



کیهان فرهنگی:

استاد، از مدرسین و متخصصین زبده علوم ادبیات عربی محسوب می شد و با احاطه و تسلطی که در نقد و بررسی آراء و نظریات دانشمندان صرف و نحو و لغت عربی داشت این دروس را بسیار عالی تدریس می نمود.

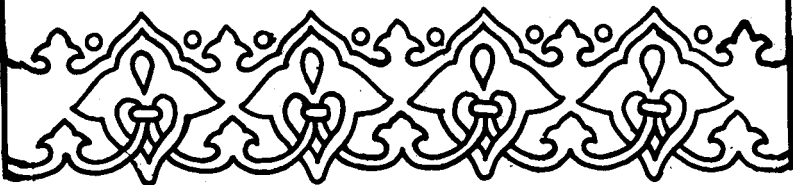
مجله الشهید:

شهر پایدار و مقاوم غزنی در افغانستان اشغالی محل ولادت او بود... و در علوم عربی تخصص یافت و از مشهورترین مدرسین این رشته گردید و نام و آوازه اش از همه مدرسین این رشته که نحو و صرف و بلاغت را شامل می شود بالا گرفت.

و...

تهیه و تنظیم : سید جوادى

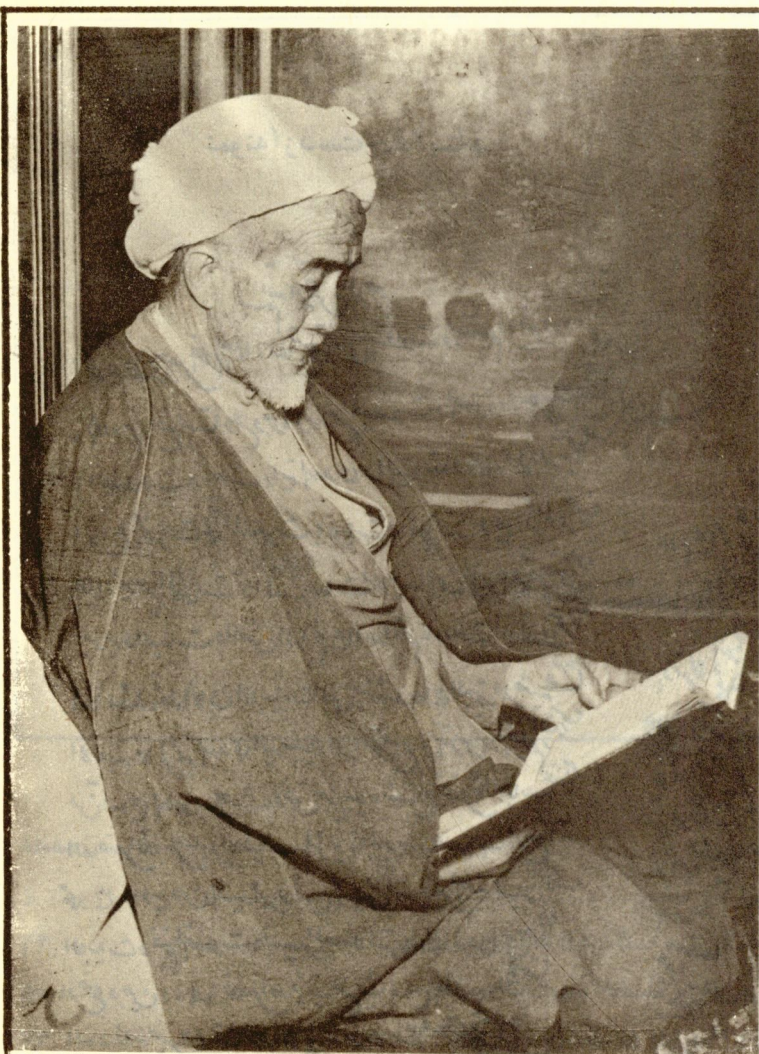
فی
سنة اربع
علا مہ مدرسہ
عظیمہ
ایران نامہ ستاد ادبیا





مشخصات :

- نام کتاب : یادنامه استاد ادبیات عرب، علامه مدرس افغانی
- تهیه و تنظیم : سید جوادی
- حروفچینی : مرکز بررسی های اسلامی - قم
- چاپ : چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی
- تاریخ نشر : تابستان ۱۳۶۶
- تعداد : ۲۰۰۰ جلد



پیراسته کیمبر

نمونه از دست خط استاد

بسم الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل قلام العلماء مفتاحاً لقول المشككت واستنارة دواعي
وذلك ما راعى رافع استاذنا وجهه ما يرفع المعصلات ويعطو السلام على رافع
والصلوات وانصب راية الهدى والبيان وبجاء الى البرية
ازراع الخيرات فتح المبعوث بالآيات والمعجزات وعلى آله العزيم
عمار يرفع المحكمات والمثبات ولا سيما ابن عمه على توضيح
الزبر والبيانات واللحن الدائم على اعدائهم ما دامت الافئدة
اما بعد فلما كان الابيات التي يشتد بها في البهجة المضطرب
الالغية مما لم يجد لبيدي اليه سبيلا الا بالتوضيح وتفسير وتعليم
من الله على اطلب حيث وفق مزج بيده مفتاح قفص الباب
الفاضل الحكيم سيد الاطياب ائمة بتايد رب الارباب الامام
محمد بن جواد بن ابي محمد بن موسى الحسيني فشر ذير لفته لبيان تلك
الابيات وقمع المعصلات وتيسير المعصلات فلهذا رجع الى راحة
اوضح وبين وذلك فضرر الله لفته مزج رافع اطلب ان
فان فانه خير ما يتفاد حورته في ٨ ١٢ ١٣ ١٤ ١٥ ١٦ ١٧ ١٨ ١٩ ٢٠ ٢١ ٢٢ ٢٣ ٢٤ ٢٥ ٢٦ ٢٧ ٢٨ ٢٩ ٣٠ ٣١ ٣٢ ٣٣ ٣٤ ٣٥ ٣٦ ٣٧ ٣٨ ٣٩ ٤٠ ٤١ ٤٢ ٤٣ ٤٤ ٤٥ ٤٦ ٤٧ ٤٨ ٤٩ ٥٠ ٥١ ٥٢ ٥٣ ٥٤ ٥٥ ٥٦ ٥٧ ٥٨ ٥٩ ٦٠ ٦١ ٦٢ ٦٣ ٦٤ ٦٥ ٦٦ ٦٧ ٦٨ ٦٩ ٧٠ ٧١ ٧٢ ٧٣ ٧٤ ٧٥ ٧٦ ٧٧ ٧٨ ٧٩ ٨٠ ٨١ ٨٢ ٨٣ ٨٤ ٨٥ ٨٦ ٨٧ ٨٨ ٨٩ ٩٠ ٩١ ٩٢ ٩٣ ٩٤ ٩٥ ٩٦ ٩٧ ٩٨ ٩٩ ١٠٠ ١٠١ ١٠٢ ١٠٣ ١٠٤ ١٠٥ ١٠٦ ١٠٧ ١٠٨ ١٠٩ ١١٠ ١١١ ١١٢ ١١٣ ١١٤ ١١٥ ١١٦ ١١٧ ١١٨ ١١٩ ١٢٠ ١٢١ ١٢٢ ١٢٣ ١٢٤ ١٢٥ ١٢٦ ١٢٧ ١٢٨ ١٢٩ ١٣٠ ١٣١ ١٣٢ ١٣٣ ١٣٤ ١٣٥ ١٣٦ ١٣٧ ١٣٨ ١٣٩ ١٤٠ ١٤١ ١٤٢ ١٤٣ ١٤٤ ١٤٥ ١٤٦ ١٤٧ ١٤٨ ١٤٩ ١٥٠ ١٥١ ١٥٢ ١٥٣ ١٥٤ ١٥٥ ١٥٦ ١٥٧ ١٥٨ ١٥٩ ١٦٠ ١٦١ ١٦٢ ١٦٣ ١٦٤ ١٦٥ ١٦٦ ١٦٧ ١٦٨ ١٦٩ ١٧٠ ١٧١ ١٧٢ ١٧٣ ١٧٤ ١٧٥ ١٧٦ ١٧٧ ١٧٨ ١٧٩ ١٨٠ ١٨١ ١٨٢ ١٨٣ ١٨٤ ١٨٥ ١٨٦ ١٨٧ ١٨٨ ١٨٩ ١٩٠ ١٩١ ١٩٢ ١٩٣ ١٩٤ ١٩٥ ١٩٦ ١٩٧ ١٩٨ ١٩٩ ٢٠٠ ٢٠١ ٢٠٢ ٢٠٣ ٢٠٤ ٢٠٥ ٢٠٦ ٢٠٧ ٢٠٨ ٢٠٩ ٢١٠ ٢١١ ٢١٢ ٢١٣ ٢١٤ ٢١٥ ٢١٦ ٢١٧ ٢١٨ ٢١٩ ٢٢٠ ٢٢١ ٢٢٢ ٢٢٣ ٢٢٤ ٢٢٥ ٢٢٦ ٢٢٧ ٢٢٨ ٢٢٩ ٢٣٠ ٢٣١ ٢٣٢ ٢٣٣ ٢٣٤ ٢٣٥ ٢٣٦ ٢٣٧ ٢٣٨ ٢٣٩ ٢٤٠ ٢٤١ ٢٤٢ ٢٤٣ ٢٤٤ ٢٤٥ ٢٤٦ ٢٤٧ ٢٤٨ ٢٤٩ ٢٥٠ ٢٥١ ٢٥٢ ٢٥٣ ٢٥٤ ٢٥٥ ٢٥٦ ٢٥٧ ٢٥٨ ٢٥٩ ٢٦٠ ٢٦١ ٢٦٢ ٢٦٣ ٢٦٤ ٢٦٥ ٢٦٦ ٢٦٧ ٢٦٨ ٢٦٩ ٢٧٠ ٢٧١ ٢٧٢ ٢٧٣ ٢٧٤ ٢٧٥ ٢٧٦ ٢٧٧ ٢٧٨ ٢٧٩ ٢٨٠ ٢٨١ ٢٨٢ ٢٨٣ ٢٨٤ ٢٨٥ ٢٨٦ ٢٨٧ ٢٨٨ ٢٨٩ ٢٩٠ ٢٩١ ٢٩٢ ٢٩٣ ٢٩٤ ٢٩٥ ٢٩٦ ٢٩٧ ٢٩٨ ٢٩٩ ٣٠٠ ٣٠١ ٣٠٢ ٣٠٣ ٣٠٤ ٣٠٥ ٣٠٦ ٣٠٧ ٣٠٨ ٣٠٩ ٣١٠ ٣١١ ٣١٢ ٣١٣ ٣١٤ ٣١٥ ٣١٦ ٣١٧ ٣١٨ ٣١٩ ٣٢٠ ٣٢١ ٣٢٢ ٣٢٣ ٣٢٤ ٣٢٥ ٣٢٦ ٣٢٧ ٣٢٨ ٣٢٩ ٣٣٠ ٣٣١ ٣٣٢ ٣٣٣ ٣٣٤ ٣٣٥ ٣٣٦ ٣٣٧ ٣٣٨ ٣٣٩ ٣٤٠ ٣٤١ ٣٤٢ ٣٤٣ ٣٤٤ ٣٤٥ ٣٤٦ ٣٤٧ ٣٤٨ ٣٤٩ ٣٥٠ ٣٥١ ٣٥٢ ٣٥٣ ٣٥٤ ٣٥٥ ٣٥٦ ٣٥٧ ٣٥٨ ٣٥٩ ٣٦٠ ٣٦١ ٣٦٢ ٣٦٣ ٣٦٤ ٣٦٥ ٣٦٦ ٣٦٧ ٣٦٨ ٣٦٩ ٣٧٠ ٣٧١ ٣٧٢ ٣٧٣ ٣٧٤ ٣٧٥ ٣٧٦ ٣٧٧ ٣٧٨ ٣٧٩ ٣٨٠ ٣٨١ ٣٨٢ ٣٨٣ ٣٨٤ ٣٨٥ ٣٨٦ ٣٨٧ ٣٨٨ ٣٨٩ ٣٩٠ ٣٩١ ٣٩٢ ٣٩٣ ٣٩٤ ٣٩٥ ٣٩٦ ٣٩٧ ٣٩٨ ٣٩٩ ٤٠٠ ٤٠١ ٤٠٢ ٤٠٣ ٤٠٤ ٤٠٥ ٤٠٦ ٤٠٧ ٤٠٨ ٤٠٩ ٤١٠ ٤١١ ٤١٢ ٤١٣ ٤١٤ ٤١٥ ٤١٦ ٤١٧ ٤١٨ ٤١٩ ٤٢٠ ٤٢١ ٤٢٢ ٤٢٣ ٤٢٤ ٤٢٥ ٤٢٦ ٤٢٧ ٤٢٨ ٤٢٩ ٤٣٠ ٤٣١ ٤٣٢ ٤٣٣ ٤٣٤ ٤٣٥ ٤٣٦ ٤٣٧ ٤٣٨ ٤٣٩ ٤٤٠ ٤٤١ ٤٤٢ ٤٤٣ ٤٤٤ ٤٤٥ ٤٤٦ ٤٤٧ ٤٤٨ ٤٤٩ ٤٥٠ ٤٥١ ٤٥٢ ٤٥٣ ٤٥٤ ٤٥٥ ٤٥٦ ٤٥٧ ٤٥٨ ٤٥٩ ٤٦٠ ٤٦١ ٤٦٢ ٤٦٣ ٤٦٤ ٤٦٥ ٤٦٦ ٤٦٧ ٤٦٨ ٤٦٩ ٤٧٠ ٤٧١ ٤٧٢ ٤٧٣ ٤٧٤ ٤٧٥ ٤٧٦ ٤٧٧ ٤٧٨ ٤٧٩ ٤٨٠ ٤٨١ ٤٨٢ ٤٨٣ ٤٨٤ ٤٨٥ ٤٨٦ ٤٨٧ ٤٨٨ ٤٨٩ ٤٩٠ ٤٩١ ٤٩٢ ٤٩٣ ٤٩٤ ٤٩٥ ٤٩٦ ٤٩٧ ٤٩٨ ٤٩٩ ٥٠٠ ٥٠١ ٥٠٢ ٥٠٣ ٥٠٤ ٥٠٥ ٥٠٦ ٥٠٧ ٥٠٨ ٥٠٩ ٥١٠ ٥١١ ٥١٢ ٥١٣ ٥١٤ ٥١٥ ٥١٦ ٥١٧ ٥١٨ ٥١٩ ٥٢٠ ٥٢١ ٥٢٢ ٥٢٣ ٥٢٤ ٥٢٥ ٥٢٦ ٥٢٧ ٥٢٨ ٥٢٩ ٥٣٠ ٥٣١ ٥٣٢ ٥٣٣ ٥٣٤ ٥٣٥ ٥٣٦ ٥٣٧ ٥٣٨ ٥٣٩ ٥٤٠ ٥٤١ ٥٤٢ ٥٤٣ ٥٤٤ ٥٤٥ ٥٤٦ ٥٤٧ ٥٤٨ ٥٤٩ ٥٥٠ ٥٥١ ٥٥٢ ٥٥٣ ٥٥٤ ٥٥٥ ٥٥٦ ٥٥٧ ٥٥٨ ٥٥٩ ٥٦٠ ٥٦١ ٥٦٢ ٥٦٣ ٥٦٤ ٥٦٥ ٥٦٦ ٥٦٧ ٥٦٨ ٥٦٩ ٥٧٠ ٥٧١ ٥٧٢ ٥٧٣ ٥٧٤ ٥٧٥ ٥٧٦ ٥٧

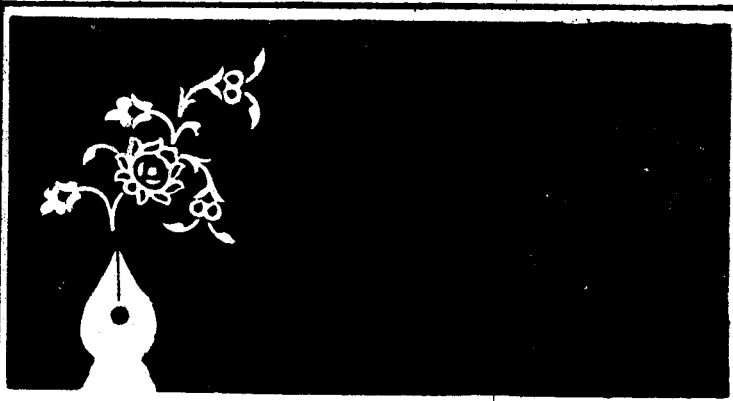
سلام عاين كان
بطر لافتر
و شرف و توفيق
ان الملك
خبر و توفيق
ان اولت
انام الشيخ
به قد جد
عوا مضى
سحرى
له فله
ان
نشين

لیکھو واسیہ دیکھو دافضلہ دیتھو الفرقتہ فی ان یحمد واما
کتبہ سطر الدق لے دار پرہ ان لایب لے خض صک العرب
غہ جمہ الشیۃ ۱۳۹۱ دان اکر سطر

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مقالات

عنوان	صفحه
سراغاز سخن	۱
زندگی نامه استاد علامه مدرس افغانی	۲۳
پیدایش و فلسفه وجودی ادبیات عرب	۵۰
ما و ادبیات عرب	۷۳
جایگاه و مقام ادبی علامه مدرس	۱۰۶
غزنین زادگاه استاد مدرس	۱۲۵
علامه مدرس و دیدگاه ها	۱۵۱
وضع فعلی حوزه های علمیه در افغانستان	۱۷۶



سر آغاز سخن

سرور دانش

سراپا نخن

مجموعه‌ای را که در پیش روی خود دارید، "یادنامه"ی است بلند و علمی که به مناسبت اولین سالگرد درگذشت استاد علامه مرحوم "مدرس افغانی"، یکی از چهره‌های برجسته و معروف حوزه‌های علمیه و ستاره درخشان آسمان علم و ادب، از سوی "روشن‌گران شمع مزارش" تهیه و تدوین گردیده است.

"علامه مدرس" شخصیتی بود که در فقد خود چشمان شاگردان خود را اشک‌باران ساخت و دلهای زیادی را متاثر نمود. و تصمیم گرفته شد که به پاس احترام زحمات شصت ساله‌اش در حوزه‌های علمیه و تجلیل از مقام بلند علمی - ادبی‌اش، یادش توسط "یادنامه" گرامی و زنده نگهداشته شود که بصورت مجموعه زیر تقدیم گردیده است.

هرچند که اگر در شرایط امروز و با مقیاس مسائل سیاسی و انقلابی به پدیده‌ها نظر اندازیم و به شرایط غم‌انگیز ملت مسلمان افغانستان و داستان پرماجرای کودتا و اشغال نظامی و جنایات وحشیانه روسها و کمونیستها و مظلومیت و محرومیت ملت مسلمان و ضرورتها و نیازهای

میرم مبارزه و جهاد مسلحانه و جو پرتب و تلاش عالم سیاست و توطئه‌ها و دسایس شیطانی استکبار جهانی و صدها مشکله و غائله دیگر، توجه کنیم شاید تدوین این "یادنامه" و نشر و پخش آن در نظر ابتدائی خوانندگان هموطن افغانستان، مخصوصا کسانی که با سیاست و مبارزه، خط و ربطی دارند، "غیر ضروری" جلوه کند و به "مقتضای حال" نباشد و همچنین شاید به نظر یک عده دیگر از خوانندگان، این کار، یک اقدامی نشأت یافته از حس حقارتها و غربتها برای اشباع احساسات رقیق "ملیت" و "قومیت" تلقی شود. اما حقیقت آنست که این هردو برداشت غیر واقعی به نظر می‌رسد چه، درست است که اکنون در افغانستان یک انقلاب خونینی برپا است و ملت مظلوم ما نه سال است که با مظلومیت و محرومیت تمام با پلیدترین، و نیرومندترین ابرقدرت جهانی یعنی (روس اشغالگر) دست و پنجه نرم می‌کند و بنا بر این عمده‌ترین وظیفه آنست که مسائل انقلاب شگافته شود، رویدادهای سیاسی تحلیل گردد، حماسه‌های پرزمی مجاهدان وطن تشریح شود و در مجموع به نیازها و ضرورت‌های مبارزات سیاسی و "انقلاب بین‌المللی اسلامی" پرداخته شود و همه قلمها و توانهای فکری در راستای مسایل و جریانهای سیاسی و مبارزاتی هدایت شوند و نه در جهت مسائل فرعی همچون "بیوگرافی" نویسی و تدوین "یادنامه" از شخصیتها.

ولی با همه این مسائل برای دریافت ضرورت این کار، حتی در این مقطع، به چند نکته باید توجه کرد:

(۱- نمی‌توان در همه مسائل از دریچه سیاست و روابط سیاسی نگاه کرد. مخصوصا در بعد فرهنگی و تخصصهای علمی، هرچند ما بر این باور هستیم که تخصصهای علمی نیز باید همراه با تعهد در خدمت رشد و بالندگی فرد و جامعه باشد ولی واقعیت دیگر هم آنست که "علم و فرهنگ"

مرز نشناس است و محدود به چارچوبه‌های ملیت، سیاست و دسته‌بندیهای اجتماعی نمی‌شود. دیدگاه اسلام در مورد علم و فرهنگ و تحصیل و فراگیری آن نیز همین است. و اصولاً در بینش تاریخی و انسانی اسلام، ما "فرهنگ واحد انسانی" داریم نه فرهنگهای متعدد ملی و قومی و گروهی و این از پدیده‌های شوم دوره ظهور استعمار و حاکمیت امپریالیزم است که علم و فرهنگ را نیز سیاسی و گاتالیزه کرده و با انحصار سازی دستاوردهای علمی، مغز و فکر دانشمندان را در خدمت اهداف و منافع خود قرار داده است و رنه علم و فرهنگ سرچشمه جوشان و منبع فیاضی است که باید همه از آن بهره گیرند و همه اقشار و طبقات انسانی از آن استفاده کنند...

بر این اساس، نباید در باره هر پدیدهای، منحصر از زاویه سیاست قضاوت کرد و گرنه یگنوع اختناق گور فکری و تنگ‌نظری خشک سیاسی در جامعه حاکم خواهد شد، درست است که "سیاست" هم فرهنگ مخصوص خود را دارد اما "فرهنگ" هرگز سیاست ویژه‌ای نداشته و ندارد. فرهنگ چون روح در تن و یا خون جاری در قلب جامعه است و خون هرچه بهتر، بیشتر و پاکتر در جریان باشد، موجب سلامتی و آرامش بیشتر خواهد شد و جریان فرهنگ در جامعه نیز باید چنین باشد، نباید مانعی در راه آن ایجاد شود و نباید حرکت آن را محدود به چارچوبه خاصی - جز چارچوبه‌های انسانی و الهی - کرد، چون رشد و وسعت آن موجب رشد و تکامل جامعه و همه افراد می‌شود و لذا گروه‌ها و دسته‌هایی که نمی‌خواهند جامعه رشد لازم را بیابد - چون آنرا برضد منافع و خواسته‌های خود می‌دانند - از کار و تلاش فرهنگی نیز جلوگیری می‌کنند در حالیکه بطور یقین می‌توان گفت اگر جامعه رشد فرهنگی داشته و از نظر درک و آگاهی در سطحی مطلوب برسد، مصالح و منافع عامه و قاطبه مردم نیز

تأمین شده و بسیاری از تنشها، حساسیتها و تضادها، کاهش خواهد یافت و حتی در جامعه در حال انقلاب و اضطراب ما، اگر گروهها و احزاب سیاسی از این زاویه وارد کار شوند و بجای شعارهای پوچ و ادعاهای گاذب و طرحهای متملقانه و فرصت طلبانه تلاش همه جانبه و مخلصانه در جهت همکاریهای فرهنگی و متمرکز ساختن نیروها و توانهای فکری و علمی خود نمایند، خود بخود راههای تفاهم، وحدت نظر و وحدت عمل نیز گشوده خواهد شد و کارهای سیاسی و نظامی نیز سامان خواهد یافت و گرنه تنها از راه زور و تزویر نمیتوان پیش رفت. و خلاصه اینکه سیاست و مسائل سیاسی نباید مسائل فرهنگی را تحت الشعاع خود قرار دهد و آن را زیر بگیرد.

۲- و در همین رابطه باید گفت که مسائل فکری و فرهنگی، سیاسی و اجتماعی انسان در ارتباط تنگاتنگ با همدیگر قرار دارند و چنین هم باید عمل کنند یعنی در حرکت و تحول کلی جامعه، خواه ناخواه همه ابعاد وجودی آن جامعه مؤثر است، از یکطرف تاثیر متقابل حاکم است یعنی رشد سیاسی و اجتماعی، فکر و فرهنگ را رشد می دهد و رشد فکری و فرهنگی هم موجب تحولات سیاسی و اجتماعی می گردد و از طرف دیگر در مسائل فکری و فرهنگی نیز نمیتوان رشته خاصی را عمده کرد و یا رشته دیگری را بکلی در حرکت جامعه بی تاثیر دانست، بعنوان نمونه در جو احساسات و هیجانات دوره انقلاب، عدوهای روشنفکرمانه می پندارند که مثلا تخصص در صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع و ... چه دردی را در جامعه درمان میتواند و یا تحصیل فلسفه و بحث در اصالت وجود و امکان و قوه و فعل و ... و غلط خوردن در میان کتابهای ارسطو و بوعلی و ملاصدرا و سبزواری چه مشکلهای را در انقلاب حل می کنند و یا اصولی و فقیه شدن و وقت گرانها را در مباحث مشتق و امر و نهی و مطلق و مقید

و براءت و استصحاب و ... مصرف کردن برای کدام بحران سیاسی و اقتصادی می‌تواند راه‌حل ارائه دهد و ... البته ما با کسانی که از روی اغراض و امراض سیاسی و فکری این شعارها را داده و می‌دهند، حرفی و بحثی نداریم که این، فرصت دیگر و جای دیگر می‌خواهد، مخاطب ما در این قسمت کسانی است که هیجان انقلابی، تفکر علمی‌شان را تحت‌الشعاع قرار داده و از روی احساسات، قضاوت عجولانه می‌نمایند لذا در رابطه با این برادران و دوستان به چند نکته روشنی می‌اندازیم:

"اولا: هیچ‌کسی منکر اهم و مهم در رشته‌های مورد انتخاب علمی و تخصصی نیست و نمی‌تواند منکر شود ولی این مطلب را هم باید مورد توجه قرار داد که هر مسئله و هر رشته‌ای باید در رابطه با هدف و غایت خود آن سنجیده شود، چون عامل اصلی در این نوع پندارها و گرایشها و قضاوتها، آنستکه ما غایت و خواسته بنهفته در دل و ذهن خود را، معیار سنجش و ارزیابی اهمیت همه مسائل و پدیده‌های فرهنگی و یا اجتماعی قرار می‌دهیم و در واقع هدف و غایت مطلوب خود را هدف و غایت همه‌چیز می‌پنداریم و به آن‌گونه قضاوت‌ها کشیده می‌شویم در حالیکه از هرچیزی باید غایت اصلی در وضع خود آنرا جست و بعبارت دیگر فلسفه وجودی خود آنرا دریافت و در همان محدوده انتظار تاثیر داشت و لذا هیچ‌کسی نباید در علم صرف و اشتقاق و نحو راه‌حل یک بحران اجتماعی را جستجو کند و یا از مباحث علم اصول، بخواهد در اقتصاد و تاریخ هم صاحب نظر شود و یا با تخصص در فقه و فلسفه، رهبری سیاسی جامعه را نیز بتواند بعهده بگیرد و یا از علوم پزشکی حل مشکلات کشاورزی را بخواهد و ... البته به تعبیر

اهل منطق، "مانع الجمع" نیست ولی منظور آن است که "واجبه الجمع" هم نمی تواند باشد...

ثانیا: از زاویه انقلابی نیز اگر نگاه کنیم یک جامعه انقلابی و پیشرفته و یا یک جنبش اسلامی و تکامل یافته آنستکه در همه رشته های فکری، فرهنگی و علمی، رشد لازم رداشته باشد، در یک جنبش پیشرو اسلامی همانگونه که نیروهای رزمی و عناصر سیاستمدار پخته کار نقش عمده دارند، نیروهای متخصص و ورزیده علمی و فرهنگی نیز سخت مورد نیاز و ضرورت اند وگرنه کدام جنبش اسلامی می تواند ادعای کمال و رهبری کند اگر مثلا از ادبیات و ادیبان زبان شناس و قلمزن نکته پرداز محروم باشد و یا در مسائل اعتقادی و فکری از تنوریسین و متفکر و محقق بدور باشد و یا پژوهشگر در مسائل علمی، تشکیلاتی و... نداشته باشد و...

ثالثا: عیب کار ما در جنبش عظیم اسلامی افغانستان در این نیست که چرا یک عده مشغول تحصیل در حوزه ها شده و تنها به دروس حوزه های و ادبیات و فقه و اصول و فلسفه می پردازند و عده دیگر تنها به سیاست رو آورده و کارهای عملی و اجرایی را عمده می پندارند بلکه نقطه اصلی ضعف آنستکه هنوز یکنوع هماهنگی و انسجام کامل و همکاری و همفکری لازم در مسائل و رشته های مختلف مورد نیاز پدید نیامده است. یک تشکیلات قوی و نیرومندی لازم است که بر اساس "تقسیم کار" و توزیع وظایف و مسئولیتها، شعبه های مختلفی را طبق صلاحیتها و برای رشد و شکوفائی استعدادهای نهفته بوجود آورد تا در یک برنامه ریزی کلی، از ابتکارات و خلاقیتها

و تخصصهای موجود استفاده و استعدادهای بالقوه مکارانداخته شود و اگر چنین نشود از یکطرف عناصر ورزیده علمی و فکری و دستاوردهای آنان عاطل و باطل میمانند و استعدادهای جدید در جهت لازم و مورد نیاز، تربیت و شکوفا نمی شوند و از طرف دیگر در سطح کل، یکنوع پراکندگی، تفرق، فاصله و بل بدبینی و تضادهای گوناگون رخ می کشد و در این صورت است که یکنوع "تداخل" در وظایف و بل هرج و مرج و بی-نظمی و بی ضابطگی در کارها نیز پیش می آید که متلاسیاستمدار در کار محقق و فیلسوف و ادیب، اشکال می گیرد و دانشمند و نویسنده، عناصر تشکیلاتی و کاردان را نکوهش میکند و افراد نظامی و رزمی باز همه را به مسخره می گیرند و همگان خود را متخصص و صاحب نظر در همه مسائل می پندارند!

۳- باتوجه به آنچه که در ماده ۱ و ۲ گفته شد، قضاوت اصولی در مورد اشخاص و شخصیتها باید واقع بینانه و براساس همه جنبه های مثبت یا منفی موجود در آنها و بدور از تعصبا و ذهنیت های قبلی صورت گیرد. البته این خصلت طبیعی هر انسان عادی است که در وجود افراد دیگر اولاً آنها نقطه های آشکار و مشهور و مشهود را می بیند و ثانیاً از میان آن نقطه های مشهور هم تنها جنبه های مورد پسند و گرایش و بینش خود را عمده و بزرگ می گذارد در حالیکه همه شاخصه ها و خاصیت های افراد تنها به نقاط آشکار و مشهود خلاصه نمی شود چه بسا نقاط ضعیفی در مورد شخصی بیان و عیان شده باشد اما در مقابل آن نقطه قوت های فراوانی در او موجود باشد که بهر علتی برای کسی، عیان نگشته و یا نگذاشته اند که عیان شود و همچنین عکس مطلب نیز صحیح است. مخصوصاً در مورد

شخصیتهای بزرگ و مشهور تاریخی چون استاد "مدرس".

این نوع دستکاریها و تحریفها، از طرف دوستان و دشمنان آنان زیاد صورت میگیرد. بنا براین باید دقت گردد که بر اساس شناخت درست و یقینی، قضاوت شود و همه جنبه‌های خصلتی، اخلاقی، روانی و فکری شخص مورد تامل قرار گیرد و در مرحله دوم باید توجه شود که تنها نقاط مورد پسند خود را عمده نگند یعنی بصورت عینی و واقعی بررسی نماید، با معیارها و ارزشهای اصلی بسنجد و نه تنها با چهارچوبه‌های ذهنی قبلی خود و بل خود را در جایگاه او قرار دهد و سپس ببیند که آن نقطه‌های مورد نظر آیا واقعا مثبت است یا منفی، با ارزش است یا نه؟ و در چنین حالتی است که می‌توان قضاوت اصولی و واقع‌بینانه نمود اما متأسفانه، این حالت اکثرا مراعات نمی‌شود مخصوصا در حالاتیکه جامعه دچار بحران شده و جو فتنه‌آمیز و شک‌آلودی حاکم می‌گردد! مثلا در دوره حکومت حضرت علی (ع) که جنگ جمل پیش می‌آید و طلحه و زبیر با آن سابقه اسلام و جهاد و خدمات، در برابر خلیفه قانونی و امام منتخب امت قرار می‌گیرند، عده‌ای دچار شک و شبهه می‌شوند، در مورد علی و طلحه و زبیر به اشتباه می‌افتند و خدمت علی می‌رسند می‌پرسند آیا تو بر حقی یا آنان؟ چگونه با آنها بجنگیم در حالیکه آنها از اصحاب پیامبر و سابقه‌داران در اسلام هستند؟ علی در جواب می‌فرماید: شما اشتباه کرده‌اید، حق و باطل با اشخاص شناخته نمی‌شوند، حق و باطل را بشناسید آنگاه طرفدار و پیرو هر یک را نیز خواهید شناخت، گویا علی (ع) می‌فرماید در مورد شناخت اشخاص و شخصیتها تنها به ذهنیتهای خود و نقطه‌های آشکار و مشهود تکیه نکنید و گرنه حق و باطل را نمی‌توانید تشخیص دهید باید خود حق و باطل و ارزشها و واقعیتهای را درک کنید و سپس اشخاص را آزمون و ارزیابی نمایید. و باز هم در همین دوره امام

علی (ع) است که پس از جنگ صفین و اعمال سیاست قرآن بر سرنیزه -
کردن از طرف معاویه ، جو شبهه‌آلودی در جامعه اسلامی آتروز پدید
می‌آید که بسیاری افراد در مسیر خود دچار تردید و تزلزل می‌شوند
و خارجگیری با بینش دگم و کور و ارتجاعی خود اوج می‌یابد و حتی علی
که به جنگ علیه خوارج برخاسته بود از طرف عده‌ای مورد سؤال قرار
می‌گیرد که چرا برضد گسانیکه حافظ و قاری قرآنند و همیشه ذکر خدا
بر لب دارند می‌جنگی؟ در چنین وضعیتی باز تنها علی است که با فریاد
بلند می‌گوید: " و انا فقات عین الفتنة حين لم یکن لیجتری علیها احد
بعدان ما ج غیبهبا واشتد کلبها " تنها من بودم که فتنه‌انگیزان را شناخته
و چشم فتنه را در آوردم در حالیکه هیچ کسی چنین جرئتی نداشت چون
موج شبهه‌ناکی گسترش یافته و خارجگیری بعنوان یک بیماری هار ، شدت
پیدا کرده بود .

و باز هم جو اجتماعی ایالت تحت قلمرو بنی‌امیه یعنی "شام"
آن روز را در نظر بگیریم که مردم در باره معاویه چه قضاوتی می‌کنند
و از علی چه شناختی دارند؟ معاویه را رهبر جامعه اسلامی و دلسوزامت
و اسلام‌شناس می‌پندارند اما با شنیدن اینکه علی در هنگام نماز در مسجد
به شهادت رسیده تعجب می‌کنند که او در مسجد چه می‌کرده آیا واقعا نماز
می‌خوانده؟! و همان مردم باز هم اهل بیت امام حسین (ع) و زینب دختر
علی را پس از شهادت امام حسین در کربلا ، در چنگ سارت یزید شرا بخوار
قمار باز می‌بینند اما هیچ تعجبی هم نمی‌کنند و آنها را خارجی می‌خوانند!
و اگر از آن دوره هم بگذریم و بدوره معاصر نظری افکنیم باز هم می‌بینیم
که مثلا در زمان حاکمیت استالین در روسیه از او چه بتی و چه اسطوره‌ای
ساخته بودند اما پس از مرگش ، خروشچف چگونه او را یک موجود وحشی ،
سفاک ، حيله گر ، دیکتاتور معرفی نمود؟

و یا در زمان پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، چه برداشت‌هایی در مورد شخصیت بزرگ قرن حضرت "امام خمینی" وجود داشت و حتی علما و بزرگانی در باره ایشان چه قضاوتی می‌کردند و چه تلقیی داشتند و یا مثلاً در باره شخصیت بزرگ تاریخ نهضت ما شهید "سید اسماعیل بلخی" از آغاز تا کنون چه برداشتها و تحلیل‌های متفاوت و بل‌ضد و - نقیضی ارائه شده و می‌شود.

در شرایط حاضر جامعه افغانستان ما هم تقریباً وضع بهمن منوال است، جهل و ناآگاهی، تعصبات کور و دگم قومی، منطقه‌ای، سیاسی و گروهی، چنان وضعیت شبه‌آلودی پدید آورده که اکثر قضاوت‌ها و داوریه‌ها قرین حقیقت و واقعیت نیست و دشمن پلید و عوامل منافق و مزدور استکبار نیز این آب تیره را گل‌آلودتر می‌سازند هرچند که آنها ماهی مطلوب را هرگز به چنگ آورده نخواهند توانست. ما باید در مورد اشخاص و شخصیت‌ها این اصل کلی را همیشه بیاد داشته باشیم که غیر از معصومین (ع) هیچکس بطور مطلق "خوب" نیست همان‌طوریکه نمی‌توان گفت فردی بطور مطلق "بد" است، خوبی و بدی اشخاص و افراد نسبی است، جنبه‌های مثبت و منفی در هر فردی وجود دارد و لذا می‌بینیم که شخصیت‌های بزرگ تاریخ همچون سید جمال‌الدین افغانی، علامه اقبال لاهوری، دکتر علی شریعتی و ... با همه عظمت و بلندی تفکرواندیشه و خدمات شایان سیاسی، اجتماعی و فکری باز هم نقاط ضعفی فراوان و اشتباهات زیادی داشته‌اند که البته در این جا در صدد تبیین این مسائل نیستیم، مقصود آنست که نباید از هیچ‌کسی انتظار "عصمت" داشت و بخاطر چند مورد اشتباه و لغزش نباید موارد مثبت را هم نادیده انگاشت. همان‌طوریکه عکس مطلب هم باید مراعات شود یعنی چند مورد گار صحیح و معقول نباید حجابی شود برای نادیده گرفتن جنایتها و خیانت‌های

جلادان و ظالمان. باید روند کلی حرکت یک شخص و فرایند مجموع فعالیت یکجریان مورد ارزیابی قرار گیرد و نه جزئیات و مقطعیهای استثنائی و موارد نادر مثبت یا منفی. و اصل دیگری که در مورد انسان همیشه باید در نظر گرفته شود و خود یک اصل انقلابی نیز هست، اصل "تحول و تغییر و تکامل" است نباید ما انسانها را "ثابت" فکر کنیم، بویژه شخصیتها و اهل "فکر" و "علم" همواره در تحول و تغییرند، هرچند اصل "سابقه داشتن"، در اسلام هم تا حدی مطرح است ولی یک معیار مطلق نمی تواند باشد که اگر شخصی در گذشته و در یک زمان معین، خوب یا بد بوده همیشه خوب یا بد باشد، باید در کنار گذشته و سابقه، تحول و تغییر را یک اصل کلی حاکم بر همه انسانها دانست. البته برخورد محتاطانه و با انضباط یک عمل عاقلانه و اسلامی و ضروری است، اما نباید این "احتیاط" به "شک و وسواس" منجر شود که این خود یک بیماری است و مانع پیشرفت کار و دلسردی نیروهای مستعد و با احساس و دردمند!

۴- تدوین و تنظیم یادنامه های این چنینی و تجلیل از شخصیت های علمی - فرهنگی، تنها احترام به یک فرد و یک شخص نیست که در حقیقت و واقعیت تجلیل و یاد از فرهنگ و مردمیست که آن شخصیت از دامن آنان برخاسته است. و در این "یادنامه" درست است که "استاد مدرس" بحیث یک محور و یک شخصیت علمی - ادبی تاریخ و جامعه امروز ما، مورد احترام و یاد و گرامیداشت قرار گرفته است، اما این تنها نیست که در ضمن آن گل سابقه طولانی تاریخ و فرهنگ مردم افغانستان و عظمت ها و شخصیت های برجسته علمی - تاریخی این سرزمین و سهم و میزان شرکت و فعالیت مردم آن در تمدن و "فرهنگ اسلامی"، تدوین ادبیات عربی و بسیاری مسائل ضروری و واقعی دیگر به تحلیل و ارزیابی گشیده شده است و خود شما در بندبند و در جای جای این "یادنامه" موضوعات

و مضامین و مطالبی را به مطالعه خواهید گرفت که به یقین، ضرورت و اهمیت بررسی یگایک آنان را به تصدیق می‌نشینید...

از مجموع آنچه که تا بدینجا گفته آمدیم، نتیجه می‌گیریم تجلیل از شخصیت‌ها، اندیشمندان و نوایغ علمی - فکری‌ای یک ملت، تجلیل از یک فرد و شخص تنها نیست که تجلیل از یک تاریخ، یک فرهنگ و یک ملت است. و بنا براین تجلیل از "علامه مدرس" و تدوین "یادنامه" بنام و یاد آن نه تنها غیر ضروری نیست و برخاسته از احساسات "خشک ملی" نمی‌باشد که از ضرورت‌های فهم تاریخ، فرهنگ و جامعه ماست و نه تنها بی‌مورد نیست که بر اساس مقتضای "حال" و "مقال" است و احترام به علم و ادب می‌باشد و ضرورت و لزوم آن از چند جهت احساس می‌گردد:

الف - تجلیل از مدرس،

تجلیل از ادبیات است:

او استاد ادبیات و متخصص این فن بود، آنهم ادبیات عرب، یعنی زبان قرآن، زبان سنت و حدیث و زبان رسمی اسلام، زبانی که فهم و آشنائی با آن، کلید فهم همه علوم اسلامی است، کسیکه با زبان و ادبیات عرب آشنائی ندارد، حداقل نمی‌تواند "اسلام" را به صورت مستقیم از متون و منابع اصلی آن دریابد و از اینرو، ادبای اسلام حق بزرگی بر دوش همه علما و محصلین ما دارند و "مدرس" در تاریخ چند دهه اخیر حوزات علمیه نجف، قم، مشهد و افغانستان، پیشوا و پیشتاز این فن بود و از دوره "زبان" و "قلم"، "تدریس" و "تالیف"، خدمات بزرگی انجام داد، شاگردان زیادی تربیت می‌نمود و آثار قلمی گرانمایی برجای نهاد که مقام و موقعیت او را در این قسمت، در بخشهای مختلف

این "یادنامه" و بخصوص در مقاله "مقام ادبی استاد" بطور تفصیل و مشروح مطالعه خواهید نمود... و بنابراین تجلیل از "مدرس" تجلیل از ادبیات اسلامی است.

ب - تجلیل از مدرس،

تجلیل از روحانیت و حوزه‌هاست :

او شخصیت علمی خود را در واقع از "حوزه" کسب کرده و بیش از هرچیزی دیگر، یک "روحانی" بود که بسان همه علمای دیگر، درس طلبگی را در حوزه آغاز کرده و در گوشه حجره‌های نمناک "مدارس قدیمه" با فقر و تنگدستی و شکم گرسنه به تحصیل و تحقیق پرداخته بود، او بخاطر همین تنگدستی و فشار فقر، در نجف اشرف شغل خیاطت گلاهی معروف به "عرقچین" را برگزیده و در کنار درس و بحث، از این راه‌آرامار معاش می‌گرد و بالاخره در اثر ذوق سرشار و گوش پیگیر به مقام "تدریس" رسید و "علامه مدرس" لقب یافت و تدریس شغل و حرفه همیشگی‌اش گشت. بنا براین تجلیل از او، تجلیل از روحانیت و حوزه است. حوزه‌ای که در تاریخ چند هزار ساله خود مهد پرورش شخصیت‌های نامی و علماء بزرگ و طراز اول جهان اسلام و سنگر مستحکم و دژ آهنین فرهنگ و علوم اسلامی بوده و سهم موثری در تحولات جهان اسلام داشته است و بنا براین حق بزرگی بردوش همه مسلمانان مخصوصاً اهل علم و فرهنگ و ادب دارد...

ج - تجلیل از مدرس،

تقدیر از مقام تدریس و استاد است :

او گذشته از عالم و ادیب و نویسنده و روحانی بودن، یک "استاد"

نیز بود، بسیاری افراد، عالم و محقق یا نویسنده و ادیب هستند ولیکن نمیتوانند یک استاد باشند و درگرسی "تدریس" جای بگیرند. چه استادی و تدریس ویژگی‌های دیگری هم می‌خواهد همچون حلم و بردباری حوصله و استقامت، تحمل و سعه صدر، ذوق و طبع خوش، منطق و بیان رسا و ... و او بعلاوه تخصص و تحقیق، همه این ویژگی‌ها را یکجا داشت و لذا حوزه درس او یکی از پرجمعیت‌ترین حلقات درسی حوزات علمیه در افغانستان و نجف و قم و مشهد بود و شاگردانش نیز از همه کشورها و ملت‌های افغانستانی، ایرانی، پاکستانی، هندی، عراقی، لبنانی و ... بودند بطوریکه می‌توان گفت کمتر طلبه‌ای است که در نجف یا قم و یا جای دیگر شاگردی "مدرس" را نکرده باشد، چه بسا افرادی که امروز از علمای طراز اول یا دوم باشند اما دیروز شاگرد کوچک "مدرس" بوده و در واقع یک نسل یا دو نسل اکثر طلاب نجف و قم، حداقل در ادبیات عربی شاگرد استاد مدرس هستند. بیان شیرین، منطق رسا، تخصص علمی، مهارت تفهیم مطلب، حوصله و تحمل، نکته‌پردازی‌ها و شوخی‌های شیرین و مزه‌دار او در هنگام درس گفتن، به حلقات و جلسات درس او، ویژگی خاصی بخشیده بود. بسیاری اوقات از طلوع خورشید تا غروب بر منبر بود و مشغول درس گفتن، در همه رشته‌های علمی چون صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، منطق، اصول و فقه و ... و از همه کتابهای: شرح امثله، تصریف، صرف میر، عوامل جرجانی، عوامل ملا-محسن، هدایه، صمدیه، الکبری فی المنطق، سیوطی، جامی شرح ابن عقیل، حاشیه، شمسیه، مظلم، مطول، مختصر المعانی، قوانین، لمه، مگسب و سایر کتابها ... و بدینسان او یک "معلم" بود و یک "استاد" و طبق روایت (من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً) او حق بزرگی بردوش همه علما و طلاب افغانستانی، ایرانی، پاکستانی، عرب و غیره دارد

و ضروری است که از وی یادی شود و آثار علمی و ادبی اش زنده بماند.

د - تجلیل از مدرس ،

تجلیل از روحانیت مظلوم و تاریخ مظلوم افغانستان است :

ملت مسلمان ما از هر جهت مظلوم بوده و هست ، در طول تاریخ ، ستمهای فراوان بر این ملت رفته است . تبعیضها ، نابرابریها ، استبدادهای سیاسی و فکری ، فقر و محرومیت اقتصادی و ... جزو زندگی روزمره مردم بوده و بهمین جهت از نظر روانی نیز همیشه احساس حقارت می کرده و با یکنوع خودکم بینی خو گرفته و خود را بی شخصیت و بی تاریخ و بی فرهنگ می پنداشته است در حالیکه چنین نبوده و نیست ، ما گذشته بسیار با مجد و عظمت و فرهنگ پرمایه و ریشه دار اسلام را داریم ، از آغاز قرن اول هجری که آئین تابناک اسلام در کشور ما ریشه دوانید ، تمدن و فرهنگ نوین اسلام را نیز با خود همراه آورد ، از آن روز تاکنون ، دانشمندان ، اندیشمندان ، ادیبان ، محققان و شخصیت های بزرگ و نامداری را در تاریخ کهن خود داشته ایم و در روزگاری "بلخ" ما از نظر علم و تمدن و پیشرفت ، "ام البلاد" بود و "بخارا" و "سمرقند" ، مرکز حوزه های بزرگ علمی و "غزنین" مهد پرورش شخصیت های نامدار ادبی و فرهنگی بالقب مدینه - الثانی بود و هکذا ... که شما خود بخشی از آن را در همین مجموعه در چشم انداز خواهید گشاند ، و این اندیشه سخت خطرناک استعماری است که ما خود را تهی از فرهنگ و شخصیت می پنداریم گو اینکه دست آفرینش سرنوشت ما را چنین کرده باشد ! این دست شوم و پلید استعمار و استبداد بوده است که در طول تاریخ ما را به سیه روزی کنونی گشاند و امروزه برای این کار روسایهان روسی که روزی به "ملت وحشی" معروف

بودند را بر ما مسلط کرده و ملت ما را آواره و بریده از سابقه و لاقه تاریخ ساخته است.

البته این حرفها را باگرایشهای گور و متعصبانه ملی و قومی و نژادی اشتباه نگیرید، ما این سخنهارا از روی احساسات برخاسته از ملی گرائی ننویسیم بل می خواهیم یک واقعیت تاریخی را بازگو نمائیم و باید توجه داشته باشیم که در تاریخ هر ملت و جامعه ای مادامیکه روحیه خودکم بینی و حس حقارت و بی شخصیتی حاکم باشد هرگز آن ملت به استقلال و آزادی و تمدن و ترقی دست نمی یابد و برای ملت مسلمان افغانستان نیز باید بیش و پیش از هر چیز دیگر این باور را خلق کنیم که بی شخصیت و بی فرهنگ نیستند و مایه و پایه ریشه دار تاریخی و شخصیتی دارند و بهترین راه در این جهت، توجه دادن مردم به تاریخ گذشته و زنده کردن یاد و خاطره شخصیتها و علما و دانشوران کشور است که "علامه مدرس" یکی از آن همه است و یادی از او در حقیقت یادی از این تاریخ و یادی از آن فرهنگ است...

• * • * •

بی مناسبت نیست که در این رابطه سخنی هم با روحانیون هموطن و همدرد خویش داشته باشیم، روحانیت ما که همچون سایر اقشار ملت، ستم یک ملت و مظلومیت یگتاریخ را همراه دارد، باید بیش از هرکسی دیگر به موقعیت و رسالت خود توجه کند. شما برادران محصل و طلبه افغانستان!

اولا: باید بدانید که ملت شما در چه وضعیت تاریخی قرار گرفته و در جامعه چه شرایطی حاکم است و مهم ترین تکلیف و عمده ترین رسالت تاریخی شما چیست؟
ثانیا: بعنوان یک قشر باسواد و آگاه به مسائل اسلامی باید با

انواع جهل و خرافه مبارزه کرده و برای مردم تان غرور اسلامی و روحیه استقلال‌خواهی و شخصیت تاریخی و فرهنگی بدهید تا در برابر دشمن خود را حقیر نشمارند و بی‌پشتوانه فکری و تاریخی نپندارند و مرعوب فرهنگهای بیگانه شرق و غرب نشوند.

ثالثاً: بعنوان محصل در حوزات علمیه باید این فکر که "ما هیچ چیز نمی‌شویم" را از گوش دل بیرون کنید و یقین داشته باشید که اگر تلاش و جدیت و پشتکار داشته باشید "هرچیز" و همه چیز می‌شوید. و در این مدت شخصیت‌های علمی بزرگ و نامداری همچون: "مدرس" و دهها مدرس دیگر از میان تان برخاسته‌اند و این دلیل بر آنستکه ما همچون دیگران می‌توانیم فقیه، فیلسوف، محقق، ادیب، نویسنده و غیره داشته باشیم مخصوصاً با توجه به اینکه ما در عصر "انقلاب بین‌المللی" زندگی می‌کنیم و این انقلاب که برهبری بت شکن دوران حضرت آیه‌الله العظمی "امام خمینی" در ایران به پیروزی رسیده، تحولات زیادی آفرید، مسائل و تکالیف جدیدی پدید آورده و از طرف دیگر در اثر این انقلاب، زمینه تحقیق و کاوش آزاد در رشته‌های مختلف علمی، فکری، سیاسی و اجتماعی و... بوجود آمده، حوزات علمیه و جلسات درس، رونق دیگری یافته‌اند و مسئولیت‌های سنگین‌تری بر دوش علما و طلاب نهاده شده و روحانیت مظلوم ما که تا هنوز حتی در حوزه‌ها نیز مظلوم است باید این شرایط و تکالیف را درک نماید و با امید و

ایمان و خوشبینی به آینده ، بامشکلات و موانع و حوادث
مبارزه نموده و با کوشش و تلاش در همه ابعاد و سطوح
علمی و فکری ، خود را بالا ببرند و بدین جهت لازم است
از "مدرس" بعنوان سمبل علمی و ادبی روحانیت
افغانستان نیز تقدیر شود و به مقام بلندش ارج نهاده
شود چه او از همین ملت مظلوم بوده و از همین روحانیت
مظلوم ! دردها و محرومیت‌های یک ملت را داشت و در
همه جا آشکارا از همین دردها سخن می‌گفت . . . و به
همین جهت ما این "یادنامه" را پیکش داشتیم . . .

این "یادنامه" در مرحله نخست ، تعظیم مقام "استاد" است
و بیانی مختصر از زندگی ، مقام علمی و موقعیت حوزه‌ای و آثار و مؤلفات
گروانهای او . . . تا همچون دهها فرد دیگر از "ساتید" تاریخ ما ، فراموش
نشود ! و آیندگان نیز دچار ابهامهای تحریف و جعل نگردند . . . ! و در
مرحله دوم برای آنست که می‌خواهیم به هموطنان باسواد و اهل قلم
مخصوصا طلاب و فضلاء افغانستانی مقیم حوزات علمیه بگوئیم که "کار"
زیاد است و نیازها و ضرورتها ، فراوان و بار رسالت سنگین ، همه کارها
در چارچوب فعالیت‌های سیاسی و حزبی خلاصه نمی‌شود تا اختلاف و تعدد
احزاب و سازمانها را بهانه قرار داده ، شانه از زیر بار مسئولیت تهی کرده
و بگوئید زمینه کار نیست ! در گروه‌ها هم که عضویت فایده‌ای ندارد !
اختلاف و جنگ و درگیری دارند ! پس باید بیطرف ماند و در گوشه‌ای
نشست و مشغول زندگی شخصی خود بود ! البته ما در این جا نمی‌خواهیم
از گروه‌ها حمایت کنیم و یا طرفدار این باشیم که حتما و باید ، همه در
گروه‌های سیاسی عضویت پیدا کنند ولی می‌خواهیم خدمت این برادران
عرض کنیم که : اولاً : اختلاف یا تعدد گروه‌ها و احزاب هم در حدی نیست

که عامل رفع مسئولیت و تکلیف شود و ثانياً کدام جامعه و ملتی است که در مسائل داخلی خود اختلاف نداشته باشد و اگر منتظر رفع اختلاف باشیم یقین داشته باشیم که هیچگاه و در هیچ شرایطی رفع هم نخواهد شد و ثالثاً تمام کارها، منحصر به کارهای حزبی و سازمانی نیست، خلاها کمبودها و نقصهای فراوانیست که باید رفع شوند. در بعد فرهنگی، با همه نیازها و ضرورتها هنوز کار بایسته و لازم نشده است تحقیقات تاریخی و علمی و ارائه تحلیلها و نوشته‌ها در زمینه‌های مختلف فکری، اجتماعی، فلسفی، ادبی و... از نیازهای مبرم جامعه و انقلاب ما است و این وظیفه روحانیت، علما و مخصوصاً طلاب فاضل و جوان است که احساس مسئولیت نموده و با تلاش پیگیر، حرکت نوین و گسترده فرهنگی و علمی ایجاد نماید و در باره تاریخ افغانستان، تاریخ اسلام، علوم اسلامی و اوضاع سیاسی - اجتماعی جهان اسلام، بحث و تحقیق کنند و دست‌آورد کار خود را برای جامعه ارائه دهند... این واقعیت تلخ را باید تذکر دهیم که روحانیت ما در حوزات مخصوصاً آئانیکه سنگ "بیطرفی" هم به سینه می‌کوبند و صدها اعتراض و انتقاد و گاهی اتهام و افتراء بر پیگر احزاب و سازمانها و شخصیت‌های حزبی و سیاسی می‌چسبانند و از نواقص و کمبودها می‌نالند، هنوز که هنوز است هیچ گام مثبتی حتی در محدوده کارهای فرهنگی و حوزه‌ای خود برنداشته و هیچ‌گرهی را نگشوده اما هر گروهی را به باد انتقاد گرفته است. و حتی این سلسله کارها را باید ماها انجام دهیم که جای خجالت و شرمندگی آنهاست! و این برخلاف عقل و شرع و وجدان است که خود هیچ‌کاری نکرده، آنها بی‌ی را که در حد توان و درک خود کاری می‌کنند، مورد حمله و تهاجم قرار داد! البته آنان اشتباهاتی دارند اما باید دانست تنها کسی اشتباه می‌کند که وارد صحنه شده و عملی انجام می‌دهد و کسی اشتباه نمی‌کند که هیچ‌کاری هم انجام

نمی‌دهد. و بسیار اشتباه است که دست از کار و تلاش بکشیم تا مبادا اشتباه و لغزشی سرزند! ضوابط آنستکه هم باید کار زیاد کرد و هم باید تلاش نمود که اشتباه و خلاف کمتر صورت گیرد... بهر حال ما از این دوستان می‌خواهیم بهانه‌جویی را کنار گذارده، انصاف روا داشته و حداقل در مورد گارهای فکری، تاریخی، فرهنگی و علمی این‌چنینی از خود تعدد بیشتر نشان دهند و فرصت موجود را غنیمت شمرده و با آثار فکری خود، نهال انقلاب را پر بارتر سازند و مردم را با دستورات حیات‌آفرین مکتب اسلام آشنا سازند.

و این "یادنامه" گامی‌انست در این مسیر... و حرکتی است در این سمت، در پرتو تجلیل از شخصیت‌های علمی افغانستان... و برای فتح باب گارهای بلند فرهنگی و ارائه تالیفات دسته‌جمعی دیگر... بدان امید که مورد رضای خدا باشد و مقبول شاگردان استاد افتد و مورد نظر و نقد عالمانه اهل خبره واقع گردد.

سرور دانش

قم حوزه علمیه (سرطان ۱۳۶۶)





نی
سرکار افاض
در علامہ مدر
رنگینیاں سرمد

حسین شفا فی

"مطالعه" تاریخ مشاهیر و دقت در جزئیات
زندگانی آنها ما را در راه پر خطر زندگی از
لغزش و سقوط محافظت می‌کند"
(چکیده اندیشه‌ها)

با اعتقاد و باور به اینکه تدوین "زندگی‌نامه" بزرگان "علم‌ودین"
و یادنامه آنان، درس‌والگوئی است برای راه‌روان و بازماندگان، و با توجه
باینکه بسیاری از حوادث، در روند گذشت تاریخ دچار فراموشی‌ها
و تحریف‌ها می‌گردد بنابراین، تصمیم گرفتیم که از همین آغازین کار
بیوگرافی و داستان زندگی بلند و پرمایه استاد بزرگ، ادیب توانا آیت-
الله "محمدعلی مدرس"، رحمه‌الله علیه، را آن‌گونه که هست به تحریر کشیم
و استاد را از آنجاکه هست معرفی نماییم. تا از یکطرف مشقی باشد برای
دیگران و از طرف دیگر یادی گردد از آن "علامه بزرگ" با زحمات
شصت ساله‌اش در حوزه‌های علمیه امروز.

در همین فراز، لازم بگفتن دارد که کل این "یادنامه" و اساس این "زندگی نامه" با همکاری همه جانبه و بیدریغ خانواده محترم "استاد" بخصوص فرزند ارشد و هنرمند ایشان جناب آقای "هادی مدرس" تدوین و تنظیم یافته است که اگر نبود یاری و همکاری ایشان هرگز این کار به ثمر نمی رسید و لذا از همگی ایشان بسیار سپاس گذاری و تشکر می گردد.

و شما، با خواندن این "زندگی نامه"، از نزدیک با شخصیت استاد و سرگذشت سراسر شگفت، رنج، تلاش و مقاومت و پندآموزی ایشان آشنا خواهید شد و بیشتر از پیش عظمت او را درک خواهید نمود... و اینک این شما و این هم داستان زندگی استاد:

زادگاه و خواستگاه استاد:

محمدعلی معروف به "مدرس" فرزند "مرادعلی" در یک خانواده مذهبی، متدین و شجاع در روستایی بنام "خاریبید" از دهات ولسوالی "جاغوری" مربوطه ولایت "غزنی" در سال ۱۲۸۴ هجری شمسی دیده به جهان گشود.

"مرادعلی" که یک فرد نظامی و صاحب "منصب" بود، خود بیش از دیگران از ستم و ظلم دولت حاکمه خودکامه وقت آگاه و ناراحت بود و وقتی که می دید و یا می شنید که ظلمی بر خود و یا جمع و قومی روا داشته شده است سخت ناراحت می شد و دشمنی و کینه سردمداران نظام بیشتر از پیش در سینه اش جای می گرفت. هرچند که نمی دانست چه بکند و نمی توانست که انجام دهد! ولی تا آنجا که می توانست هرگز دریغ نمی داشت و انجام می داد...

پدر استاد همچنان بمزندگی پردرد و رنج خود ادامه می داد تا اینکه در یک سفری با عده ای از عسکران و درجهدار بالاتر از خود به همراه

چند زن، به نه‌ری می‌رسند که برای عبور از آن "پلی" وجود نداشته است، در گذراندن زنان از نه‌ر آب، افسر می‌گفته زنان را مردان بر پشت گذاشته از آب رد کنند و "مراد علی" قبول نداشته و می‌گفته یا زنان را برگردانید یا با وسیله‌ای از آب بگذرانید و صحیح نیست مرده‌های نامحرم زنان را از آب رد نمایند. که قضیه منجر به جنگ بین‌شان گردیده. "مراد علی" به روی افسر "اسلحه" می‌کشد.

از آنجائی که بیشتر ملت ما بر اثر ظلم بیش از حد دولت، نفرت زیادی نسبت به دولت و کینه بسیار نسبت به مسئولین آن در دل داشتند و از طرفی هم چنین حرکتی باعث روحیه‌بخشیدن به ملت و جری ساختن آنها علیه دولت می‌گردید و دولت از آن هراس داشت، برخلاف همیشه که حکم اعدام بعد از تحقیق و ارزیابی بازپرسان توسط دادگاه صادر می‌شود، وی را بدون محاکمه، به خاطر اسلحه کشیدن به روی افسر، در همانجا محکوم به اعدام می‌نمایند و زمانی را برای اعدامش هم تعیین می‌دارند، و ایشان را در "قلعه" ای زندانی می‌کنند تا در زمان تعیین شده حکم را اجرا نمایند.

البته چنین واکنش تند و کشیدن اسلحه از یک درجه‌دار "هزاره" بر روی یک افسر، علاوه بر مسأله دفاع از حیثیت چند زن، انگیزه‌های دیگر نیز داشته است و ریشه ماجرا بر می‌گردد بر ستم‌هایی که در طول حکومت سلاطین جور بر مردم محروم و مستضعف "هزاره" در افغانستان روا داشت‌اند. چنانچه بعدها در دوره "نادرخان" یک جوان "هزاره" به نام "عبدالخالق" که بی‌عدالتی و تبعیض سلاطین گذشته چون "عبدالرحمن" خون‌آشام را شنیده بود و خود نیز شاهد ستم‌های "نادرخان" بر همه مردم به خصوص مردم "هزاره" بود، کمر به قتل "نادرخان" بست و او را از بین برد.

پس از محکومیت "مرادعلی"، قوم و بستگانش پی بردند که وی را به خاطر زهرچشم نشان دادن به دیگران حتما اعدام می کنند لذا به فکر نجات وی افتادند که موفق می شوند با کندن "نقب" از خارج زندان، او را بیرون بکشند، که وی پس از آن ناگزیر می شود تا منطقه و کشور را ترک گوید.

"مرادعلی" با نجات یافتن از زندان سری به خانه می زند تا زن و بچه اش را با خود ببرد یا با اطمینان از ناحیه آنها، خود به تنهایی راه سفر در پیش گیرد که به او خبر دادند همسرش درگذشته است. وی سجده شکر نموده که فکرش اقلا از ناحیه ناموس خاطر جمع شد و لذا فرزندش "محمدعلی" را، که هنوز شیرخوار بود، به همراه خود گرفته و رهسپار — "روسیه" گردید...

وی با رسیدن به "روسیه" مواجه می شود با انقلاب کمونیستی "لنین" که همراه با به قدرت رسیدن "کمونیست ها"، خفقان و اختناق، بیش از سرزمین خودش حکم فرما می گردد و کمونیست ها می کوشند تا نظام مارکسیسم — لنینیسم را بر مردم تحمیل کنند، مساجد را ویران می کردند روحانیون و مسلمان های متعهد را به شهادت می رساندند، اموال مردم را مصادره می نمودند و ... "مرادعلی" متحیر می شود که چه کند؟ به خاطر نجات دادن جان خود از مرگ حتمی، عقاید و اندیشه فرزندش را که بزرگ شود صد درصد از اسلام منحرف خواهد شد به خطر اندازد؟ و یا...؟ پس از چند وقت اقامت در روسیه بالاخره عزم سفر دیگر می نماید و این بار راهی "ایران" می شود و قصد اقامت در جوار "ثامن الائمة" علیها السلام را می کند و از طریق "سرخس" وارد ایران گردیده و خود را به شهر "مشهد مقدس" و کنار بارگاه امام "رضا" علیه السلام رساند.

آغاز به تحصیل استاد :

"مرادعلی" که دیده بود در سرزمین خودش بر اثر تبعیض و بی-عدالتی زمامداران ستمگر، رفتن به سوی تحصیل مانند قبل از اسلام برای طبقه‌مخاص و قوم به خصوص میسور است و بیشتر ملت از آن بی‌نصیب و محروم می‌باشند و در جهل و بی‌سوادی به سر می‌برند، تمایل داشت که فرزندش درس بخواند، ولی علاقه شخص "محمدعلی" به درس به‌حدی بوده است که خود وی بدون اطلاع پدرش به "مکتب" می‌رود و زمانی که "جزء عم" قرآن کریم را تمام می‌کند پدرش مطلع می‌گردد و مورد تشویق قرار می‌دهد و وی به تحصیل ادامه می‌دهد و بعد خود به مکتب-هاری می‌پردازد.

استاد در سنین ۱۵ سالگی به تحصیل علوم مقدماتی شروع نمود و بر اثر استعداد سرشار خود در حدود سه سال در حوزه "مشهد" علوم صرف، نحو و منطق را نزد مرحوم ادیب نیشابوری اول و دوم فرا گرفت. استاد در حدود ۱۸ ساله بوده که پدرش را از دست می‌دهد. مدرس که پی برده بود تحصیل در غربت و در کنار تربت پاک امیرالمومنین علی علیه السلام بهتر ممکن است، در سن ۱۹-۱۸ سالگی تصمیم می‌گیرد تا رهسپار حوزه علمیه "نجف اشرف" شود. و نذر می‌کند تا "کربلا" پیاده برود. و این تصمیم خود را با یکی از دوستان طلبه‌اش در میان می‌گذارد که او نیز اظهار علاقه نموده و تصمیم می‌گیرند که ایشان را در این سفر همراه باشد...

هجرت بسوی نجف :

"مدرس" و رفیقش در روز "اربعین" سالار شهیدان "امام حسین"

علیه السلام "مشهد مقدس" را به قصد "حوزه نجف" ترک می‌گویند و بعد از چند شبانه‌روز پیاده‌روی به شهر "نیشابور" می‌رسند. همسفرش که از اراده قوی برخوردار نبوده با دیدن مشقت‌های سفر، آنهم سفری با این یلندی تصمیمش عوض می‌شود و به "مشهد" باز می‌گردد. "مدرس" بخاطر اینکه در برگشت مبادا رفیقش راه را گم کند و تلف شود... او را به مشهد می‌رساند! و خود باز راه "نیشابور" را در پیش می‌گیرد...! کوه‌ها و بیابان‌ها را می‌پیماید از "نیشابور" می‌گذرد و از مناطقی نمی‌دانم روی چه علت به سوی "مازندران" رفته‌اند آنجا به "تهران" و بعد به طرف "قم" حرکت می‌کند.

استاد نرسیده به "قم" مریض می‌شود و توان ادامه دادن به راه را از دست می‌دهد. نزدیک به یک ماه در "کاروان‌سرای"، حدود سی کیلو-متری "قم" با درد و مرض، یکه و تنها دست و پنجه نرم می‌کند، تنها مسافرینی که می‌آمدند و می‌رفتند، نان و غذائی در اختیار وی می‌گذاشتند که از گرسنگی از بین نرود...

آیا "مدرس" آرزو نمی‌نمود که گاش پدرش زنده بود تا او را تداوی نماید، گاش مادرش زنده بود تا او را پرستاری کند؟ آیا در ذهن "مدرس" نمی‌آمد که از این بیماری شدید که نه طبیعی، نه دارویی و نه غم‌خواری دارد نجات نخواهد یافت...!

پس از گذشت چند هفته و شاید همان مسافرانی که چند وقت قبل از آنجا گذشته بودند و "مدرس" را در حال بیماری دیده بودند، در بازگشت از سفر، می‌بینند که هنوز "مدرس" بیمار، همانجاست، دل‌شان برای وی می‌سوزد و به آیه الله العظمی شیخ "عبدالکریم حائری" (ره) در قم خبر می‌دهند که یک نوجوان که مدعی است طلبه می‌باشد در کاروان‌سرای فلان... بیمار است. آیه الله حائری چند نفر را به آنجا

می فرستند و او را به قم می آورند و به مدرسه "دارالشفاء" جای می دهند و تداوی می نمایند .

"استاد مدرس" وقتی حالش خوب می شود ، ضمن تشکر از آیه الله حائری و طلابی که زحمت او را کشیده بودند با آنها خدا حافظی نموده و به سوی "نجف اشرف" به پیش می شتابد !!

وقتی تصمیم قاطع و اراده قوی و توکل به خدا محکم باشد چنین است ، آن همه رنج و سختی سفر را در طول آن مدت دیده بود ، باز هم در قم نماند و راه نجف را در پیش گرفت ! نکفت اگر این بار در بین راه بماند چه بر سرش خواهد آمد و ... ؟ استاد به راهش ادامه داد و گاهی هم که در بین راه پولش تمام می شده چند روزی به کار می پرداخته تا مصرف راه را به دست آورد . استاد با رسیدن به سر مرز عراق سه بار مرزبانان عراقی او را دستگیر و به مرز ایران باز می گردانند ، و مرتبه چهارم از طریق دیگر خود را به "کاظمین" می رساند و بیش از یک ماه در شهر "کاظمین" به کار مشغول می شود و بعد راه "کربلا" را در پیش می گیرد و سرانجام بعد از یک سال پیادمری و تحمل درد و گرسنگی کشیدن و ... خود را در روز اربعین "سال بعد به "کربلا" و کنار ضریح مقدس سالار شهیدان و پیشوای آزادگان "امام حسین" علیه السلام می رساند و بعد از سه روز به نجف اشرف می رود ...

کیفیت زندگی و تحصیل در نجف :

استاد در حوزه علمیه "نجف" شروع به تحصیل نمود ولی باچه وضع درس می خوانده است ؟ در ابتداء حدود دو سال شب هارا در گوشه های صحن "امیرالمؤمنین" علیه السلام صبح می نموده ، پیراهنش ، لحاف

و تشکش بوده و مدت‌ها به عوض کفش، مقوایی را با نخ‌ی به پایش می‌پیچیده است! و بعدها که کفش پیدا می‌کند روز کفش و شب‌ها بالشتش بوده است!

برای شستن خود و لباس‌هایش، هر جمعه بعد از نماز صبح، راه کوفه (حدود ۱۵ کیلومتری نجف) را در پیش می‌گرفته، و در کوفه درنهر "فوات" خود و لباسش را می‌شسته است! یکبار بعد از شستن پیراهنش آن را وقتی فشار و تاب می‌دهد تا آبش بیرون شود، می‌بیند از کهنگی پاره پاره گردیده و از قابلیت پوشیدن خارج شده است. ناگزیر خود را در عبا می‌پیچد و همانگونه به نجف باز می‌گردد. در نجف فردی متوجه می‌شود که شیخ پیراهن به تن ندارد، پی می‌برد که از فقر و تنگدستی برهنه است و خود را به عبا پیچیده، به وی می‌گوید مقداری "کرباس" که برای کفن آورده بودم و از کفن اضافه شده دارم اگر می‌خواهید بگیرید و برای خود پیراهن بدوزید، و استاد قبول می‌کند!

در این دو سال که روزی دو قرص نان حقوق داشته، غذایش نان و آب بوده، غذای پخته جز در مجالس دعوت و نذر و ... نمی‌خورده است!!

استاد مدت‌ها از داشتن کتاب درسی محروم بوده و پای هر درس که می‌رفته از کتاب دیگری استفاده می‌نموده است!!

آیه‌الله اصفهانی "مدرس" را می‌طلبید:

"مدرس" که شب‌ها را در گوشه‌های صحن به سر می‌برده و ساعات کرمای ظهر را در سایه مقبره‌های "وادی السلام" سیری می‌کرده است روزی تشنگی بر او غلبه می‌نماید، این سو و آن سو دنبال آب می‌گردد، می‌بیند از جایی آبی جاری می‌آید و از آن می‌نوشد که شخصی متوجه آب خوردن

او می شود، می گوید: شیخ چرا از این آب خوردی؟ این آب "غسالخانه" (مرده شورخانه) است! با شنیدن این حرف "مدرس" سخت ناراحت می گردد و از آنجا یکسره دوان دوان خود را جلو درب صحن امیرالمومنین علیه السلام می رساند. چون آن زمان ظهرها درب صحن را می بسته اند، پشت درب گریه و زاری می کند تا وقتی که درب حرم باز می شود، جلو ایوان روبروی ضریح مولای متقیان می ایستد، با زبان دل، حضرت را مخاطب قرار می دهد:

یا علی! این گونه، با پناهندگان درگاهت رفتار می کنی؟
یا علی! با آب غسالخانه از مهمانانت پذیرائی می نمائی؟
یا علی! اگر من اینجا غریبم و دیگران از عالم اطلاع ندارند تو که مطلع هستی؟!
یا علی! من که زنده ام تا به کی در قبرستانها در کنار

مرده ها به سر برم؟

یا علی! ...؟؟

استاد مدرس پس از زیارت، ناراحت و دل شکسته به گوشه صحن می نشیند، بعد از چند ساعت، شخصی می آید می پرسد: شما "شیخ محمد علی" هستید؟

بلی.

— شما را آقا می خواهد!

آقا کیست؟

— آیه الله اصفهانی.

استاد مدرس با تعجب می پرسد: آیه الله مرا نمی شناسد چه کار

دارد؟! ...

و سرانجام با او راهی منزل آیه الله می شود و پس از رسیدن به

منزل او را به اتاق اندرونی راهنمایی می‌کنند، خدمت آیةالله شرفیاب می‌شود، پس از سلام و جواب و احوال‌پرسی، آقا با چهره متبسم جویا می‌گردد که شما "شیخ محمدعلی" هستید؟ در پاسخ می‌گوید: بلی... و آنگاه آیةالله می‌فرماید: "مثل من مثل سقا است، مشک آب بر دوش دارم و باید به تشنگان آب بدهم، ولی تا کسی آب نطلبد من چگونه بفهمم که وی تشنه است، باید پیش من می‌آمدی تا به تو کمک می‌کردم" سپس آیةالله اصفهانی اسم "مدرس" را در دفتر شهریه می‌نویسد و در مدرسه‌ای هم برایش اتاق می‌دهد و...

اینکه چگونه حضرت آیةالله اصفهانی از وضع "مدرس" مطلع می‌شود و او را می‌طلبد، احتمال دارد از راه کرامات خوابی دیده باشد و هم احتمال دارد اساتید و طلابی که در مجالس درسی فهمیده بودند "مدرس" بسیار طلبه درس‌خوان و درس‌فهم و فقیر است به وی گزارش داده باشند.

زحمت درسی استاد:

استاد مدرس علی‌رغم همه مشکلات و فقر، چه در طی دوسالی که در گوشه‌های صحن و کنار مقبره‌ها به سر می‌برده و چه در اتاق مدرسه، خوب درس می‌خوانده، زیاد زحمت می‌کشیده، گرما و سرما نمی‌گفته، روز تا شب به درس و بحث مشغول بوده هم درس می‌رفته و هم درس می‌گفته در همان ایام گاهی درس رفتن و درس گفتن وی به ۱۴ مضمون می‌رسیده است. طوری برنامه‌اش منظم بوده که همیشه یک درس را قبل از اذان صبح تمام می‌نموده است.

استاد به غذای ساده و نان خشک قانع بوده و لباس کهنه و نو برایش مطرح نبوده، وقتش را برای به دست آوردن غذای لذیذ و لباس خوب... تلف نمی‌نموده است.

در زمان تحصیل بر اثر نداشتن قدرت مالی سال‌ها میوه نخریده و نخورده، و اگر گاهی میوه خورده باشد یا در مجالس دعوت بوده یا در منازل بعضی آقازاده‌ها که استاد در زمان تحصیل، بعضی آقازاده‌ها را در منزل‌شان درس می‌گفت‌ماست.

استاد به این نحو و کیفیت سال‌ها از محضر اساتید بزرگوار چون: حجج اسلام و آیات عظام آقای شیخ محمد رشتی، آقای بادکوبی، آقا ضیاء عراقی، آقای نائینی، شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء، آقای سید ابوالحسن اصفهانی، آقای محمدعلی کاظمی، آقای حکیم (ره) و آقای خوئی (دام‌ظله) و ... استفاده‌های معنوی و علمی می‌برده است.

مقام علمی استاد:

با آن سختی، زحمت و کوشش که پیرامون زندگی استاد گفته‌ام دیدم مدرس به تحصیل ادامه داده تا موفق می‌شود به سطح بالایی از دانش برسد و "اجتهادنامه‌ها" و "اجازه‌نامه‌های" از مراجع و علمای بزرگ و منحصر به فرد جهان اسلام و تشیع مانند: "آقاضیاء عراقی، آقای نائینی، آقای سید ابوالحسن اصفهانی، آقای محمدعلی کاظمی، شیخ آقا بزرگ تهرانی و آقای خوئی، دریافت نماید، و بعد از اخراجش از "عراق" آیت‌الله شهید "سید محمد باقر صدر" (قدس سره) نیز اجازه‌نامه‌ای برایش فرستاد که در بخش دیدگاه‌ها خواهید خواند ...

اگرچه مقام علمی استاد امروز چون آفتاب روشن است و مانند خورشید، شعاعش در سطح جهان اسلام تابیده است و نیاز به دلیل و برهان ندارد، ولی برای نسل‌های بعد وجود اجتهادنامه‌ها و اجازه‌نامه‌ها و آثارش گواهی بر مرتب رفیع و راز علمی استاد می‌باشد ...

ولی اینکه توسط عمال رژیم بعث عراق هنگام زندانی نمودن استاد

بسیاری از آن‌نامه‌ها پاره گردیده والان در اختیار نیست ، جای تاسف است !

رجعت به وطن:

پس از چند سال تدریس استاد درحوزه نجف اشرف ، مرجع وقت حضرت آیه‌الله‌العظمی سید ابوالحسن اصفهانی (رضوان‌الله‌علیه) که مردم شیعه افغانستان همه مقلد ایشان بودند ، استاد "مدرس" را در سال ۱۳۱۷-۱۸ برای مدتی جهت تبلیغ ، تدریس و سروسامان دادن به مدارس علمیه آن دیار به افغانستان اعزام داشت .

آیه‌الله مدرس رهسپار زادگاهش گردید و پس از بررسی وضع آنجا ، علمای منطقه را جمع نموده و به آن‌ها خاطرنشان می‌سازد در شرایطی که نظام حاکم از ترس اینکه مبدا ملت بیدار شود کوچکترین گامی در جهت رفع بی‌سوادی ملت بر نمی‌دارد و هیچ امکانات تحصیلی‌ای را برای ریشمکن شدن جهل از جامعه فراهم نمی‌کند و بر اثر حاکمیت جهل و تنگ‌نظری ، تعصب‌های ناروا به‌خصوص تعصب مذهبی و نژادی که در جامعه و درمسؤولین حکم فرماست هنوز در شهرها و حتی در پایتخت ، مردم تشیع نمی‌توانند آزادانه مراسم مذهبی‌شان را برگزار کنند بر شماست که همت کنید و در جهت باسواد نمودن مردم بسیج شوید ، هرکدام در محیط و محل خود حوزه‌های درسی دایر نمائید ، طلاب باسواد و باتقوا تربیت نمائید و ملت را بیدار کنید و ...

استاد وقتی موفق می‌گردد این برنامه را تقریباً در سطح ولایت "غزنی" پیاده نماید بر اثر خفقان موجود نمی‌توانست آزادانه به سایر ولایات مسافرت نماید و احتمال زیاد می‌رفت که مورد تعقیب دولت قرار گیرد و لذا غیر مستقیم با علمای سایر مناطق رابطه‌هایی برقرار می‌نماید

و موفق می‌شود تا حدودی در آنجاها نیز این طرح را عملی سازد...
استاد بعد از پنج سال اقامت در افغانستان به نجف اشرف باز
گردید که این بار حضرت آیه‌الله اصفهانی وی را برای تدریس به شهر
"سامراء" مدفن امام "علی‌النقی" و "حسن‌العسکری" علیهما السلام فرستاده
و مدت دو سال در آنجا به تدریس پرداخت.

پس از دو سال، گو اینکه خبرهای از افغانستان برای حضرت آیه‌الله
اصفهانی می‌رسد و معظم‌له دوباره "استاد مدرس" را به عنوان وکیل
تام‌الاختیار خویش روانه افغانستان نمود که با گذشت یک سال، آن مرجع
بزرگوار وفات یافت و "مدرس" یک سال دیگر در آنجا ماند و در سال
۱۳۲۶ دوباره به نجف بازگشت و مشغول تدریس شد...

استاد چرا در وطن نماند؟

سوالی که در این جا مطرح است و جا دارد روی آن اندک بحثی
شود اینست که با توجه به اینکه "علامه مدرس" به خوبی می‌دانست که
ملت افغانستان به خصوص مردم "تشیع" و "هزاره" به خاطر بی‌عدالتی
و تبعیض دولت، از نظر فرهنگ و دانش عقب‌مانده‌اند، و خود معتقد بود
که باید برای بالا بردن سطح علمی و آگاهی ملت تلاش نمود. چرا در
افغانستان نماند و به تلاش ادامه نداد؟!

در پاسخ این پرسش باید علت‌های مراجعه استاد را به حوزه، در
یک جمله چنین خلاصه کرد که: "دولت به کسانی که دارای مفکوره و
اندیشه تلاش برای بیداری و آگاهی مردم بود به خصوص مردم "هزاره"
و "تشیع"، مجال کار و فعالیت نمی‌داد و به هر عنوان و بهانه‌ای که می‌شد
جلوش را می‌گرفت و مانع می‌شد".

و در این راستا بهترین دلیل بر مدعای ما، زندان، شکنجه و اعدام

افرادی است که خواسته‌اند برای ملت خدمت کنند و آنها را به‌سوی دانش و پیشرفت سوق دهند که به سرنوشت تلخی گرفتار گشت‌ماند و در این مورد نمونه زیاد است، که ما به دو سه مورد بسنده می‌نمائیم:

۱- یکی از این افراد شهید "شعاع" بود. وی که فرد باسواد، با‌درد و هوشیار بود، با اینکه نه‌ه‌وای کودتا بر سر داشت و نه‌ه‌وس ریاست و تنها سعی می‌کرد تا با قلم و بیان مردم را بیدار نماید، و هدفش بالابردن سطح آگاهی ملت بود، دولت وی را به زندان انداخت تا در آنجا از بین رفت.

۲- فرد دیگر شهید "علامه بلخی" بود که ۱۴ سال در گوشه‌های زندان "دهم‌زنگ" افتاد و بعد از آزادی به‌گونه‌ای که کس پی نبرد به شهادتش رساندند، جرمش این بود که می‌کوشید ملت را آگاه نماید و می‌خواست نظامی حاکم باشد که بر اساس قوانین "حکومتی اسلام" همه ملت از مزایای کشور یکسان برخوردار باشد و تبعیض حکم فرما نباشد و بازار ستم برچیده گردد...

۳- نمونه دیگر استاد "محمد یوسف بېنش" مرد مسلمان و متعهدی بود که می‌کوشید مردم را با فرهنگ اسلام آشنا نماید و به‌خاطر سخنرانی در دفاع از مذهب "تشیع" ۷ سال زندان رفت...

و ...

"علامه مدرس" پی برده بود اگر در افغانستان بماند و به‌فعالیت و کارش ادامه دهد، به‌خاطر شهرتی که دارد و دولت نمی‌خواهد افراد "وجیه‌المله" در بین مردم باشد بیقین که دستگیر و زندانی می‌گردد، آنگاه نمتنها جلو کار خودش گرفته می‌شود که سایر روحانیون هم که حوزه‌های محلی دایر نموده‌اند و بر اثر عدم شهرت هنوز دولت از ناحیه آنها احساس خطر نمی‌کند، قلب‌شان می‌شکند و دست از کار می‌کشند.

و به علاوه در حوزه بیشتر می‌تواند خدمت نماید، بنویسد و طلبه تربیت کند تا ... و لذا به "حوزه نجف" بازگشت.

تدریس و بیان استاد:

استاد، اگرچند در کنار تحصیلات خود نیز درس‌هایی می‌گفت، ولی بصورت رسمی پس از رسیدن به مرحله "اجتهاد" و نیاز "حوزه" به استاتید خوش‌بیان، و اصرار و ابراز علاقه طلاب به درس ایشان، شروع به تدریس نمود. لکن نمانند دیگر اساتید بزرگوار که در روز به یک و یا دو درس قناعت می‌نمایند! او روز ۱۱-۸ درس می‌گفت.

"بیان" و قدرت تفهیم "استاد مدرس" استثنائی بود، چنان بیان عالی و شیرین داشت که مشکل‌ترین مطالب درسی را به گونه‌ای بیان می‌داشت که شاگرد فکر می‌کرد مطلب بسیار آسان است و نیاز به مطالعه ندارد و بی‌خود اینجای کتاب را مشکل تعریف می‌نموده‌اند و ...

جلسه درس استاد بر اثر مسلط بودن بر کتاب‌های درسی و بیان روان، در "حوزه نجف اشرف" و "قم" و ... جزو درس‌های پرجمعیت حوزه بود. حضرت آیةالله فیاض (مؤلف کتاب‌های محاضرات والاراضی) از استادش آیةالله العظمی خوئی (مدظله) نقل فرموده‌اند، که یک زوار زیرک و کنج‌آوی تبریزی بعد از چند وقت اقامت در نجف، و سرزدن به جلسات درس به آیةالله العظمی خوئی گفته بود که درس‌های شلوغ در حوزه، اول جلسه درس آیةالله العظمی "حکیم" (قدس سره)، دوم جلسه درس جنابعالی و سوم جلسه درس استاد "مدرس افغانی" است.

استاد، در نجف و قم، در کنار درس‌های عمومی، صبح‌ها قبل از طلوع آفتاب و شب‌ها بعد از نماز (اگر شب‌ها درس عمومی نداشت) و روزهای پنجشنبه و جمعه و ایام تعطیلی، در منزل خود درس‌های خصوصی

برای افرادی که به خاطر عنوان، یا دلیل دیگر به درس‌های عمومی استاد نمی‌توانستند شرکت جویند، نیز می‌گفت.

استاد چرا به ادبیات روی آورد:

"استاد" در ابتداء به‌طور خصوصی و عمومی چندین بار از "سیوطی" تا "مکاسب" و "کفایه" تدریس فرموده بود، بعداً متوجه می‌شود که "حوزه" نیاز مبرم به "ادبیات" دارد، در حوزه "اصول و فقه" به اوج خود رسیده ولی در ادبیات استاد لایق وجود ندارد، چه بسا استادی که "شرح لمعه" درس می‌گوید. وقتی به نکته ادبی می‌رسد باماست مالی از آن می‌گذرد. یا چه بسیار طلابی که بر مطالب "کفایه" مسلط‌اند، ولی عبارت آن را درست نمی‌توانند تجزیه و ترکیب کنند...

و لذا استاد وظیفه خود دانست که ثقل کارش را روی ادبیات متمرکز کند، و بعد بیشتر به تدریس علوم مربوط به ادبیات پرداخت. و روی این جهت در حوزه نجف در کنار تدریس "شرح لمعه"، "قوانین"، "رسائل" و ... روز چند درس از "سیوطی"، "جامی" و "مطول" نیز می‌گفت...

و شاهد بر اینکه غرض و هدف استاد از تدریس ادبیات این بوده که مخلاها را پر کند و نیازها را برطرف سازد، اینست که وقتی ایشان در حوزه قم تشریف آوردند و دیدند که حوزه علاوه بر نیاز به استاد در "ادبیات" به‌استاد در "منطق" نیز نیاز دارد، در کنار "شرح لمعه"، "قوانین"، "مطول"، "معالم"، "شرح نظام"، "جامی" و "سیوطی" و ... حتی شروع به تدریس "صرف میر" و "حاشیه" نیز نمودند.

نقش آثار ادبی استاد در حوزه‌ها:

استاد بعد از آنکه تصمیم گرفت تا بازار "ادبیات" را در حوزه‌ها

رونق بخشد چه ادبیات کلید فهم "قرآن" و "نهج البلاغه" و روایات اهل‌البیت علیهم‌السلام است، در کنار تدریس ادبیات، دست به قلم برد و "مکررات‌المدرس"، "کلام‌المفید"، "المدرس‌الافضل"، "شواهد" ... را به‌تحریر و تالیف کشید.

امروز اگرچه شرح بر صمدیه، حاشیه، سیوطی و مطول زیاد نوشته‌اند، ولی غالباً سال‌ها بعد از آثار استاد است، که نشان می‌دهد نویسنده یا از شاگردان استاد است و یا اقتباس از آثار وی کرده است و یا لااقل اندیشه و فکر "مدرس" که باید حوزه‌ها را بیشتر به ادبیات که وسیله فهم سایر علوم است، مجهز نمود در آنها تاثیر بخشیده و باعث گشته است که آنها دست به این کار بزنند. وگرنه تا دیروز که بازار "ادبیات" بی‌رونق بود و از آثار "مدرس" خبری نبود، چرا ننوشتند؟! و چرا به "ادبیات" ارزش و بهاء قائل نبودند؟!

و بدین ترتیب به طور قطع می‌توان گفت که در این مقطع از تاریخ "علامه مدرس" با درس‌ها و آثارش علوم "ادبیات عرب" را در حوزه‌های علمیه زنده نمود، به آن جان دوباره بخشید و جایگاه آن را محکم نمود که دیگر به این زودی‌ها میانماش با حوزه‌ها سرد نخواهد شد.

سرمشقی برای اساتید :

سنت و عادت بیشتر اساتید بر آنست که در تدریس کتاب‌های درسی مرحله به مرحله پیش می‌روند، بعد از آنکه یک کتاب را چنددوره تدریس نمودند با آن خداحافظی نموده کتاب بالاتر را شروع می‌نمایند و همینطور پس از چند دوره تدریس آن کتاب، بالاتر می‌روند ... تا به تدریس "خارج" می‌رسند ...

از زبان‌های این رسم و این شیوه اینست که در بسیاری از کتاب‌ها

استاد لایق و آشنا به آن کم گیر می آید ، چون یک استاد هر مقدار با سواد باشد پس از چند دوره تدریس کتابی به مطالب آن خوب مسلط می شود و با خصوصیات آن خوب وارد می گردد ، که تدریس آن را ترک می گوید و در نتیجه برای بسیاری از کتاب ها استادی که واقعا وارد و مسلط بر مطالب آن باشد زیاد نمی ماند ، و علت این شیوه هم اینست که تدریس کتاب های پائین را بنوعی مخالف شئون خویش می دانند !!

تنها استادی که با آن سواد و آن معلومات هر کتابی را که می دید نیاز حوزه و طلاب به درس آن است ، درس می گفت "استاد مدرس" بود . آیا در حوزه ها سابقه دارد که عالمی با داشتن آنچنان دانش وسیع و معلومات عمیق و اجازه نامه ها و اجتهاد نامه های آنچنان بازهم "صرف میر" ، "شرح عوامل" ، "صمدیه" و ... تدریس نماید ؟!

پس مرحوم "علامه مدرس" در این جهت ، سرمشقی است برای اساتید بزرگوار که در هر مقام علمی ای که هستند ، به تدریس کتاب هایی که لازم به تدریس است ، بپردازند ، و نه تدریس کتاب های بالاتر و "خارج" که بدانها نیاز نباشد . . .

بازهم فشار زندگی بر سر استاد:

در گذشته در لابلای بیان ابتدای تحصیل استاد ، از مشکلاتی که گریبانگیر ایشان بود مطالبی بیان شد ، بعدها در روزگاری که حلقه های درس استاد در حوزه بزرگ نجف جزو شلوغ ترین جلسات درس به شمار می رفت و روزی بیش از هشت درس می گفت و بسیاری از طلاب به خصوص طلاب جوان حوزه مستقیم و غیر مستقیم از شاگردانش محسوب می شدند نیز همچنان با فقر و تنگدستی دست و پنجه نرم می کرد .

استاد بر اثر فشار بیش از حد فقر ، مدتی ساعات فراغت از تدریس

را مانند دو ساعت ظهر، و دو ساعت شب به "عرقچین" (کلاه پارچه‌ای سفید) دوزی می‌پرداخت ولی تمام این سختی‌ها و مشکلات نتوانست استاد را از هدفش باز دارد، و خللی در تصمیم و اراده‌اش، یا وقفای در کارش به وجود آورد و همچنان استوار و مقاوم به پیش رفت.

استاد در زندان رژیم بعث و اخراج از عراق:

رژیم بعث عراق که عداوت و دشمنی دیرینه با اسلام دارد و فهمیده بود که هیچ عاملی در پاسداری اسلام و مانعی برای پیاده نمودن اهداف پلیدشان قویتر و نیرومندتر از "حوزه" و "روحانیت" نیست، تصمیم گرفت حوزه "هزارساله" نجف اشرف را از بین ببرد. در قدم اول سر مخالفت با مرجع وقت حضرت آیت‌الله العظمی حکیم (قدس سره) را گرفت، فرزندش را متهم به جاسوسی نمود، معظم‌له را تا زمان وفاتش زیاد فشار روحی داد، بعد به زندان و اعدام بعضی از روحانیون دیگر پرداخت... از سال ۱۳۵۰ به بعد، عده‌ای از طلاب را به بهانه ایرانی، عده‌ای را به عنوان افغانی، پاکستانی و هندی از حوزه نجف و از عراق بیرون نمود. ولی باز هم دید حوزه دست از فعالیت بر نمی‌دارد، افرادی دیگر از عراقی، بحرینی و لبنانی جایگزین آنها می‌گردند و لذا تصمیم گرفت که دست به اذیت و آزار اساتید بزرگ حوزه بزند، نخست به سراغ "استاد مدرس" که بیشتر درس می‌گفت و زیادتر شاگرد داشت آمد.

بار اول در سال ۱۳۵۳ شبانگاه به خانقاهش یورش بردند و وی را با مقداری از نوشته‌ها و اجازه‌نامه‌های اجتهاد که از مراجع سابق داشت بردند. پس از چندی اذیت، نوشته‌ها و نامه‌های مراجع را در برابر چشمانش پاره نموده و سوزانیدند و پس از مدتی چون فکر می‌کردند به همین مقدار اذیت، ناسزاگوئی و فحش‌های رکیک وی یا حوزه را ترک

می‌گوید و یا لااقل دست از تدریس می‌کشد او را آزاد نمودند ، که استاد نه تنها حوزه را ترک نگفت که فردایش باز شروع به تدریس نمود .

پس از چند ماه عمل بعضی برای بار دوم به سراغ وی آمدند و باز او را دستگیر نمودند ولی این بار با خشم بیشتر و معلوم هم نبود که به کجا بردند . پس از اذیت زیاده‌ایشان را تهدید به اعدام می‌نمایند و تا پای دار نیز می‌برند که استاد با اطمینان و آرامش روحی هیچ هراسی از خود نشان نمی‌دهد . پس از مدت‌ها اذیت و آزار ، از اعدام ایشان منصرف می‌شوند و از استاد التزام می‌گیرند که از عراق خارج شود تا آزادش نمایند و استاد پس از آزادی در محرم ۱۳۵۴ وارد ایران گردید .

استاد در قم و مشهد :

با تشریف فرمائی استاد به ایران ، برادران و سایر بستگانش که در مشهد هستند و بسیاری از علمای مشهد اصرار داشتند که وی در "حوزه مشهد" اقامت گزیند ، ولی بر اثر تقاضای بعضی مراجع و بسیاری از علماء و طلاب قم ، و اینکه خودش تشخیص داد حوزه قم از نظر ادبیات کمبود دارد ، لذا در قم اقامت نمود ، و از تاریخ ۱۳۵۴ تا زمان وفاتش به تدریس مشغول بود و روزانه بین ۸ - ۱۱ درس می‌گفت و به‌علاوه در ایام درسی ، روزهای تعطیلی را نیز درس‌های خصوصی و عمومی داشت . . در تابستان که "حوزه قم" تعطیل است ، اگر در قم می‌ماند برای طلابی که مسافرت نمی‌رفتند درس می‌گفت ، و بعضی سال‌ها که خود ، در مشهد تشریف می‌برد ، در آنجا درس می‌گفت ، در تابستان ۱۳۶۳ که در مشهد از وی برای تدریس دعوت نمودند و ایشان شروع به تدریس نموده بود ، خودم در مدرسه‌ای که وی درس می‌گفت رفتم ، سالن درس و صحن مدرسه از طلاب موج می‌زد .

شاگردهای بعد از وفات استاد :

اگرچه استاد ، در طول پنجاه و چند سال تدریس درحوزه نجف ، سامراء ، افغانستان ، قم و مشهد ، دهها هزار طلبه افغانی ، ایرانی ، پاکستانی ، هندی ، عراقی ، تبتی ، سوری ، بحرینی ، بنگلادشی ، لبنانی ، سعودی ، آفریقائی و ... تربیت نموده و از درسش استفادهای بسیار علمی نمودند ، ولی خوشبختانه این رسم تازهای که در "حوزه قم" شده و درسهای اساتید کلان را ضبط و تکثیر می‌نمایند و در حوزه و شهرستان‌ها طلاب درس دلخواه خود را از نوار گوش می‌دهند ، باعث گشته که بیش از ۱۵۰۰ نوار درسی از درسهای جامع‌المقدمات ، سیوطی ، جامی ، شرح نظام ، حاشیه ، باب حادی‌عشر ، معالم ، مغنی ، مختصرالمعانی ، مطول ، قوانین و شرح لمعه و ... "استاد مدرس" در نوار فروشی و نوارخانههای امانی "قم ، مشهد" و بسیاری از شهرستانهای ایران بر جای بماند ، که بطور قطع طی سال‌ها این نوارها نیز دهها هزار شاگرد دیگر را در پس از وفات استاد تربیت و تحویل اجتماع خواهد داد . و بدین گونه استاد جاودانه تاریخ است .

اراده قوی استاد :

یکی از صفات پسندیده انسان به خصوص مردان بزرگ "اراده قوی" است که همه از این ویژگی برخوردار و بهره‌مند نیستند .
 "استاد مدرس" دارای "اراده قوی" بود ، وقتی در صدد انجام کاری می‌شد پیرامون آن فکر می‌کرد و جوانب آن را می‌سنجید ، زمانی که تصمیم به عمل آن می‌گرفت ، هرچند دشوار و طاقت‌فرسا بود به آن عمل می‌کرد ، و هیچ عامل نمی‌توانست کوچکترین تزلزلی در عزمش پیش‌آورد

و از انجامش باز دارد .

نمود این عزم راسخ را در پیاده روی استاد از مشهد تا نجف به خاطر دارید . نمونه دیگر را که در آخر عمر از خود به عنوان درس به یادها گذاشت این بود که :

استاد ، در هشتاد و اندی سال عمر پربار و با برکتی که داشت نزدیک به شصت سال آن را سیگار می کشید و در این ۲۰-۱۰ سال اخیر یک سیگاری ای به تمام معنا بود ، در شبانمروز دویاکت و گاهی بیشتر (سیگار ویژه) و شبیه آن ، می کشید . در اوائل سال ۱۳۶۴ ایشان حالش بهم خورد و شبیه به سکنه قلبی بی هوش گردید ، او را به بیمارستان بردند که دکتر پس از معاینه مرضش را بیماری "ریه" و "عروق" ناشی از کشیدن سیگار تشخیص داد .

وقتی استاد به هوش می آید ، طبق معمول که هر وقت از خواب بیدار می شد اول سیگار روشن می کرد ، می خواسته سیگار بکشد که دکتر می گوید سبب این بیماری شما سیگار است و سیگار برای شما ضرر دارد . استاد می پرسد : واقعا این بیماری ناشی از سیگار است ؟
- دکتر پاسخ می دهد : صد درصد .

استاد می فرماید : پس کشیدن سیگار برایم حرام شد .
و دیگر تا آخر بدون آنکه کوچکترین تغییری در اخلاق و رفتارش مشاهده شود سیگار را ترک نمود ، که کلیه شاگردان ، دوستان و بستگان تعجب نمودند ...

چنین عزم و تصمیم شمره برخوردار از "اراده قوی" است .

درگذشت استاد یا فاجعه بزرگ و ثلمه در اسلام :

استاد بعد از چند بار مبتلا به بیماری که حالتی شبیه خفگی

و بند آمدن نفس به وی رخ می داد ، بار پنجم با اینکه به اندازه دفعات قبل شدید نبود و مانند گذشته ها که بدون مقدمه بی هوش می گردید ، این بار بی هوش نگشته بود و هنگامی که ساعت ۳ بعد از نیمه شب ، آن حالت برایش رخ می دهد خود لباسش را می پوشد ، و چون پسرانش نبوده ، به همراه برادرزاده اش از خانه بیرون می شود و چند قدمی می رود که یکی از همسایه ها مطلع می گردد و او بسا وسیله خود ، استاد را به بیمارستان " کامکار " می رساند و در آنجا نیز خود تا طبقه دوم می رود ، و نقش بر زمین می شود . ولی با کمال تأسف با اینکه داکتر دستور بستر می دهد ، مسئول پذیرش " سی سی یو " و نرس ها بهانه تراشی می کنند ، پسر برادرش نزد پزشک می رود به او می گوید که از بستری نمودن امتناع می ورزند و داکتر هندی که مسلمان هم نیست و از مقام علمی و آثار و خدمات " علامه مدرس " اطلاع هم نداشته ، به عنوان یک انسان ناراحت می گردد و خود از طبقه پائین به بالا می آید و با آنها ناراحتی می کند که ... ؟ و ساعتی بعد خبر فاجعه میزی را می آورند که : " بیمار درگذشت " .

و بدین ترتیب پرونده زندگی استاد پس از ۸۱ سال عمر پرثمر در

تاریخ ۱۳۶۵/۶/۵ بسته گردید .

تشییع جنازه استاد در قم :

باپخش خبر ناگوار و تلخ رحلت " علامه مدرس " ، " حوز علمیه قم " مشهد و شهرستان های ایران و نیز دیگر کشورهای اسلامی چون : افغانستان عراق ، پاکستان ، سوریه و هرجا و هر کشوری که این خبر رسید ، در غم عمیق فرو رفت و سایه شوم غم و اندوه سایه افکند .

در تشییع جنازه " علامه مدرس " با اینکه بعد از ظهر همان روز انجام گردید و بسیاری از مردم و طلاب " قم " اطلاع نیافتند ، و برادران

و بستگان و دوستان و شاگردانش که از شهرستان‌ها می‌خواستند در تشییع شرکت کنند، نتوانستند برسند، چنان تشییع باشکوه و با عظمت و جمعیتی مرکب از علمای بزرگ حوزه، اساتید و طلاب کشورهای مختلف جهان، مهاجرین و مجاهدین افغانی، معاودین و مهاجرین عراقی صورت گرفت و در طول مسیر حرم "حضرت معصومه" علیهاالسلام تا قبرستان "باغ بهشت" که بیش از دو کیلومتر فاصله دارد دسته‌های افغانی، عراقی و ایرانی و ... به نوحه‌سرائی و سینه‌زنی به فارسی و عربی پرداختند که تشییع جنازه‌ای با این کیفیت و خصوصیت که مشیعین از ملیت‌های مختلف باشد، حوزه قم به‌خود کم دیده و با آن کمیت نیز در غیر تشییع مراجع و شهید دیده نشده و استاد سرانجام در قبرستان "باغ بهشت" قم بخاک سپرده شد.

مجالس گرامی داشت استاد:

مجالس فاتحه در قم چه از سوی بازماندگان مرحوم، چه از سوی علمای بزرگ و چه از طرف طلاب افغانستانی، طلاب ایرانی، نجفیهای مقیم قم، احزاب و سازمانهای افغانستانی، نیز بی‌سابقه بود و بعضی مراجع، نمایندگان آیات عظام، بسیاری از اساتید بزرگ حوزه، عده‌ای از اعضاء جامعه مدرسین، طلاب و اقشار مختلف ملت، شرکت جستند. و شب‌ها و روزهای متوالی در این مسجد و آن حسینیه مجالس فاتحه دایر بود ... در سایر شهرهای ایران چون: مشهد، تهران، اصفهان، ساری و ... نیز از سوی علماء بزرگ و طلاب، افغانی‌ها و عراقی‌ها مجالس متعدد فاتحه برگزار شد.

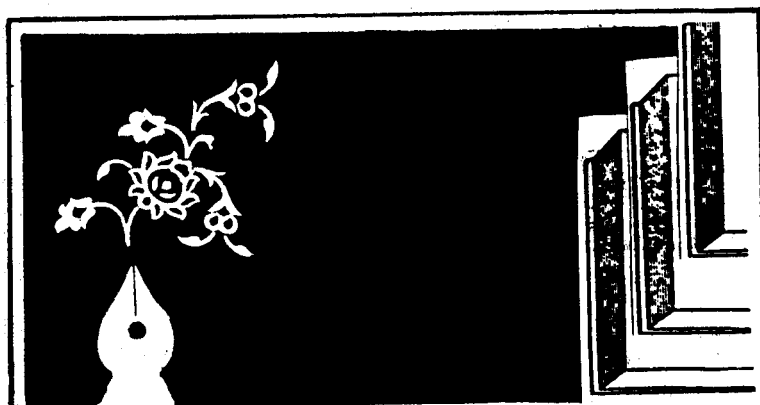
در دیگر کشورها از جمله در سرزمین خونریز افغانستان، در کنار جهاد و پیکار با اشغال‌گران روسی و حماسه‌آفرینی‌ها، ملت و رزمندگان

سلحشور و مقاوم آن دیار به سوگ و ماتم مرد بزرگی که صدهاتن از شاگردانش پرچم دار مبارزه و جهاد می باشند نشستند ...

در تمام این مجالس ، علما ، گویندگان ، شعراء ، هرکس به زبانی : فارسی ، عربی و اردو ، سوزدل و اندوه قلبی خود را ابراز داشتند ، عدای با سخنرانی و منبر از او به عظمت یاد کردند ، عدای با قصیده و شعر از او تجلیل نمودند و ...

علاوه بر اینها ، تسلیت نامه ها و تلکراف های زیادی هم از سوی علماء ، دانشمندان و گروه ها و سازمان ها ، از گوشه و کنار جهان ، به خانواده " استاد مدرس " مخابره گردیده است که از آن همه است " تسلیت نامه " آیه الله العظمی آقای " خوئی " دامت برکاته .

روح استاد شاد و یادش گرامی باد !



پیرایش و فلسفہ و توحید میرزا علی

سید جواد

"اعربوا حديثنا فاننا قوم فصحا"
سخن ما را با عبارت درست نقل
کنید، و نیز درست بخوانید، زیرا
که ما خود فصیحیم و درست سخن
می‌گوئیم. "امام صادق (ع) ۱"

پدیده‌های بنام "زبان عرب" سابقه دیرینه و عمر دراز دارد و ریشه
در اعماق تاریخ می‌برد. که جماعت زیادی به آن تکلم می‌کرده و کسانی
بسیاری به آن شعر می‌گفته و سخن می‌راندند و در کتب معتبر تاریخی از
وجود "شعر و شاعری" اعراب در زمانهای دور جاهلی و وضع و موقعیت
"شعر" در بین آنها روایت‌ها کرده‌اند و از وجود "شاعرانی چون:
امروء القیس، زهیر بن ابی سلمی، طرفه بن عبد، عبید بن ابرص، نابغه
ذبیانی، عنتره بن شداد، حارث بن حلزه، لبید بن ربیع، حاتم طائی،
حسان بن ثابت و ... در این زبان و احترام مردمی و قبیله‌ای‌شان
حکایت‌ها و داستان‌ها گفته‌اند ... و حتی از وجود "انجمن ادبی بازار

عکاذبه ریاست نابغه ذبیانی^۱ آن به اتفاق خبر داد مانند ...
 اما اوج، شکوفائی و وسعت قلمرو آن به قسم که فعلا می بینیم
 و وجود جریانی در آن با اسم قواعد و دستور زبان عربی در مجموعه‌ای
 بنام "ادبیات عرب" حادث‌های است که بشهادت تاریخ و به اتفاق ادیبان،
 پس از ظهور و گسترش دیانت مقدس اسلام، و بانگیزه و خاطر آن، پدیدار
 گردیده و تکامل یافته است. و مورخی در زمینه چنین گزارش می‌دهد:
 "زبان عربی نیز در عصر قبل از اسلام و ظهور
 اسلام شعر و خطابه داشت، ولی قواعد نحو آن
 مرتب نبود. در نصف اول قرن نخستین هجری چون
 دولت اسلامی تشکیل یافت ضرورت خود را بدین امر
 درک کردند ... علمای عرب در این دوره به جمع-
 آوری لغت هم پرداختند و لغات را هم مانند
 احادیث که صحیح و حسن و ضعیفی داشت به لغات
 فصیح و افصح و جید و اجود و ضعیف و منکر و متروک
 تقسیم کردند"^۲.

و مورخ دیگری باز هم چنین اظهار می‌دارد:

"عرب‌ها مانند یونانیها شعر و خطابه و سخنوی
 و نامه‌نگاری داشتند و علم نحو زبان عربی را تدوین
 نکرده بودند، زیرا ملکه لغت در طبیعت آنان رسوخ
 داشت ولی چون اعراب بفهم دقیق معانی قرآن

۱- ادبیات و تعهد در اسلام، محمدرضا حکیمی ص ۳۸ و ریحانه-

الادب جلد ۶ ص ۸۷ و ...

۲- تاریخ افغانستان بعد از اسلام عبدالحی حبیبی ص ۸۰۶

احتیاج یافتند... و هنوز پنجاه سال از تاسیس دولت عرب نگذشته بود که احتیاج به تدوین قواعد نحو در میان آنها احساس شد^۱.

با توجه به عامل وانگیزه، علل پیدایش و فلسفه وجودی "ادبیات عرب" که در پی یاد خواهیم کرد، روشن می‌گردد که این تنها خود اعراب نبودند که آن را بوجود آورده باشند بلکه یک "نهضت ادبی اسلامی" بوده که مسلمانهای غیر عرب زبان نیز در آن شرکت فعال و همه‌جانبه داشتند و در تدوین و تنظیم "قواعد ادبی" آن شامل: صرف، نحو، لغت، معانی، بیان، بدیع، عروض و... سهم کلان و عمده دارند. و هر ملتی بمیزان رشد علمی و فکری خود و به مقیاس استعدادها و موجودیت فرهنگی قبلی خویش در آن سهم گرفته، نقش ایفا کرده‌اند... که هم از این نگاه آن را نه "لسان العرب" بلکه بحق "زبان بین‌الملل اسلامی" عنوان داده‌اند و امروزه بوسعت جهان اسلام گستردگی و حاکمیت و قلمرو دارد... و علمای بزرگ ما تالیفات سنگین علمی‌شان را بزبان عربی با ادبیات عربی می‌نویسند...

مراکز نخستین و هسته‌های اولیه علوم ادبی عربی، پس از "مدینه الرسول" و علم قرائت، بترتیب بصره و کوفه، خراسان (افغانستان امروز) ایران، مصر، شام و اندلس بودمانند که برای اولین بار اساس و خمیرمایه آن که عبارت است از "علم نحو" بتوسط "امام علی" ابداع و انشاء گردید سپس آن را بفردی از اصحاب با فکر خود بنام "ابوالاسود دثلی" تدریس و تعلیم داد. و آنگاه دستور تکمیل و تنظیم آن را نیز بوی صادر فرمود: "انح یا ابوالاسود نحوه" (قواعد نحوییه آن را تنظیم نما) و اضافه

۱- تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ص ۴۷۸.

فرمود که در صورت لزوم و صلاح دید، از جانب خود نیز مطالبی بر آن بیافزاید: "واصف الیه مآقع الیک" و ابوالاسود نیز بنا بر دستور حضرتش چنان کرد و با تاسیس مدرسه‌ای در بصره، شاگردان بسیاری چون: ابو حرب ابوالاسود، عطاء بن ابوالاسود (پسران)، عبدالله بریده، سعد بن عبدالرحمن، نضر بن عالم، یحیی بن یعمر، میمون اقرن، یحیی بن نعمان و ... را تعلیم داد و پرورد ... که آنان نیز بنوبه خود افراد بسیار دیگری را آموزش و تعلیم دادند و هریکشان شاگردان زیادی تربیت نمودند ... که در کتاب "ریحانة الادب" از قول ابن ابی الحدید چنین آمده است:

"ابن ابی الحدید در اول شرح نهج البلاغه اش گوید همه مردم می دانند که حضرت علی (ع) نخستین کسی است که "علم نحو" را انشاء و اختراع کرده و اصول و جوامع آن را به ابوالاسود املاء فرموده و از آن جمله سه قسم: اسم و فعل و حرف بودن کلام و تقسیم کلمه به معرفه و نکره و تقسیم وجوه اعراب به رفع و نصب و جر و جزم است. پس گوید نزدیک است که این مطلب ملحق به معجزه گردد زیرا که قوه بشری وافق بدین حصر نبوده و قادر بر این استنباط نمی باشد".
و این گفته ابن ابی الحدید را عبدالحی حبیبی این چنین تکمیل می کند:

"ابوالاسود دثلی شاگرد حضرت علی (ع)

نخستین بار در عهد امویان بدین کار همت گماشت
و اساس مدرسه بصره را در نحو عربی نهاد که مدار
آن بر منطق و قیاس بود و در مقابل آن مدرسه کوفه
وجود داشت^۱.

و از همین جاست که دو مدرسه در برابر هم بوجود آمده علماء این
"فن" (نحویون) بدو دسته بصریون و کوفییون تقسیم گردیده، صف —
آرائی کردند و در کلیه کتب ادبی این تیپ بندی مشخص است... که
بصریان به قیاس، و منطق، اعتماد داشتند و کوفیان به کلام عرب^۲.
و این واقعیت تاریخی که نخستین بار حضرت علی (ع) "علم نحو"
را بوجود آورده، مسئله اتفاقی همه مورخان است...

پس از تدوین "علم نحو" بعنوان علم پایه که مربوط به اعراب
است علوم ادبی دیگر یکی پس از دیگری، بر حسب نیاز مسلمین، وضع
و ابداع گردیده گسترش داده شدند...
اما عامل فکر تدوین "ادبیات عرب" و منشاء پیدایش "نهضت
ادبی عربی" پس از وسعت و گسترش اسلام، چنانکه اشارت رفت، همانا
خود اسلام و احساسات و اعتقادات عمیق اسلامی ملت های مسلمان بوده
است که بخاطر گرایش، عشق و تعهدشان به "قرآن کریم" و زبان دین شان
و بمنظور درست قرائت نمودن "کلام الله" مجید و درست خواندن سنت
قولی "رسول الله" اعظم و نیز بمنظور درک و دریافت صحیح معنی "پیام
وحی"، دست به این حرکت و نهضت ادبی زدند و مجموعه "ادبیات
عرب" را مدون ساختند... که در این راه و کار از لحاظ فنی و دستوری آن

۱- تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۸۰۷

۲- تاریخ ادبیات عرب ترجمانی زاده ص ۱۷۶.

نیز بیشترین نقش را خود قرآن کریم بمعهد داشته و مشق و رهنما بوده است. چه، مسلمین با الهام و انگیزه‌گیری از جنبه‌های ادبی قرآن و با استدلال و استشهاد به آیه آیه آن و مبنا قرار دادن جنبه‌های فصیح و زیبای تمام ادبی آن توانستند این کار را، بخصوص در فن "فصاحت" و "بلاغت" موفقانه انجام دهند. زیرا که قرآن خود "نور" است، "بیان" است، "حکمت" است، "تبیان" است، "مبین" است و ... اولاد دارای جامعیت لفظی و معنوی همه‌جانبه است، بترتیب و نظم علمی و ادبی و اسلوب نوین نازل گردیده که بین تمامی اجزاء، آیه‌ها و سوره‌هایش ارتباط ارگانیک و پیوند ناگسستنی محسوس و مخصوص برقرار است و با اینک:

" بطور تدریج و قطعات جدا در مدت ۲۳ سال در حالات و شرایط مختلفی بیان شده، گاهی در مکه و زمانی در مدینه، در شب و روز، در سفر و حضر، در جنگ و صلح، در فشار و سختی، در فتح و پیروزی در امنیت و ناامنی، آنهم در مطالب بسیار متنوع و موضوعات گوناگونی از معارف الهی و اخلاق فاضله و تشریح قوانین دینی در هر باب و هر موضوع نازل گردیده است با همه این جهات، کوچکترین اختلافی در میان مطالب آن وجود ندارد، پاره توضیح، پارهای دیگر و آیه مفسر آیه دیگر و مجموع آن شاهد بر مجموع است... و خلاصه همانندی مخصوص بر سراسر مطالب آن حکومت می‌کند و از نظر عدم وجود اختلاف در آن نیز، معجزه است و "تحدی" کرده (مبارزه خواسته است) می‌گوید: " افلا یتدبرون

القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا" (در قرآن اندیشه کنید و اگر چنانچه از طرف غیر خدا بود اختلافات زیادی در آن می‌دید) ^۱.
و باز قرآن کریم کلامیست رسا و بلند، زیبا و دل‌نشین، در فصاحت و بلاغت و جنبه‌های ادبی، کامل و تمام، خارق‌العاده و اعجاز انگیز، بی‌سابقه و بی‌نظیر که:

"بوسیله بلاغت و شیرینی و رسا بودن تعبیرات آن نیز" تحدی" کرده (مبارز طلبیده) می‌گوید: "ام یقولون افتريه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریت و ادعوا من استطعتم من دون الله ان گنتم صادقین". (می‌گویند قرآن را بخدا افتراء بسته، بگو اگر راست می‌گوئید، شما نیز، ده سوره از همین سوره‌های افتراءی! بیاورید و از دیگران، غیر از خدا، نیز کمک بگیرید)". (و حتی کمتر از آن: "فاتوا بسورة مثله... " یک سوره مثل آن را بیاورید) این هردو آیه مکی است، در این آیات "تحدی" (مبارزه و مبارزه‌طلبی) و دعوت بمقابله در مقابل نظم و فصاحت قرآن شده است بدلیل اینکه روی سخن با آنهایی بوده که مهارت و هنرشان تنها در همین قسمت بوده است... مدت زیادی هم طول کشید ولی پاسخی جز اظهار عجز و ناتوانی نداشتند لذا میدان را ترک کرده پا به فرار گذاردند... سالها

و بلکه قرن‌ها ، قریب چهارده قرن ، گذشت هنوز

هم کسی در برابر فصاحت قرآن نتوانسته قد علم

کند ، با اینکه دست و پای زیاد کرده‌می‌کند^۱ .

و البته اعجاز و مبارزه‌طلبی قرآن محدود به یکی دو میدان نیست

و در چند آیه و جمله خلاصه نمی‌شود بلکه "ضمیر مثله در آیه": "وان

کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتو بسورة من مثله ... " بر می‌گردد

به قرآن و مقصود اثبات عجز مردم در مقابل قرآن و اسلوب نوین آن

است^۲ . که باز قرآن از لحاظ ظاهر الفاظ و جنبه‌های ادبی تنها مطرح

نیست و اعجاز آن محدود به این‌ساحه نمی‌گردد بلکه علاوه بر جنبه‌های

ادبی و فصاحت و بلاغت بی‌نظیر آن که تشریح داده‌آمدیم ، قرآن کریم

میدان‌دار دیگر میدانها نیز هست و در هیچ زمینه معنوی ، علمی ، کلامی

فلسفی و ... ماندنی نیست و هرگز کسی با آن مبارزه‌نتوانسته و به‌تعبیر

استاد "علامه طباطبائی" مفسر کبیر قرآن به "تحدی" برخواسته‌نخواهد

توانست هرچند که به کمک هم‌دیگر بشتابند: "قل لئن اجتمعت الانس

والجن علی اياتو بمثل هذا القرآن لایاتون بمثله ولو کان بعفهم لبعض

ظہیر" که "این آیه بخوبی دلالت به تحدی عموم قرآن دارد"^۳ .

اضافه بر همه آنچه که گفتیم ، خود قرآن کریم بطور بسیار صریح

و روشن اشاره بر جنبه‌های ممتاز ادبی و فصاحت و بلاغت خویش نموده

خود را "عربی مبین" (و هذا عربی مبین) می‌خواند . " و درحقیقت

عربی مبین به معنای فصیح و بلیغ است "^۴ .

۱- تفسیر المیزان جلد ۱ ص ۸۵-۸۴

۲- تفسیر المیزان جلد ۱ ص ۷۰

۳- تفسیر المیزان جلد ۱ ص ۷۲

۴- تفسیر نوین محمدتقی شریعتی ص ۴۶

و هم شاید بدلیل همین جنبه‌های اعجاز‌آمیز ادبی و فصاحت و بلاغت شیوا و گیرای آن بوده است که مشرکین هم‌اره آن را "سحر" تلقی می‌کرده‌اند که "ان هذا الا سحر مبین" و قرآن ضمن تکذیب‌شان و رد و انکار غیر عربی بودن آن در مقام جواب آن را "عربی فصیح" که در آن هیچ نارسائی‌ای نیست می‌خواند: "قرآنا عربیا غیر ذی عوج".

در باره فصاحت و بلاغت و کل جنبه‌های ادبی قرآن کریم باز هم سخن گفتنی بسیار است که هم شیرین است و هم شنیدنی و ما در این کوتاه "مقال" همه را نمی‌توانیم باز گوئیم. ولی حیف می‌دانیم که تجلی این حداکثر اعجاز را در داستان زیر، نقل نکنیم:

"ولیدین مغیره، اخنسین شریق و عمروبن هشام (ابوالجهل) بدون آنکه هریک به دیگری خبر بدهد یا از او خبر داشته باشد رفته بودند تا هنگامی که پیغمبر (ص) در منزلش قرآن می‌خواند بشنوند و استراق سمع کنند. در موقع مراجعت در روشنی صبح یکدیگر را شناختند و شرمند شدند و قرار گذاشتند دیگر چنین کاری نکنند، مبادا مردم بفهمند و بر قبول اسلام تخری پیدا کنند و تشویق شوند. شب بعد باز هر کدام بخیال آنکه ساینی نخواهند رفت و خبردار نخواهند شد رفته و تا صبح ماندند و باز در بازگشت هم دیگر را دیدند و ملامت کردند و عهد و پیمان بستند که این عمل را تکرار نکنند باز هم خودداری نتوانستند و شب‌های بعد مجددا همین وضع پیش آمد" ۱.

واقعیت تاریخی این داستان بخوبی نشان می‌دهد که براستی چگونه هرسنگ خارا ئی در کف بیان دل‌نشین و پراز فصاحت و بلاغت او چون موم است و چونان کوه‌های یخ در مقابل تابش انوار خورشید آب می‌گردد. به جهت نیست که یکی از علت‌های پیشروی سریع قرآن ونفوذ وسیعش در دل‌های سخت و خارا ئی‌ای مشرکین عرب و غیر عرب همین بیان دل‌نشین قرآن بوده است، هم از لحاظ "مفهوم" و هم از حیث "منطوق"...

و این‌چنین بود که اسلوب نوین و سبک زیبای قرآن کریم که در سراسر آن نکات ظریف ادبی موج می‌زند و سرشار از فصاحت و بلاغت اعجاز‌آور است و تا آن زمان در کلامات عرب سابقه نداشت، خود مشق و مایه الهامی شد برای روی آوردن مسلمین به "ادب" و "ادبیات" و شناختن قواعد سخن زیبا و زیبا سخن راندن و کم‌کمک در درون جامعه اسلامی و از متن فرهنگ قرآنی "قوم فصحاء" بوجود آمدند و شاهکارهای ادبی - اسلامی دیگری چون "نهج‌الفصاحه" و "نهج‌البلاغه" و... را خلق کردند که "از کلام خدائی پائین‌ترند و از سخن بشری بالاتر". و در پی آنان بمنظور شناخت کتاب آسمانی و درک کلامات خودشان، ادیبان بسیاری یکی پس از دیگری سر کشیدند، اعراب القرآن، اعجاز القرآن، و بدیع القرآن‌ها نوشتند علوم ادبی را یکی پس از دیگری وضع کردند و مجموعه "ادبیات عرب" را از روی نسخه خود قرآن منظم و مدون ساختند و تمام قرآن را از جنبه‌های ادبی آن مورد بحث قرار داده به تفسیر کشیدند که نمونه جامع آن تفسیر کبیر "مجمع‌البیان" شیخ‌المفسرین مرحوم "طبرسی" است.

با شناخت عامل و انگیزه و کشف ریشه و منبع الهام "ادبیات عرب" که هم از قرآن انگیزه گرفته، هم ریشه و هم مایه این نکته ظریف

و قابل توجه نیز روشن می‌گردد که پس "ادبیات عرب" ادبیاتی است اسلامی و قرآنی که از قرآن، در جهت قرآن و بر محور قرآن می‌چرخد و پرتوی از آن دارد و بنابراین بطور طبیعی آن را باید "ادبیات اسلامی" خواند و نه قومی و ملی و از آن در جهت شناخت قرآن استفاده کرد و نه اینک آن را خود هدف قرار داد. و تا زمانیکه این علم انسان را در مسیر شناخت مفاهیم "قرآن کریم" یاری کند ارزشی است و مقدس و دارای ارج و احترام و در غیر آن صورت چیزی است که تنها بدرد تفنن و تفاخر خود خواهانه می‌خورد و بس. و فقط با همین شاخصه قرآنی و اسلامی این علوم بوده است که علما و آن را فرا می‌گرفتند، قواعد اصولی آن را تدوین می‌کردند، آن را نشر و پخش می‌نمودند و خود با آن تکلم نموده کتاب می‌نوشتانند... و امروزه نیز بهمان دلیل چنین می‌کنند...

۱/ ما فلسفه وجودی و علت تدوین^۱ ادبیات عرب

"جورجانی" و "زمخشری" دوتن از سرشناسان و صاحب نظران "ادبیات عرب" نخست این علم را اینگونه تعریف کرده‌اند:

"علم الادب علم یحتزبه عن جمیع انواع الخطافی کلام العرب لفظا و کتابه".

(علم ادب دانشی است برای پرهیز کردن از هرگونه خطا و اشتباهی در زبان عرب، چه خطا و اشتباه گفتاری و چه نوشتاری)^۱.

با توجه و عنایت به تعریف بالا اینک فلسفه وجودی این "علم"

نیز روشن می‌گردد و ما می‌توانیم آن را ناگفته دریابیم که چیست؟ اما با وجود این روشنی، فکر می‌کنم اندک روشن‌اندازی‌ای لازم داشته باشد که باید ارائه گردد:

در بین تمامی ملل جهان و در کلیه فرهنگ‌های دنیا رسم ضروری و نیاز اساسی برای این است که قواعد ادبی و دستور زبان خود را تدوین و تنظیم می‌سازند و اصول و فنون و ضایع لفظی و معنوی آن را مشخص می‌نمایند تا هدف گفته شده در تعریف بالا را بدست آورند. چنانکه این کار امروزه در زبان فارسی ما انجام یافته و قواعد ادبی آن تدوین گردیده است و پیشتر از ما و شاید قدیمی‌ترین و اولیه‌ترین ملتی که دست به این کار زدند یونانیان و رومیان بودند که بدلیل قدمت تاریخی و بالندگی فرهنگی و علمی‌شان ضرورت و نیاز احساس کرده اصول ادبیات‌شان را منظم ساختند "یونانیان در قرن پنجم قبل از میلاد و رومیان در قرن اول پیش از میلاد دست به این کار زدند" ۱ و باصطلاح "نهضت ادبی" شان را بوجود آوردند و این کار همانگونه که گفتیم ضرورت فرهنگی و نیاز فنی هر زبان و هر ملتی است. روی این گفته، طبیعی بوده است که اعراب نیز چنین می‌کردند و ادبیات زبان‌شان را منظم می‌ساختند. اما با توجه به عدم بلوغ فکری و رشد فرهنگی اعراب و بدویت و محدودیت زبان‌شان این کار تا آن مرحله از تاریخ انجام نشده بود و ضرورت آن را احساس نکرده بودند و بنابراین زمینه علمی نداشته است. زیرا که اعراب بخاطر ملکه طبیعی مادرزادی، زبان‌شان را درست تکلم و جمله‌ها را صحیح ادا می‌کردند و از این لحاظ نیازی به این امر نداشتند، همانگونه که امروزه

۱- تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۸۰۶، و تاریخ تمدن اسلام

حرجی زیدان ص ۴۷۷.

نیز عرب‌های بدوی و بادیه‌نشین خیلی سلیس‌تر و فصیح‌تر از خودادیبان این زبان، تلفظ و تکلم می‌کنند و قواعد و دستور علمی و ادبی زبان‌شان را هم نمی‌دانند. اما زمانیکه اسلام ظهور نمود و قرآن کریم با تمام جامعیت و کاملیت ادبی‌اش و فصاحت و بلاغت بیانی‌اش نازل گردید و کم‌کم از محدوده عربستان دامن گستراند و بر ملت‌های دیگر عالم عرضه گردید و فرهنگ‌های ملل عالم را جذب خود ساخت و ملت‌های عرب با غیر عرب درهم آمیختند در اینجا بود که خطر اختلاط زبان عرب، بازبانهای دیگر از یک طرف، نیاز فوری ملت‌های تازه‌مسلمان غیر عرب به زبان عربی از طرف دیگر دست در دست یکدیگر دادند و ضرورت تدوین "ادبیات عرب" را ایجاب نمودند و مسلمانها دست به این حرکت و "نهضت عظیم ادبی اسلامی" زده و ادبیات زبان قرآن را مدون ساختند تا از یک طرف از خطر اختلاط و بقول مورخان "فساد" زبان عربی جلوگیری نمایند و از طرف دیگر ملت‌های تازه‌مسلمان "کتاب آسمانی" و "سنت گفتاری" را درست بخوانند. و اینست که می‌گوییم ملت‌های مسلمان غیر عرب بدلیل نیاز بیشترشان به این پدیده، بیشتر از خود عرب زبان‌های مسلمان در این جهت تلاش و جدیدت بخرج دادند تا این مجموعه را تنظیم کردند و زبدمترین ادیبان از بین مردمان غیر عرب برخاستند. . . که این واقعیت تاریخی را جرجی زیدان مورخ معروف این چنین تصدیق می‌کند: "... چنانکه مشاهده می‌شود بیشتر این اشخاص-تهیه‌کنندگان قواعد ادب عربی- از میان مردم غیر عرب برخاستند"۲ و ابن خلدون مورخ معروف مسلمان نیز در جلد دوم کتاب خود بنام "مقدمه ابن خلدون" صفحه ۱۱۴۸ چنین می‌نویسد: "از شگفتیهایی که واقعیت دارد

این است که بیشتر دانشوران ملت اسلام، خواه در علوم شرعی و چه در دانشهای عقلی بجز موارد نادری، غیر عربانند... "و هم این است "فلسفه وجودی" و علت و ضرورت تدوین آن که مورخان این "فلسفه وجودی" را این چنین توضیح می دهند:

"و کلمه جامعه در سبب وضع و ابتکار این علم (نحو) که آن حضرت (علی "ع") را بدان واداشت همانا غلط و یا اغلاطی بود که از اختلاط عرب با عجم و ملل دیگر ناشی، زیان شان را فاسد و بالنتیجه منتهی به تحریف و غلط خواندن کتاب الهی می گردید. مثلاً، کسی آیه شریفه "ان الله بیری من المشرکین و رسوله" را بکسر لام می خوانده است که علاوه بر غلط لفظی تغییر معنا هم بوده است و مفید براءت خداوند از مشرکین و رسول خدا - نعوذ بالله - می باشد. چون این خبر مسموع آن بزرگوار گردید فرمود همانا این کار در اثر اختلاط عرب با عجم است، پس فرمود کلمات عرب بر سه گونه است: اسم و فعل و حرف... و آنگاه فرمود: انحیا! هو! لا سود نحوه "یعنی این راه را پیش گیر و علاوه او را بتوسعه اطراف آن و اضافه کردن قواعد و فروعات نحوی به دیگر که بمروور زمان تصادفش نماید را شاد کرد و فرمود: "واضع الیه ما وقع الیک" و وجه و دلیل تسمیه و نامگذاری این علم به "نحو" نیز از همان فرمایش فوق آنحضرت اقتباس شده که فرمود:

"انح یا ابوالاسود نحوه" ... ۱

و گفته بالا را مورخ نامدار ما "عبدالحی حبیبی" این چنین تکمیل می‌کند:

"در دوره امویان فتوح اسلامی وسعت گرفت ، و اختلاط افراد ملل دیگر با عرب افزونی یافت . چون هزاران نفر صنعت کاران و موالی در مراکز ثقافت عربی یعنی کوفه و بصره و بغداد زندگی می‌کردند ، و بزبانهای فارسی و غیره متکلم بودند در زبان عربی فسادی دیده شد و اعراب ملتفت شدند که برای حفظ قرآن عظیم از تحریف به تقویم زبان خود توجهی کنند و لهجه قرآنی قریش را از اثرپذیری لهجات متعدده دیگر عربی نگهدارند و ابوالاسود دثلی- ظالم بن عمرو- شارد حضرت علی (ع) نخستین بار در عهد امویان بدین کار همت گماشت و اساس مدرسه بصره را در نحو عربی نهاد که مدار آن بر منطق و قیاس بود و در مقابل آن مدرسه کوفه وجود داشت ۲".

همانگونه که مسلمانهای غیر عربزبان در تدوین ادبیات عرب اسلامی با علاقه تمام سهم گرفته و کوشیدند و آن را به کمال بردند متقابلا از تنظیم و توجه به ادبیات زبان خودشان نیز منع نگردیدند و از سوی رهبران اسلامی مخالفتی با آن بعمل نیامد و احترام عمیق ذات-

۱- ریخانه الادب جلد ۷ ص ۱۶-۱۵.

۲- تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۸۰۶.

البینی "حفظ گردید. و بلکه بالاتر از آن اسلام در بین اقوام و ملل مختلف عالم با زبان خودشان تبلیغ و معرفی گردید و از ذوقیات، برجستگی‌ها، زیبایی‌ها و جاذبیت‌های ادبی ملل دیگر در جهت نشر و گسترش خود استفاده برد. و بسیاری از ملت‌های مسلمان با استفاده از گیرائی و دل‌پذیری زبان و ادبیات خود در خدمت اسلام در آمدگان را در بین ملل و اُمم نشر دادند و از این طریق نیز در تاریخ پیشرفتهای اسلامی و خدمت به آن سهم گرفتند... هرچند که خود همان زبان‌ها نیز در پرتو و پشت‌سر اسلام پا به پا تبلیغ گردیده گسترش یافتند... مثلاً زبان و تاریخ "دری" ما را در نظر بگیرید:

"دین اسلام با زبان و ادب دری افغانستان توسط دولت غزنوی در هندوستان داخل شد و این تنها یک عمده نظامی نبود بلکه کاروان از علماء و ادبای افغانستان در عقب خود داشت. اینست که هزارسال پیش‌تر لاهور مرکز فرهنگی افغانستان قرار گرفت و تالیفات علی "هجویری" غزنوی در همین جا به میان آمد و بیرونی از همان کشور فرهنگ و ثقافت هندوستان را به دنیای بشری معرفی نمود و بواسطه ترجمه اقلیدس و محسبی و رساله اسطرلاب در هندی، هندوستان را به معارف اسلامی متصل ساخت. شعرای افغانستان هم چون عسجدی و فرخی ادب‌دری را در آن کشور داخل نمودند و اشعار مختاری و مبارک‌شاه در شهرهای هندوستان طنین انداخت... و این بسط زبان و ادب و فرهنگ دری در هندوستان، آن‌کسور را کانون تازه زبان

و فرهنگ دری ساخت و زبان دری برای چندصدسال
 زبان ادبی و رسمی هندوستان قرار گرفت. . . . میرزا
 عبدالقادر بیدل از مشهورترین شعرای دری زبان
 هندوستان است که او بتنهایی می‌تواند تاریخ ادب
 دری هندوستان را تشکیل کند. البته سیطره
 استعماری اروپائی‌ها در هندوستان از قرن هیجدهم
 به این سو توانست که زبان و ادب دری را مثل استقلال
 ملی هند از سرحدات آن کشور براند و جایش را
 بزبان انگلیسی بسپارد^۱."

و مورخی دیگر وطن ما هم در این زمینه می‌نویسد:

"آنگاه که اصول و فروع دین مبین اسلام با
 ساختهای زبان فارسی عینیت یافت و بافتهای
 نازک و باریک فرهنگ اسلامی با هیات و صور زبان
 فارسی شکل پذیرفت، زبان مورد بحث یکی از اسباب
 و وسائلی شد از برای رسانیدن، تبلیغ و تبیین
 دین اسلام در سرزمین‌های که از مراکز تجمع عربها
 بدور بود. چندانکه دین اسلام و مفاهیم الهی
 انسانی آن در شبه‌قاره هند و حتی تا اقصی نقاط
 آسیا، چون کشور چین بوسیله زبان و فرهنگ فارسی
 اسلامی نفوذ و شیوع پیدا کرد. چندانکه بسیاری از
 مفاهیم قرآنی، حدیثی، اخباری، کلامی، فقهی
 و . . . در شبه قاره هند از طریق زبان فارسی رواج

۱- افغانستان در مسیر تاریخ میرغلام محمد غبار ص ۱۷۷-۱۷۶.

یافت و مؤثر را مؤثر افتاد بطوریکه تمامی سلاسل حاکم در شبه قاره، مانند غزنویان غلامیان، خلجیان، تغلقیان و لودیان، بیشترین مواد مذهبی دفتری وثقافتی خود را بر اساس زبان فارسی بنا گذاردند و این امر سبب شد تا از همان آغاز کسانی چون سید محمد اسماعیل بخاری، شاه حسین زنجانی و علی هجویری در زمینه‌های تفسیر و حدیث و فقه و عرفان اسلامی، آثاری به زبان فارسی در شبه قاره پرداختند و پس از آن به مدت چندین قرن زبان فارسی بعنوان زبان دینی و علمی مسلمانان شبه قاره قلمبند شد و ارزنده‌ترین نگاشته‌ها در زمینه علوم اسلامی ساخته شد^۱.

و هم از این رهگذر است که ادیبان و مورخان مسلمان، بیک لحاظ زبان فارسی و کل زبان‌هایی که به طریقی در خدمت اسلام درآمد و در تبلیغ و نشر آن کوشید مانند را نیز "زبان اسلامی" عنوان داد مانند و مانند خود ملت‌ها جزء پیکره عظیم اسلام و "امت اسلامی"، از "ادبیات اسلامی" بحساب آورد مانند... تا آنجا که گفت مانند:

"میتوان بر اثر خدمات فرهنگی آنان، زبان فارسی را پس از زبان عربی، شاخص‌ترین زبان جهان اسلام بشمار آورد... آنچنانکه بتوان همواره زبان فارسی را پس از زبان عربی و شاید بموازات زبان عربی در شناخت فرهنگ اسلامی حائز اهمیت

دانست بطوریکه جرات می‌توان گفت که درحال حاضر نمی‌توانیم پیکره فرهنگ اسلامی را باتمامی زیباییهایش بتراشیم مگر اینکه جانب اهمیت و اعتبار زبانهای عربی و فارسی را در تتبعات و تحقیقات و برتراشیدن مجسمه فرهنگ اسلامی متوجه شویم و توجه دهیم!^۱

با توجه به تعریفی که از "ادبیات عرب" بعمل آمد و با نگرش به نیازهای فوری ملت‌های تازه مسلمان غیر عرب به این پدیده و با بوجود آمدن اختلاط ملت‌ها و خطر فساد زبان عربی و در نتیجه تحریف آن که همه علت‌هایی بودند در جهت ضرورت تدوین ادبیات عربی و ملت‌های مسلمان با الهام و انگیزه گیری از "قرآن مجید" و با استدلال و استشهاد به آیات بینات آن این "نهضت ادبی اسلامی" را به امامت علی (ع) بوجود آورده انجام دادند، اینک "فلسفه وجودی" آن نیز خودبخود مشخص می‌گردد که عبارت است از: "درست خواندن"، "درست نوشتن" و "درست روایت کردن" کتاب و سنت و همه اینها یکجا در کلام زیبای "امام صادق" این چنین تجلی پیدا کرده است که: "اعربو حدیثا فان قوم فصحاء" و با مشخص گردیدن "فلسفه وجودی" ادبیات عرب، هدف مندی، جهت‌داری و اصل و عنصر "تعهد" در آن نیز روشن و مشخص می‌گردد، هدف مندی و تعهدی که طالب علم در قبل و بعد و در لحظه لحظه تحصیل‌اتش آن را مدام باید بیاد داشته باشد و سخت به آن عمل نماید و بنابراین نیاز بتوضیح و گفتن بیشتر نداریم ولی باوجود این، سخت بجا و روا می‌دانیم که بطور مشخص این هدف مندی و اصل و عنصر

۱- همان مدرک قبل ص ۷ - ۶ .

تعهد در "ادبیات" را از "خامه" ادیبان متعهد و هدفمند بخوانیم:
 "می‌دانیم که در اسلام، بسیاری از رشته‌های علمی و ادبی، بلکه همه آنها، در رابطه با تکلیف و تعهد پدید آمده‌است. فلسفه تطبیقی، علم کلام، علم بلاغت و نقد سخن، علم نحو و صرف، همه و همه، در رابطه با حفظ و صیانت فرهنگ اسلامی و انتقال آن پیدا شده و تدوین یافته‌است بخش عمده‌ای از علم بلاغت، در خدمت بحث در باره قرآن و اعجاز قرآن شکل یافته‌است. عالمان آگاه آن روزگاران، همواره در رابطه با آگاهی و تعهد به تدوین و تالیف و تحصیل و تدریس دست می‌برده‌اند... پس "ادبیات اسلامی" ادبیاتی است کاملاً متعهد و جهت‌دار"^۱.

"تعهد در ادب که از تعهد در عقیده مایه می‌گیرد، از بارزترین خصصه شاعر و یانویسنده است که حرف را با عمل مقرون کرده‌است و حکم آیه "وانهم یقولون مالایفعلون" شامل حال او نیست"^۲.

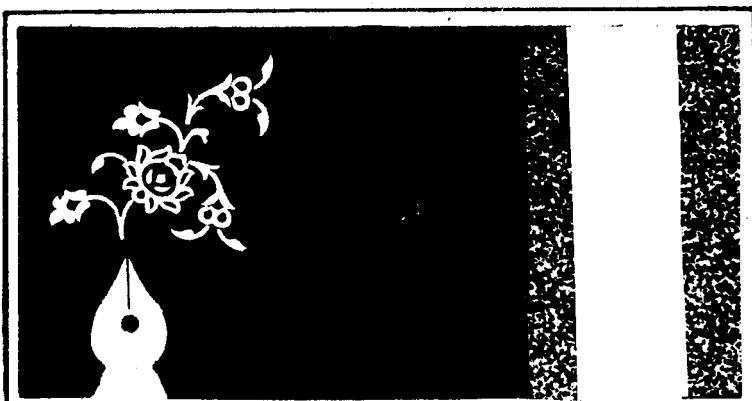
و در خلاصه سخن اینکه: بنا بر تحلیل فوق، ادبیات عرب در واقع چونان سکوی پرشی‌ای است که عالم مسلمان از بلندای آن خود را در اقیانوس بیکران "کتاب الهی" و "سنت گفتاری" ائمه دین پرتاب نموده به غوص می‌گردد تا از اعماق و ژرفنای آن گهرهای حقیقت مفاهیم

۱- ادبیات و تعهد در اسلام محمد رضا حکیمی ص ۱۴-۱۳.

۲- ادبیات انقلاب در شیعه صادق آئینه وند جلد ۱ ص ۲۷.

و معانی عالی‌شان را به سینه کشیده شمع راه خویش و بشریت سازد و از "ظلمات" بسوی "نور" گریز زند... و اگر چنین نشد آنوقت است که "ادبیات" از تقدس خارج است و "ادیب" از تعهد. و در این هنگام بی‌هیچ تردیدی مثل‌شان "گمئل الحمار یحملون اسفارا" خواهد بود که "وفی کل واد یهیمون" اند.





مادریه عربی

سید جواد

ما و ادبیات عرب

" تمدن اسلامی از هیچ قوم به خصوصی
نیست بلکه از آن اسلام و مسلمانان
است و هیچ ملتی حق ندارد آن را
بنام خود قلمداد کند ، ولی ، هر ملتی
حق دارد سهم خود را مشخص سازد ."
" استاد مطهری "

زبان و کلام ، همانند سایر عنعنات و نهادهای اجتماعی و عناصر
و پدیده های فرهنگی یک ملت مخصوص همان ملت و ویژه سرزمین شان
بوده تنها به آنان تعلق دارد و بس . بنابراین ، زبان و لسان عرب
همانگونه که از نام و پسوند آن پیداست زبان سرزمین عرب و مردم عرب
نژاد و مخصوص همان مردم است . و برای انسانها و سرزمین های دیگر
با زبانهای دیگری چون ما که " دری زبان " هستیم مانند هر زبان ملی
دیگر بصورت ظاهر بیگانه و غیر خودی می نماید .

بنابراین تحلیل ، ما می توانیم با این زبان بحیث یک پدیده
فرهنگی خارجی برخورد نموده صرفاً از جنبه تفنّن آن را فرا گرفته و چون
زبان انگلیسی ، آلمانی ، روسی و ... در کار ترجمه و رفع احتیاجات
و ارتباط های دیپلماتیکی خود از آن استفاده کرده بکار کشیم و بالاتر از

این حدّ آن را در سطح جامعه و عموم افراد گسترش دادن ، مدارس مستقل و استادان مشخصی برای آن فراهم آوردن ، قواعد اصولی و فنی آن را تعلیم و تعلم دادن ، وقت‌گذاری است و عناصر از آن را وارد زبان و ادبیات خود ساختن عین بی‌ادبی و بی‌خویشتنی است !

حقیقت اینست که "بیگانگی" و "غیر خودیت" این زبان برای ملت‌ها تایک مرحله مشخص از تاریخ که رنگ و بوی "عروبیت" داشته است درست و صادق می‌نموده است ، ولی از آن زمانکه اسلام ظهور کرد و پیام وحی ، کلام خدا و کتاب مقدس آسمانی مسلمین با این زبان نازل و نشر و پخش گردیده مورد قبول افتاد و مایه‌های اسلامی بر این زبان پرتوافکند دیگر رنگ "قومیت" و "عربیت" از آن برداشته شده چهره جهانی و اسلامی پیدا کرد . و از آن پس نه "لسان العرب" که "کلام وحی" و زبان "بین‌الملل اسلامی" بود و تا آنجا که اسلام خود را پیش کشاند مگسترش پیدا کرد و در میان ملل عالم پذیرفته گردید ، زبان آن نیز مورد قبول واقع شده جزء فرهنگ‌شان شد . و ملت‌های تازه مسلمان نه از روی اجبار که از سر عشق و ارادت و نه بخاطر تفنّن که از روی تعهد و مقدس‌شمردن آن بدو دلیل به فراگیری آن همت گماشتند :

اولا: بخاطر احترام و عشق‌شان به این زبان که زبان دین و خدای‌شان بود .

ثانیا: بمنظور فهم و شناخت مسائل اسلام ، آیات قرآن و گفتار رسول‌الله .

از همان اول مشخص بود که بدون فهم زبان عربی ، درک‌مفاهیم و مضامین آیات قرآن کریم و حتی تلاوت و قرائت ظاهری آن ، شناخت سنت قولی پیامبر اکرم (ص) و کشف احکام و معارف اسلامی دشوار خواهد بود و برای اینکه ملت‌های مسلمان غیر عرب خود بتوانند بطور مستقیم

و بلاواسطه کلام و پیام وحی را درک نمایند، به یادگیری این زبان پرداختند و آن را تا آنجا که قرآن و سنت را بخوانند و فهم کنند و بالاتر از آن تا مرز تخصص ادیبانه فرا می‌گرفتند و بگفته ابن خلدون: "کسیکه بخواهد علم شریعت را فرا گیرد، ناگزیر باید دانشهای متعلق به زبان عرب را بیاموزد" و هر اندازه که اسلام در دل و قلب مردمی نفوذ می‌نمود علاقه و اخلاص آنان به یادگیری زبان عربی نیز شدیدتر و داغ‌تر می‌گردید تا آنجا که "سرزمینی مانند مصر باستان زبان رسمی‌اش عربی می‌شد"۱.

"بنابراین، لمعه‌انوار درخشان دین مبین اسلام، بر همه سرزمینی که تابیدن گرفت زبان عربی نیز با آن یکجا در آن سرزمین انتشار یافت. پس اگر زبان عربی، زبان عمومی، دینی، علمی، و سیاسی همه مسلمانان گفته‌شود می‌شاید...۲".

روی همین دلیل و اصل اعتقادی بوده است که به آشکاری بینیم ملت‌های مسلمان غیر عرب بیشتر از خود عرب زبانان به آن علاقه و تعهد نشان داده و ارث و صاحب این زبان گردیده آن را رشد و پرورش دادند و در تهیه دستور و قواعد ادبی این زبان و در تدوین مجموعه "ادبیات عرب" شامل: صرف، نحو، لغت، معانی، بیان، بدیع، شعر، عروض و... همانند جنبه‌های دیگر علوم و فرهنگ اسلامی، دست و سهم داشت‌اند و در این زمینه از خون آثار خلق کرده‌اند... و این چنین است که ادیبان نامدار و مشاهیر "ادب عرب" مسلمانهای غیر عرب بخصوص فارسی‌زبانان بوده‌اند. و یک محقق صاحب‌نظر در زمینه چنین اظهار

۱- افغانستان در مسیر تاریخ ص ۸۵ و تمدن اسلام و عرب ص ۲۴۶

۲- نشر دری افغانستان، مقاله محمود طرزی ص ۶۵.

داشته است:

"خدمات فارسیان به زبان عربی بیش از خود اعراب به این زبان بوده و خیلی بیش از خدمت این مردم به زبان فارسی بوده است"^۱.
و این است راز و فلسفه وجودی اینکه اندیشمندان و عالمان بلند مرتبتی چون ابوعلی سینای بخارائی، صدرالمتهلین شیرازی، ابن رشد اندلسی غیر عرب آثار و تالیفات علمی شان را به عربی می نوشتند و پس از بصره و کوفه خراسان، ایران و اندلس پایگاه ادبیات این زبان میگردد و اخفش و زمخشری و سیبویه و ابن مالک از پیشتازان "ادب عربی" می شوند....!

و این همه دقیقاً در شرایطی است که اسلام با شعار "لا اکراه فی الدین" حتی خود دین را بر هیچ ملتی تحمیل نکرده و اجباری و تحمیلی بودن آن را سخت رد کرده و قاطعانه کوبیده است تا چه رسد به زبان آن. و از طرفی هم ملیتی هیچ ملتی را نفی نکرده تا برسد به زبان آنان. بلکه این خود ملت ها بوده اند که از سرعشق و تعهد، همانگونه که خود دین اسلام را بر اساس فطرت و شعارهای آزادی بخش و عدالت خواهانه آن عاشقانه پذیرفتند، زبان آن را نیز با تمامیت اراده و آزادی و از روی اعتقاد و تعهد قبول نمودند و آن را متعهدانه بسط و توسعه بخشیده ادبیاتش را مدون و منظم ساختند. و لذا است که می بینیم ملت ها با حفظ هویت ملی و لسانی خود، زبان عربی را نیز دارا می باشند و بحیث مجموعه از فرهنگشان درآمده است و از آن بطور روشن در زبان خود استفاده کرده عناصر از آن را وارد زبان خود ساختند که نه بی-

۱- خدمات متقابل اسلام و ایران شهید مرتضی مطهری ص ۴۵۳.

ادبی است و نه بی‌خویشتنی، بلکه با توجه به توضیح بالا عین‌ادب‌مندی و خویشتن‌داری است و بالاتر از آن این لغات و واژگان عرب و مفاهیم غنی اسلامی بودند که با ورودشان به سرزمین‌ها و ادبیات زبان‌های دیگری مثلاً "دری" ما از حیث ماده و معنا به آن روح و غنا بخشیده آن را پربار و پربارتر ساختند که بگفته صاحب نظران:

"ادب عربی که زبان آن پشتوانه مثل قرآن داشت منبع‌الهامی شد برای ادب فارسی^۱ و اقتباس و به دیگر بیان استخدام لغات عربی به ادبای ما فرصت داد و توفیقی کم‌نظیری عطا کرد تا از محدوده چندصد لغت ابتدائی و غیرعلمی خارج گردیدند و مشکل‌ترین و عالی‌ترین مفاهیم را براحتی در نظم و نشر فارسی پدید آوردند^۲" تا آنجا که از ترکیب "فصاحت و بلاغت عربی و نزاکت و لطافت زبان فارسی یک زبان بسیار باسلامت و لطافت شیرینی بوجود آمد که آن را "زبان دری" نیز می‌گویند^۳ و لذاست که بطور روشن می‌بینیم "هر آنقدر آثار ادبیه گرانبهای زبان فارسی که بظهور آمده، بعد از شرفیابی به دین مبین اسلام تالیف و تدوین گردیده است. و هر آنقدر علماء و فضلا و ادبا و حکمایی که ظهور نموده و آثار انوار نثار

۱- کارنامه اسلام دکتر زرین‌کوب ص ۱۶۷

۲- شعر و شاعران در ایران اسلامی معظمه اقبال ص ۳۲

۳- نشر دری افغانستان، مقاله محمود طرزی ص ۶۴.

قریحه‌های فکری‌شان، دماغ و چشمان ما را روشن
و بینا ساخته، همان علما و ادبائی‌اند که در زبان
عربی مهارت کامل داشته‌اند... لهذا فرسها هر-
آنقدر که در زبان و علوم ادبیات و حکمیات عربی
مهارت و ملکه پیدا کردند آثار قلمیه و فکریه‌شان
نیز به همان درجه قوت و قدرت حاصل نموده
است^۱.

و خود ادیبان نامدار "دری زبان" ما که زبان و کلام‌شان را "در
قیمتی" توصیف کرده بلند می‌سرایند:

من آنم که در پای خوگان نریزم مرا این قیمتی در لفظ دری را^۲
هم اینان خود می‌گویند:

گزیند قرآن است و دین محمد همین بود ازیرا گزین محمد ص^۳
و آن دیگری که شاه فرد ادبیات فارسی است و بخاطر سرودهای
بلند و جاودانهاش در این زبان، رکورد شکست‌انده "لسان‌الفیث" خوانده‌اند
و برای ما در زبان فارسی یعنی "دری" آنچنان اصالت و کرامت قائل‌است
که آن را مایه و کلید فهم سرودهایش خوانده‌است:
ز شهر دلکش حافظ کسی بود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دری دارند^۴
و همو خود چاشنی سخنش را از قرآن دانسته به آن می‌نازد:
ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد

لطائف حکمی با نکات قرآنی^۵

۱- نثر دری افغانستان، مقاله محمود طرزی ص ۶۵

۲ و ۳- ناصر خسرو قبادیانی پلخی.

۴ و ۵- محمد حافظ شیرازی.

و سخن راندن به عربی را هنریش یار می‌داند :
 اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است
 زبان خموش ولکن دهان پر از عربی است^۱
 و سومی مایه‌های فکری و "سحر" شعرش را پاک از برکت قرآن و
 الهام یافتن آن دانسته صادقانه خود را مدیون قرآن می‌داند :
 زین سحر سحرگهی که رانم مجموعه هفت سبع خوانم^۲
 اینها همه گفته‌های روشنی‌اند بر اینکه زبان عرب و فرهنگ اسلامی
 تاثیر روشن و مثبت دارند و داشتند بر روی زبان و ادبیات ما چندانکه
 بصراحت گفته‌اند تا پیش از ظهور اسلام و تاثیر فرهنگ اسلامی و قرآنی
 بر روی زبان ما ، ادبیات فارسی "شیء" قابل ذکر نبوده است و درست
 بعد از ظهور و پرتواندازی اسلام بوده که غنای لازم را پیدا نموده و بکار-
 کرد صحیح بر گرفته شده است . . . و بدلیل همین پرتواندازی غیرقابل
 انکار اسلام و قرآن بر روی زبان و ادبیات ما است که ادیبان صاحب نظر آن
 را نیز ، همانند ادبیات عرب ، "اسلامی" عنوان داده می‌گویند :
 " . . . از این روست که این ادب را بهر زبان که
 هست خواه عربی و خواه فارسی ، خواه ترکی و خواه
 سندی جز ادب اسلامی نمی‌توان خواند^۳ .
 و روزه گارودی ، ادیب مسلمان فرانسوی این مجموعه را چنین
 توصیف می‌کند :

" ادبیات اسلامی که تا قرن بیستم اساسا

۱- محمد حافظ شیرازی

۲- نظامی گنجوی

۳- کارنامه اسلام ص ۱۶۶ .

ادبیات منظوم بود ، در اصل شعر پیام آور و قرآنی است^۱ .

تا آنجا که زبان فارسی تنها با "هویت اسلامی" آن قابل درک است . که یک نگاه به زمان رشد ، بالندگی و تکامل زبان و ادبیات فارسی ، که پس از ظهور اسلام صورت گرفته است ، ما را به این حقیقت راهنمایی می کند .

و اینست که در سراسر آثار و در بند بند اشعار شاعران مافاهیم اسلامی و واژه های قرآنی موج می زند و از آن مایه می گیرد و حتی انواع و اقسام اشعارشان نام عربی دارند . . . تا آنجا که بگفته شهید استاد "مطهری" اگر اسلام و قرآن نبود مولانا و سعدی و حافظ و . . . نیز نبودند .
بعلاوه همه این گفته ها :

" اصولا هرگاه واژه های خارجی به استخدام قطعی زبانی در آمد و بزرگان علم و ادب آن را بکار گرفتند دیگر از انحصار زبان اول بدر می آید (و از بیگانگی و غیر خودیت خارج می گردد)^۲ .

پس با این گفتار اینک فاش می یابیم که زبان و لغات عرب نه بیگانه با ما مسلمانها بلکه در ارتباط عمیق با ما و مایه غنای فرهنگی و ادبی ماست ، نه جنبه تفریح و تفنن که جنبه تقدس و تعهد دارد . و لذا است که دانستن " ادبیات عرب " را در مجموع از چهار لحاظ برای خود فرض و ضروری می دانیم : اول بخاطر اینکه " ادبیات " دین ماست ، دوم بدلیل اینکه مایه غنای فرهنگ و ادب ماست ، سوم به لحاظ اینکه شخصیت ها

۱- میراث سوم ص ۱۷۷

۲- شعر و شاعران در ایران اسلامی ص ۳۲

و اندیشمندان بزرگ علمی ما تالیفات علمی‌شان را به این زبان نوشتند و ما تنها از این طریق می‌توانیم از آنان استفاده نمائیم، چهارم برای اینکه خود را در بوجود آوردن و تدوین آن سهم می‌دانیم، و هدف ما در این "مقال" مشخص ساختن سهم ما و نمایاندن میزان مشارکت مردم و علمای ما در این "نهضت عظیم ادبی اسلامی" می‌باشد...

و چنانکه گفتیم هر اندازه که نفوذ معنوی اسلام در جان و روح مردمی قوی‌تر و شدیدتر باشد احترام و علاقه آنان طبیعتاً به زبان اسلام نیز شدیدتر و عمیق‌تر بوده آن را بحیث فرهنگ خود تلقی نموده در پرورش و رشد آن سهم و تلاش بارزتری دارند... با توجه به این نکته بدو واقعیت عینی جامعه و تاریخ خود پی برده سخت به اهمیت آن متوجه می‌گردیم:

۱- مردم ما در حد بالای علمی بمابین زبان خدمت کرده ادیب تقدیم داشتند.

۲- در بسیاری از جامعه‌های مسلمان غیر عرب در گذشته و امروز، مغرضانه و یا غیر مغرضانه، گاه‌گاهی باصطلاح از نهضتی دم زده و یا آن را بوجود آورده‌اند که بنام "نهضت ادبی" معروف است. و خواست‌اند که با این نهضت، به اصطلاح ادبیات ملی و محلی‌شان را ناب و خالص ساخته اصطلاحات و الفاظ عربی که وارد زبان و فرهنگ‌شان گردیده‌اند را طرد و خارج سازند! و با آن مبارزه نمایند! و حال این کار به نفع و صلاح‌شان بوده است یا نه؟ موفق بوده‌اند و یا نه؟ اصولاً این کار امکان‌پذیر است یا نه؟ بحث‌هایی هستند که در جای خود باید مطرح گردند اما برعکس، این پدیده و جریان در هیچ مرحله‌ای از تاریخ جامعه سخت مذهبی ما وجود پیدا نکرده و مطرح نگردیده است و با اینکه مردم ما عندلیبان نغرسرای بلند پرداز بسیاری از حنظله بادغیسی امام الشعراء، رودکی

سمرقندی سلطان الشعراء، ابوسعید ابی‌الخیر مروی، سنائی غزنوی، رابعه و ابوشکور بلخی، ناصر خسرو قبادیانی، بیرونی و بیهقی... تا بلبل و بلخی و خلیلی خاتم الشعراء را در نظم و نثر "ادب فارسی" خود تقدیم داشته‌اند و "در قیمتی دری" شان را حفظ نموده‌اند در کنار آن به "لسان دین" شان نیز تا بدانجا احترام و نمک‌شناسی داشته‌اند که علاوه بر افتخار تقدیم ادیبان پیش‌تاز در "ادبیات عرب" که در پیش‌یاد کردیم و در پی نام‌شان را به دیدها خواهیم کشاند، در تمامی سطوح اجتماعی - فرهنگی آن را بکار برده استعمال می‌کنند و هرگز هم با آن احساس بیگانگی و غیر خودیت ندارند تا در فکر طرد! و مبارزه با آن بر آیند! و هرگونه مخالفت با آن را ضدیت با خود و فرهنگ‌شان تلقی کرده با آن به ستیز برمی‌خیزند... و امروزه بیشترین اصطلاحات رائج و رسمی کشور ما اصطلاحات عربی هستند مانند: بلدیه، اطفائیّه، وزارت مالیه، وزارت اوقاف، فوائد عامه، صحت عامه، وزارت تعلیم و تربیه، عشریه، ولایت و والی، عسکر، آموآمریت، وزارت زراعت، معا برو... و نیز تاریخ و تقویم سال و ماه و روز و هفته و نام برج‌هایی که در بسیاری از کشورهای اسلامی و حتی عربی، در اثر استعمارزدگی، همگی را از مسیحیت و مسیحی گرفته‌اند و یا...! در کشور ما از لحاظ مایه "اسلامی" و از حیث واژه "عربی" هستند و رسمیت قانونی و کشوری دارند باین شرح:

الف - هجری قمری:

محرم، صفر، ربیع‌الاول، ربیع‌الثانی، جمادی‌الاول، جمادی - الثانی، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذی‌القعدة، ذی‌الحجه.

ب - هجری شمسی :

حمل ، ثور ، جوزا ، سرطان ، اسد ، سنبله ، میزان ، عقرب ، قوس ،
جدی ، دلو ، حوت .

واین از نظر جامعه‌شناسی مذهبی اوج قدرت و حاکمیت مذهب و احترام عمیق و قلبی مردم ما را نسبت به آن نشان می‌دهد. روی این واقعیت - که حقیقت نیز هست - هیچ جریان و نیرویی در جامعه مآجرات و حتی ذهنیت مبارزه با لغات و اصطلاحات ادبی عربی را هم بخود راه و روا نداده است. و اگر چنانچه جریان ملی‌گرایی هم پیدا شود تا تصفیه زبان نماید! بی‌یقین که در برابر امواج تند و طوفانی احساسات مردم سخت معتقد و مذهبی ما روبرو گردیده محکوم به ارتداد ، کفر و انحراف گردیده و در نهایت در غرقاب آن فرو خواهد رفت. . . . و اصولاً این کار و حرکت به نفع و صلاح فرهنگ و ادبیات ما نیز نیست. زیرا کسی که این کار را انجام دهد و طرد اصطلاحات عربی نماید باید بر گردد به چهارتا کلمه و جمله ابتدائی و غیر علمی‌ای زمان بودائی و برهمنی و مانوی و نفی تاریخ و اصالت‌های تاریخی چهارده قرنه پر درخشش و سربلند ما و بپردازد به نفی تلاش‌ها و افتخارات خلق‌شده در گذشته تا در حقیقت برسد به هیچ ! چه ، ما وارث این فرهنگ و سازنده آن تمدن هستیم چهارده قرن آن را در جامعه خود پرورده‌ایم و خود را با آن ساخته و پخته‌ایم و بنابراین نفی آن نفی موجودیت ماست. و در ثانی همین چهارتا کلمه و جمله ابتدائی غیر علمی در کجاست ؟ "بی‌هوده زحمت نکشید آن زبان خالص فارسی را در وقت حاضر ، در هیچ جا نخواهید یافت ^۱" و در مرتبه سوم گیریم که یک چنین حرکت ادبی‌ای هم صورت

بگیرد در قدم اول خود ادیبان ما قطع نظر از محتوا، نخست باید اسامی انواع و اقسام اشعار خود چون: قصیده، غزل، رباعی، مثنوی، مخمس، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، قطعه، مسمط و... را از قاموس ادبیات و از سر اشعارشان برداشته عوض نمایند تا بپردازند به طرد و اخراج واژه‌ها و باقی اصطلاحات بیگانه عربی و چنانکه گفتیم با این کار خود در حقیقت می‌رسند به هیچ که نه معقول است و نه ممکن...

ولی در عوض این حرکت انحرافی و غیر اصیل، جریان وخیزی را به آرزوی دیرینه نشستیم و به استقبال می‌گیریم که صادقانه برخیزد شکوه و شوکت اسلامی پایمال شده و انکار گردیده؛ ما را از نواحیا سازد، عظمت بلخ و بخارا را دوباره تکرار نماید، سمرقند و خیوه را ببارگرداند موارث نیاکان خود چون بوعلی سینا، سنائی، بیرونی، فارابی و... را وارث و صاحب گردیده تجدید و تکمیل نماید که هم اسلامی و انسانی است، هم خواسته ضروری و فوری مردم نیازمند ما و هم ضرورت حیاتی تاریخ و جامعه ما...

براستی باید پرسید که ما وارث چه تاریخی هستیم و آن رامدیون چه جریانی می‌باشیم؟

هنگامی که ما تاریخ جامعه خود را ورق زده در چشم انداز میکشانیم حقا درمی‌یابیم که تنها در پرتو اسلام و فرهنگ اسلامی بوده است که دارای آنچنان گنجینه عظیم فرهنگی - معنوی گردیده وارث و صاحب آنچنان تمدن درخشان انسانی گشتیم که کمتر تاریخی به پای غنا و پر - بازی آن می‌رسید ما است، تاریخی که ابو عبدالله رودکی سمرقندی، فضل الله ابوسعید ابي الخیر مروی، جلال الدین محمد مولوی بلخی، حسین بوعلی سینای بخارائی، زمخشری سمرقندی، ابوبکر خوارزمی، حکیم صاحب مجدود بن آدم سنائی غزنوی، نورالدین عبدالرحمن جامی هراتی،

خواجه عبدالله انصاری هراتی، ابوریحان بیرونی، ابونصر فارابی، و... از چکیده‌های آنست و این می‌تواند برای ما جای سربلندی و افتخار و مایه عزت و سازندگی باشد... و ما باید این گذشته و این تاریخ را با مایه و سیرت اسلامی آن صاحب و وارث باشیم ولی حیف و دریغا که نیستیم!! ملتی با آنچنان سابقه، این چنین پستینه دار که در فضای باز تاریخ لال گردیده و از نطق و سرایش افتاده است! از میراث گرانبهای خود استفاده نکرده و از موجودیت فرهنگی - تاریخی خود دفاع نتوانسته است! و بجای آن دیگران رندانه شخصیت‌های ملی و تاریخی‌اش را در پای خود قالب زده ناجوانانه موجودیت و سابقه تاریخی آن را نیز انکار می‌کنند...!! گویا اینان موجودیت و هستی خود را در انکار و نفی ما می‌دانند و براستی هم که با این وضع این چنین است زیرا که موجودیت ما نفی آنهاست. چون اگر این شخصیت ادعائی و ترسیمی که آنها بدون دلیل علمی بخود چسبانده‌اند، با استناد بعرف بین‌المللی، ما باشیم پس آنها کی هستند؟! و اگر روزی و روزگاری به قوانین شناخته شده بین‌المللی عمل شود و مرزهای فرهنگی همانند مرزهای جغرافیائی برسمیت شناخته شود و سرقت فرهنگی و شخصیتی ممنوع گردد آنوقت چه خواهد شد؟!... خوب است که اینگونه کسان بگیریم تورا که نگیری مرا نکنند و به قوانین و قواعد احترام بگذارند.

بگذریم، و باید مرثیه تراژدی وضع فعلی خود را در برابر دیدگان یاران زمزمه کنیم که چگونه باور نماییم که میراث‌خواران بزرگترین تمدن تاریخ بشری در سرزمین نبوغ‌ها و اندیشه‌ها که روزگاری پرچم‌دار نامی پیشرفت‌ها و پیشرفتگی‌ها بودند، اینک این چنین در خاک سیاه جهل و عقب ماندگی نوحه مرگ و خودفراموشی می‌سرایند و بجای اینکه بر

مزار نیاکان نامدار خود، "چون چراغ لاله سوزند"۱ و "روشن‌گر شمع وجودشان باشند"۲ و دردهای روحی و معنوی خود را از "نار الباقیه" "شفا" و "قانون" بگیرند و بهم‌دیگر "تفهیم" نمایند، امراض جسمی خود را از پای قبرشان سراغ می‌گیرند... بنام حکیم و صوفی و پیر بزرگشان می‌شمارند اما حقیقت وجودشان را هیچ و هرگز نمی‌شناسند که در حقیقت خود و تاریخشان را نمی‌شناسند...

وضع جاری جامعه ما هرچند که زائیده یک سلسله حوادث زیانبار سیاسی - نظامی بوده و معلول شرایط و پیش‌آمدهای خاصی است و ملت ما در وجود آن بی‌تقصیر است ولی وظیفه امروز ماست که باید یک چنین گذشته و تاریخی را بشناسیم و احترام بگذاریم و احیاء سازیم تا ازدرون آن خود را باز یابیم و کشف نمائیم و از نو بسازیم و اینست آن کار اساسی و ضروری و حیاتی آن جریان که قرار است بوجود بیاید و باید هم بوجود بیاید و نه اینکه به حرکات مشکوک و انحرافی غیر اصیل دست بزنیم... و اگر چنین نشود بی‌یقین که تا همیشه خدا و در همیشه تاریخ مغبون و زبان بسته خواهیم ماند!

بلی، ما یک چنین تاریخی با یک چنان درخششی داشته‌ایم، بواز آنچه یاد کردیم و نیز یاد خواهیم نمود، شاهدش و بنا بر این سهم کلان در ساختن بنای بلند "تمدن اسلامی" و بوجود آوردن مجموعه "علوم اسلامی" داشته‌ایم که "البته نمی‌خواهیم راه مبالغه بهیماییم و حقوق سایر افرادی را که سهم عظیم دارند نادیده بگیریم، تمدن اسلامی چنان که مکرر گفتیم از هیچ قومی بخصوصی نیست بلکه از آن اسلام و مسلمانان

۱- یک بیت شعر علامه اقبال

۲- یک بیت شعر علامه بلخی

است ، هیچ ملتی حق ندارد آن را بنام خود قلمداد کند ، چه عرب و ایرانی و چه غیر ایرانیها ، ولی هر ملتی حق دارد سهم خود را مشخص سازد^۱ . و این کار نه ناسیونالیسم کور و ملی‌گرائی تنگ‌نظرانه که " یک حق مشروع و قانونی هر ملتی است " ^۲ .

در میان ملل مسلمان جهان که بی‌شک بیشتر از سایرین در تدوین و تهیه قواعد ادبی و اصول و فنون " ادبیات عرب " نقش ایفاء کرده و بمانند جنبه‌های دیگر علوم و فرهنگ اسلامی شخصیت تقدیم داشته است نام نامی " خراسان زمین " (افغانستان امروز) و ام‌البلادها پیش‌بلند می‌درخشد و جای جاودانه دارد و مردمانش سهم کلان و برجسته گرفتارند . حوزه‌های درسی - تحقیقاتی و حلقه‌های علمی - ادبی پر درخشش ام‌البلاد بلخ ، مدینةالثنائی غزنین ، بخارا ، سمرقند ، خوارزم ، مرو ، هرات ... با موج وسیع اندیشمندان رشته‌های مختلف علوم و ادبیان نامدارش ، در تاریخ " تمدن اسلامی " نام بلند و پرافتخار و فراموش - ناکشتمنی دارند بطوریکه در قرون اولیه اسلام کمتر جایی به پای آبادانی فرهنگی آنان می‌رسیده است و شاید بتوان گفت که از لحاظ فرهنگی ، پیشتاز و نمونه و گهواره پرورش اندیشه‌های علمی - فرهنگی قلمرو اسلام بودمانند . و محققان و پژوهشگران برجسته تاریخ ما از آبادی و آبادانی فرهنگی و شکوفائی حداکثر علوم در این سرزمین چنین گزارش می‌دهند :

" در عصر عباسیان ، عراق و خراسان مراکز حرکات ملی و علمی و فکری بودند ، علوم دینی و ادب عربی در این سرزمین پرورش یافت و حتی

۱- خدمات متقابل اسلام و ایران ص ۳۹۹

۲- تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام زین‌العابدین قربانی ص ۳۰۱

اصمعی مدتی در مکه و مدینه سکونت کرد و در آنجا یک قصیده صحیح عربی را نشنید ولی مردم عراق و خراسان که موارث کهن تهذیبی و فرهنگی داشتند علوم اسلامی را با روحیه قدیم خود پروردند^۱.
مورخ دیگر وطن ما چنین می نویسد:

"در طی یک صدسال، از سواحل جیحون تا هامون سیستان و از حوزه ارغنداب تا کناره سند، مساجد آباد و مدارس اسلامی افغانستان آنقدر وسعت یافت که در یکی از آنها سه هزار شاگرد تحصیل می نمود. چنانچه در روز مرگ عالم بزرگ تفسیر و فقه اسلامی - ضحاک بن مزاحم پهلای - در افغانستان شمالی در سال ۷۱۹، سه هزار طلبه^۲ این علم از شاگردان او باقی ماند^۳".

و هم او از قول یک مورخ عرب مصری بنام "امین احمد" این چنین روایت می کند:

"خراسان در دوره اسلام از طرف عرب به جنگ و صلح فتح شده و بار دیگر استقلال و قابلیت طبیعی و درایت خراسانی در امور سیاست و علوم و فنون ظاهر شد، و خراسان نسبت به سایر ممالک اسلامی بیشتر علما^۴ و امرای نامدار پرورش داد^۵".

۱- تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۸۰۹

۲- افغانستان در مسیر تاریخ ص ۷۵

۳- افغانستان در مسیر تاریخ ص ۸۵

در میان شقوق و رشته‌های مختلف "علوم اسلامی" که افغانستان آن را "مهد" بوده است یکی هم همین درخت توان‌مند "ادبیات" است که با شاخ و برگ‌های وسیعش، در کشور ما رشد، بلندی و سرکشی بسیار داشته است تا آنجا که "اصمعی ادیب و سخن‌شناس مشهور عرب، در مکه و مدینه حتی یک قصیده^۱ صحیح عربی را هم نشنید" ولی در این‌جا در برگ برگ و در شاخه شاخه آن بلندپروازان نفر سرایای بسیاری در پرواز و سرایش بودند که در لحظه لحظه تنفس‌شان و در اوج اوج پروازشان بلند قصه‌ها گفت‌ها و قصیده‌ها سرود‌ها و "حتی استادی مانند اصمعی بر حالشان رشک می‌برده است" "قصیده‌هایی که تمام بلاد ما بین چین و قیروان و یمن را فرا می‌گرفت و آن را دوشیزگان و بانوان مانند بت-پرستانیکه بت را می‌پرستیدند، دوست می‌داشتند! :

و قد ملأت البلاد ما بین فغفور الی القیروان فالیمن
شعرا تصلى له العواتق والثیب ، صلافا لعواهل للوشن^۲.

و هریک‌شان "آثار الباقیه" و دیوان‌های جاودانهای از خود به ماندگار گذاشته‌اند که در تاریخ ادبیات کم‌نظیر است. و زمانی بیشتر این واقعیت تاریخی کشور ما را به تصدیق و تایید می‌نشینیم که هم‌بال با عندلیبان خوش‌سرای "باغ چمن" ما در فضای بوستان و گلزار سرسبز "ادبیات" به پرواز درآمده خرمن غنچه‌هایش را بتماشا بکشیم و گل‌برگی در منقار بگیریم...

و ما اینک بمنظور درک عظمت تاریخی خود و مشخص نمودن خدمت

۱- تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۸۲۴

۲- اشعار ابومعاذ بشارتخاری بنقل از عبدالحی ص ۸۱۸.

و سهم مردم ما در ساختن "تمدن و فرهنگ اسلامی" و مشارکت فعال و همه‌جانبه علمای ما در تدوین برشد و باروری "ادبیات عرب اسلامی" و کشف جایگاه و مقام علمی - ادبی استاد معاصر ادبیات عرب "علامه مدرس" در تاریخ ادبیات، سرانگشتی‌تر نموده تاریخ ادبیات خود را در بخش عربی آن فقط ورق می‌زنیم و از صفحه صفحه آن ادیبان نامدار ما را یکی پس از دیگری به یادها و دیده‌ها می‌کشانیم.

• * • * •

ابو عبید قاسم بن سلام هروی:

از بزرگترین علمای حدیث و ادب و فقه و قرائت است و بقول "ابن خلکان" در فقه و حدیث و قرائت و عربیه و تمامی علوم اسلامی متفطن، در هر فنی امام عصر خود، در نقل اخبار و سنن معتمد بوده است که در سنه ۵۴ هجری در هرات متولد شد و او نخستین کسی است از عامه که در تجوید و قرائت و غریب حدیث کتاب نوشت و با نوشتن کتاب "غریب حدیث" بیش از اندازه مورد تحسین عبدالله والی آنروز خراسان واقع گردید و گفت: عقلی که صاحب خود را بتالیف همچو کتابی وادارد شایسته نباشد که در پی تحصیل معاش برود پس ده هزار درهم بطور شهریه استمراری برای وی مقرر داشت. و وی سرانجام در سفر مکه در سال ۲۲۳ وفات یافت. از وی مجموعاً حدود ۲۶ جلد کتاب در زمینه‌های مختلف روایت گردماند که بخشی از آنها از این قرار است:

فضائل القرآن و آداب، کتاب فعل و افعال، غریب الحدیث، غریب

القرآن، الاجناس من کلام العرب، و... ۱

۱- تلخیص و تلفیق از تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۲۶۹ و ریحانه الادب جلد ۷ ص ۱۹۱.

نضربین شمیل مازنی مروی:

از تلامیذ خلیل بود که در سال ۱۲۲ هجری در مرو بدنیا آمد و تا چهل سال در بادیه به تحقیق و سماع لغت عرب پرداخت و در بصره مذاهب نحویان را خواند و چون از تحصیل فراغ یافت بوطنش مرو بازگشت. "ریحانالادب" در وصف وی می‌افزاید: در نحو و شعر و فقه و حدیث و نوادر و ادبیات عرب و معرفت وقایع عرب صاحب یدی طولی و از اصحاب خلیل بود در بصره نشأت یافت عاقبت به جهت ضیق معیشت تصمیم خراسان داد، در حدود سمهزار نفر از اهل بصره که تماماً محدث و نحوی و لغوی و عروضی و اخباری بودند مشایعتش می‌نمودند... پس وداع کرد و در مرو اقامت نمود. و در آنجا از طرف مامون قاضی بود که در سال ۲۰۳ هجری در مرو وفات یافت و قسمتی از تالیفات اوست:

کتاب الصفات، غریب القرآن، تشریح الحروف و قوما العربیه،
الانوار والمعانی... ۱.

ابوالحسن سعید بن مسعده اخفش اوسط بلخی:

بلخی البلده، از شاگردان سیبویه معروف و از شیوخ علم‌العروض است که بعد از خلیل بن احمد بحر "خب" را در محور پانزده‌گانه خلیل وضع و اضافه نمود و در اواخر قرن دوم هجری میزیسته است. وی از ادیبان مثال‌زدنی ادبیات است که

۱- تلفیق و تلخیص از تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۸۱۰ و

ریحانالادب جلد ۵ ص ۱۵۲.

اقوال و نظریاتش همیشه مورد استناد و استشهاد کتب ادبی می باشد و به همین دلیل طالبان علوم " ادب عرب " با نام وی آشنا و وی را در ردیف سیبویه ، زمخشری ، اخفش اول ، ابن مالک ، ابن حاجب و ... می شناسند و بلکه : " در آخر از سیبویه اعلم بوده این است که قول او را در مقابل قول سیبویه مذکور دارند و لفظ اخفش در صورت اطلاق راجع باوست و بس که افضل و اکمل اخافشه بود و بلکه استاد او سیبویه با آن همه جلالش که شهره آفاق است مطالب خود را بدو عرضه داشته و بعد از آن ثبت کتاب خود نمودی " . آثار و تالیفات او بشرح زیر است :

معانی القرآن ، شرح ابیات المعایاة ، تفسیر علم القوافی ، غریب - القرآن ، ابیات المعانی والاشتقاق ، معانی الشعر ، الملوك ، الاصور ، العروض ، المقاییس ، الاوسطه در نحو ، المسائل الصغیر ، المسائل اکبیر ۱ .

ابوزید احمد بن سهل بلخی :

بلخی الولاده ، عراقی التحصیل والنشاه ، از افاضل و اکابر قرن چهارم هجری می باشد که در تمامی علوم قدیمه و جدیده بصیره از تلامیذ محمد بن یوسف کندی و نظایر وی بوده است . و بطور مشخص در سال ۲۳۴ در بلخ تولد یافت و در سن ۸۸ سالگی در سنه ۳۲۲ وفات یافت . تشیع ابوزید مسلم و جای تردید نیست ، در نحو و ادب و شعر و لغت و تفسیر و موضوعات متفرقه دیگر تالیفات بسیاری دارد که حاکی از تفنن علمی و تبحر کمالی و علاقه مضطرب او به علوم دینیه می باشد : اختیارات السیر ، اخلاق الامم ، اسماء الله وصفاته ، تفسیر القرآن ،

۱- تلخیص و تلفیق از تاریخ افغانستان بعد از اسلام و ریحانه -

الادب صفحات : ت ص ۸۱۱ ، ر جلد ۱ ص ۹۵

المختصر فی اللغة ، النحو والتصرف ، نظم القرآن ، حدود الفلّسفه بو. . . ۱.

ابوالقاسم بن ابی بکر لیشی سمرقندی :

وی در قرن نهم می زیسته است و از
علمای آن عصر بوده است که تالیفات ادبی و غیر ادبی او بدین شرح
می باشد :

حاشیه مطول ، رساله سمرقندیه ، شرح رساله وضعیه عضدیه ،
مستخلص الحقایق ۲.

اسحق بن ابراهیم فارابی :

از اکابر ادبای قرن چهارم هجری و مامای
اسماعیل بن حماد می باشد که در سال ۳۷۰ درگذشت و از هم ولایتی های
ابونصر فارابی معروف است . و از آثار او می توان اینها را نام برد :
بیان الاعراب ، دیوان الادب ، شرح ادب الکاتب ۳.

احمد بن محمد فاشانی هروی :

وی که در اواخر قرن چهارم می زیستماست
از اکابر ادبا و علما و رؤسای فن ادب عرب از فاشان و یا باشان هرات
می باشد و تالیفاتش از این قرار است :
تفصیل ولایة هرات ، کتاب الغریبین ۴.

۱- ریحانه الادب جلد ۷ ص ۱۲۰

۲- همان مدرک جلد ۳ ص ۷۱.

۳- همان مدرک جلد ۴ ص ۲۶۱ ۴- همان مدرک قبل ص ۲۷۷.

محمد بن عباس ابوبکر خوارزمی:

در نحو و لغت و شعر و انساب و فنون
ادب علامه عصر، یگانه دهر، نابغه روزگار، در هر دیار با کثرت
اشعار در غایت اشتها و در میان افاضل زمان مشارالبنان بود. وی در
اواسط قرن چهارم هجری قمری می زیسته است که در ماه رمضان ۳۸۳ در
نیشابور وفات نمود. و در خوارزم متولد شد و در آنجا رشد کرد. صاحب
تاسیس الشیعه خوارزمی را در عداد مشاهیر علمای نحو ذکر کرده، در
باره او چنین می گوید: شیخ ادب و علامه عصر خود در علوم عربیت
محمد بن عباس ابوبکر خوارزمی است. یاقوت گفته است: خوارزمی صاحب
اشعار و وسائل معروف از اهل خوارزم است. ثعالبی گوید: او نابغه دهر
و دریای ادب و آگاه به نظم و نثر و دانای به ظرافت و فضل بود، بین
فصاحت و بلاغت را جمع می کرد از اخبار و وقایع ایام و دیوانهای شعر
عرب سخن می آورده و کتابهای لغت و نحو و شعر را تدریس می کرده
است. در الوسط آمده است: وی در هر فن از فنون فرهنگ اسلامی بویژه
نویسندگی و شاعری صاحب نظر بود. و... علاوه بر تمامی این گفته ها
واظهار نظرهای نیاورده بسیار دیگر در باره شخصیت عظیم علمی او،
مقام رفیع و بلند علمی، ادبی او را بخوبی می توان از داستان اتفاقیه
زیر کشف نمود:

روزی وی به ملاقات صاحب بن عباد رفت، دم در بدون اینکه
اسمی از خود ببرد بیکی از دربان های صاحب گفت: به صاحب بگو یکی از
ادبا نزد در است و اذن دخول می خواهد، صاحب بدربان گفت: عهد
و قرار ما اینست هر کدام از ادبا که حافظ ۲۰ هزار بیت شعر عربی نباشد
وارد منزل ما نگردد! دربان این پیغام را به ابو بکر رساند ابوبکر در

جواب گفت : به وی بگو این مقدار از اشعار مردان باشد و یا زنان؟ صاحب با شنیدن این کلام قطع پیدا کرد که این ادیب ، همان ابوبکر خوارزمی است و اذن دخول داد و وقتی خوارزمی وارد شد صاحب او را شناخت و مسرور شد . از آثار و تالیفات ادیب خوارزمی اینهایند :

دیوان شعر ، رسائل ، مفیدالعلوم و مفیدالهموم ^۱ .

محمود بن عمر زمخشری خوارزمی :

جرجانی المدفن که در روز چهارشنبه ۲۷ ماه رجب سال ۴۶۷ هجری قمری در قریه زمخشر از توابع خوارزم متولد گردید و از فحول علمای اهل سنت و جماعت می باشد که در فقه و حدیث و تفسیر و نحو و لغت و بیان و بلاغت و ادبیات عربیه استاد کل و مرجع افاضل بود ، از بلاد بعیده ، حاضر حوزه درس و افادات وی شده او را فخر خوارزم می گفتند . و باید اضافه کنیم که نام او در " فن ادب " برای تمامی ادیبان و شاگردان آشناست اقوال او مورد استشهاد و آثار او محور درس و بحث است و هریک از تالیفات طریقه و نافع و متنوعه زمخشری در اثبات تبحر علمی او برهان قاطع می باشد . وی جمعا صاحب بیش از ۳۷ اثر مهم و مختلف علمی است که آشنایان آن برای ما اینهایند :

الانموزج کتاب نحوی معروف ، الکشاف عن حقایق التنزیل تفسیر معروف کشاف ، اساس البلاغه ، دیوان الرسائل ، دیوان الشعر ، شرح ابیات الکتاب سیبویه ، شرح مشکلات المفصل ، المضمل فی صناعه الاعراب و... ^۲ .

۱- تلخیص و تلیف از ریحانه الادب جلد ۲ ص ۱۸۳ و ادبیات

انقلاب در شیعه جلد ۲ ص ۱۷ .

۲- ریحانه الادب جلد ۲ ص ۳۷۹ .

مسعود بن عمر تفتازانی هروی:

ملقب به سعدالدین و معروف به ملا سعد
تفتازانی از اکابر علمای متبحرین می باشد و در سال ۷۱۲ در دهی بنام
تفتازان از بلاد خراسان زاییده شده در فقه و اصول و تفسیر و کلام و منطق
و تمامی فنون ادبیه و اکثر علوم متداوله استاد کل و محقق و وحید عصر
خود بود. در قاموس الاعلام گوید: معارف و تمدن اسلامی پیش از
تفتازانی در اثر صدمات و تخریبات مغول برهم خورده و در تمامی ممالک
اسلامی اثری از علم و علماء بجا نماند تا آنکه تفتازانی تشکیلاتی تازه در
معارف اسلامی داد و دوران تازه ای بوجود آورد. ایشان به اقرار بسیاری
از اساتید فن، ابتکارات و نوآوری های بسیاری در "ادبیات عرب" داشته
و کتابهای ادبی اش از جامعیت زیادی برخوردار است و نشان از قابلیت
او دارد و امروزه کتابهای ادبی اوست که دست همه را از پشت بسته تنها
میدان دار صحنه های ادبی در حوزه های علمیه نجف، قم، مشهد، کابل
و هر حوزه علمیه و دینیّه دیگر است و طلاب بصورت رسمی کتب ادبی
او را درس می خوانند... وی سرانجام بنا بقولی در سال ۷۹۳ هجری
قمری در سمرقند وفات یافت و جنازه اش را در سرخس انتقال داد بمخاک
سپردند. آثار و تالیفات علمی - ادبی او که هم نشان از مقام بلند علمی
او دارند و هم فعلاً رسمیت حوزه دارند و برای طلاب تدریس می گردند
قسماً از این قرارند:

تهذیب المنطق و الکلام با شرح و حاشیه ملاعبدالله که بهمین
دلیل معروف به "حاشیه ملاعبدالله" گردیده است، مطول، مختصر،
ارشاد الحادی، شرح کشاف، شرح تصریف، و...^۱

نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی هراتی:

"عبدالرحمن جامی" در ۲۳ ماه شعبان

سال ۸۱۷ در قریه باخرز جام هرات متولد شد و خود در باره این زادروز و زادگاه چنین می‌سراید:

بسال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی که زد زمکه بیثرب سراوقات
ز اوج قله پروازگاه عزم و قدم

بدین حسیض هوانست گردهام پروبال

مولد جام ورشحه قلمم جرعه جام شیخ الاسلامی است

لاجرم در جریبده اشعار بدو معنی تخلص جامی است

وی در همان سنین کودکی شامل مدرسه نظامیه "هرات" گردیده در رشته‌های مختلف علوم اسلامی به تحصیلات پرداخته بزودترین فرصت استعداد و نبوغ فکری خود را بر همگان آشکار ساخت. و بدلیل همین استعداد سرشار فکری او بوده است که در بین همه شاگردان سرآمد و در بین استادان زبانزد گردیده زبده‌ترین عالمان را به حیرت و شگفت و تحسین انداخته بود بطوریکه پس از آن که در سمرقند عزیمت نمود و مشغول به تحصیل گردید یکی از استادانش در وصف وی چنین گفت: "تا بنای سمرقند است هرگز بحدودت طبع و قوت تصرف این جوان جامی کسی از آب آمویه عبور نکرده است".

استاد جام در تمامی رشته‌های مختلف علوم اسلامی از قبیل:

ادبیات، فقه، اصول فقه، منطق، حکمت، حدیث، قرائت، تفسیر، عرفان... استاد کل و سرآمد روزگار خود بود که این جامعیت و کاملیت را از آثار الباقیه او می‌توان بدست آورد. ولیک شهرت بیشتر وی در "فن ادبیات" است هم در نثر و هم در نظم، هم در فارسی و هم در

عربی .

در بخش عربی صاحب "ریحان الادب" او را از اکابر علمای نحو و صرف و عروض خوانده است . که کتاب ادبی عربی او بنام "فوائد الضیائیه" معروف به "شرح جامی" در شرح کتاب "کافیه" ابن حاجباز کتب معتبر و بنام ادب در علم نحو است و امروزه شهرت همگانی و رسمیت حوزه‌ای دارد که طلاب در حوزه‌های علمیه آن را در ردیف "سیوطی" ابن مالک درس می‌خوانند و بارها تجدید طبع گردیده است . و در شعر عرب نیز آوازه بلند دارد . . .

و در بخش "ادب فارسی" که زبان اوست برآستی زبان زد خاص و عام است و قطب و قبله ادیبان و ادب دوستان می‌باشد بطوریکه "خاتم الشعرا" لقب دادماند . و او تمامی افکار و اندیشه‌های علمی - فلسفی ، رازهای عرفانی - درونی ، واقعیت‌های تاریخی - اجتماعی را یکجا در قالب و زبان سحرگونه شعر خود بیان می‌داشته است و در کلیه فنون و شقوق شعری ید طولی و جامعیت تمام داشته است ، متون اسلامی و احادیث نبوی را به شعر و نظم فارسی برگردانده می‌کرده و به رشته می‌کشیده است که در این "فن" "اربعین جامی" (چهل حدیث) او بسیار نامی است . از هنرهای بسیار قابل توجه و تحسین او هنر و فن تلفیق عربی و فارسی او می‌باشد که اصطلاحاً به آن "لمع" و شعر دو زبانه می‌گویند ، بشنوید :

فارقته ولا حبيب لي الا انت احباب چنین کنند احسنت احسنت

ظن میبرم که در فراقم بگشی واللّه لقد فعلت ما ظننت

استاد جام و جمع در ادبیات فارسی و سخن‌سرایی تا بدانجا مقام و آوازه بلند دارد که مرزها را در نوردیده اشعارش منبع و مایه الهام شاعران اروپا و مغرب‌زمین نیز گردیده است و یک شاعر اروپائی در عظمت

ادبی - معنوی اش چنین می گوید :

" ای جامی ! ای جامی که من چیزی جز ادامه سرود تو نیستم !
زیبائی پنهان توست که مرا آنچنان که هستم کرد
زیبائی که جوهر قلب کلام است
موسیقی عمیق تو سرچشمه نوری من است
و عشق چیست اگر مرا از مکتب تو برونخیزد .
آئینه تو قلبی وسیع بود که نور را گرفت و روی همه چیز لیلایی
ساخت .

آن سوی ، آنشب انسانها نهفته است ...
با کلمات تو بود که من رنگ فیروزه ها را دریافتم
رنگی که از لمس پوست دلبدان دگرگون می شود
چراغ تو در من خاموش می شود و من دیگر قافیه ای نمی پردازم .

...
آه ! اگر جامی نباشد مه چه هستم که بمانم
لبانم از سکوت رنگ می بازند و چشمانم می میرند .
آه ! اگر جامی نباشد جنگلها مرا بچه کار آیند "

" آراکن "

عندلیب " باغ چمن " ما که جوش گلستان دید و خود موج بوستان
کرد سرانجام قفس تنگ شکست و مرغ " باغ ملکوت " شد و از عالم خاک
به فلک الافلاک پرواز نمود و جسم پاکش را در ۸۹۸ چونان گوهر شب
تاب در دل خاک دان زمین به امانت سپردند و شهر " هرات " آرامگاه
همیشگی او گردید که :

جامی که بود مائل جنت مقیم گشت فی روضه مغلده ارضها السما
 گلک قضا نوشت روان بر در بهشت تاریخه و من دخله کان آمنا
 آثار و تالیفات استاد جامی بالغ بر ۴۵ جلد می گردد که قسمتی
 از آن بشرح ذیل است:

شواهد النبوه، اشعاع اللمعات، شرح فصول الحکم، لوامع، لوائح،
 شرح بیت چند از مثنوی، ترجمه اربعین حدیث، رساله لاله الااله،
 سلامان و اہسال^۱ تحفہ الاحرار، یوسف زلیخا، لیلی و مجنون، دیوان
 اول، دیوان ثانی، دیوان ثالث، بہارستان، منشآت، فوائد الضیائہ
 فی شرح الکافیہ، نفحات الانس و... ۲.

حیدرقلی بن نورمحمد خان کابلی:

ایشان معروف بہ سردار کابلی از مفاخر
 علمای امامیہ عصر حاضر ما می باشد کہ فقہ، اصول، محدث رجالی،
 ادیب، مورخ ریاضی، جامع معقول و منقول، دارای علوم قدیمہ و جدیدہ
 و فنون غریبہ، لغات و ادبیات عربی و فارسی و سانسکریت و انگلیسی
 و ہندی و لاتینی و عبری را آشنا در مطالب مهمہ کتب آن زبانہا بصیر
 و بینا، راہ ہمہگونہ استفادہ از آنہا بر روی وی باز و دانشمند جامعہ
 بدین مزایا از سلف و پیشینیان سراغ نداریم.

وی در محرم سال ۱۲۹۳ ہجری قمری در کابل متولد شد و در

۱- بہ "سلامان و اہسال" شیخنا در یک بیت شعر "علامہ بلخی"
 نیز اشارت رفتہ است آنجا کہ می گوید:

تہمت سفلہ رقیبم نکند هیچ اثر خوانندہ قصہ اہسال و سلامان مشب
 ۲- کتاب "جامی" تالیف علی اصغر حکمت.

سال ۱۲۹۷ در چهار سالگی او، والد ماجدش گرفتار انقلابات سیاسی افغانستان که تعصب امیر عبدالرحمن خان نیز با آنها توأم بوده گردید بحدی که دیگر قادر به حفظ مال و جان نبود پس از روی اضطرار بلاهور هند رفت، در این اثنا آقای حیدرقلی نیز در اثر معاشرت هندو بچه‌ها زبان هندی را یاد گرفت، در هشت سالگی به تحصیل خواندن و نوشتن پرداخت. استعداد فوق‌العاده او که در تحصیل علم داشت جالب‌حیرت پدر و معلم گردید، بفاصله شش ماه ایشان را بقراهم کردن وسائل تعلیم ریاضیات و زبان انگلیسی واداشت تا در حدود یازده سالگی او، پدرش به جهت گرمای غیر قابل تحمل لاهور عزیمت عراق عرب داد و شش سال در آنجا اقامت نمود. آقای حیدرقلی از فرصت استفاده کرده و در ظرف این شش سال علاوه بر تکمیل علوم جدید، به تحصیل علوم قدیمه نیز پرداخت و در خدمت شیخ علی اصغر تبریزی و دیگران به تعلم فقه، حدیث، کلام، حکمت و ادبیات زبان عرب اشتغال یافت تا در سال ۱۳۱۰ در خدمت پدر عازم ایران شد و در شهر کرمانشاه اقامت گزید. و از سید محسن امین عاملی، سید حسن صدر، و میرزا محمدعلی رشتی نیز دارای اجازه اجتهاد و نقل روایت می‌باشد. وی مجموعاً دارای حدود ۱۲ اثر علمی در زمینه‌های مختلف است که قسمتی از آنها بقرار ذیل است.

الاربعون، انجیل برنابا، دیوان حضرت ابوطالب، شرح خطبه حضرت زینب (ع)، قبله‌شناسی و... ۱.

۱- ریحانه‌الادب جلد ۵ ص ۵ و جلد ۳ ص ۱۳. لازم به تذکر است که هنگام نوشتن این کتاب در تاریخ ۱۳۶۹ هجری قمری وی در قید حیات بوده است.

شیخ موسی بن علی بخش عالمی بامیانی:

علامه بزرگوار و فاضل عالی قدر شیخ موسی عالمی بامیانی از افتخارات حوزه علمیه و از دانشمندان بنام آن است. حقا و انصافا که این دانشمند گرامی در اثر گرانقدر و جالب خود "المفصل" در شرح مطول ابتکارات و نوآوری‌های تحسین آمیزی بخرج داده است که براستی می‌توان این اثر نفیس او را مانند عصا در دست موسی بن عمران تشبیه کرد. این کتاب در حالیکه بیان گر ید طولای آن عالی جناب در ادبیات می‌باشد و از باقی آثار بزرگان در زمینه برتری دارد، تمام آن چیزی را که دیگران در گذشته بافته و خلق کرده‌اند ایشان نسخ و ابطال کرده است و خود روش نوین و تازه‌ای در زمینه ابداع نموده است. و این اثر همانند معجزه است که تفوق و برتری ادبی و علمی ایشان را می‌رساند.

من در گذشته همواره براین عقیده بودم که با این همه توضیح و تشریح که حاشیه نویسی‌ها و علمای سابق در باره مسائل پیچیده "مطول" داده‌اند، در آینده کسی نخواهد توانست که یک اثر عمیق و جالب را در این زمینه خلق کند و یاد گذشتگان را بفراموشی بسپارد و خود مورد توجه جدی قرار گیرد. تا اینکه به اثر گرانقدر دوست گرامی ام آقای عالمی دست یافتم بحق که ایشان کار بزرگی انجام داده است. وبه عقیده من کتاب ایشان بعنوان سند زنده برتری علمی و ادبی ایشان در تاریخ باقی خواهد ماند و یادش را جاودانه خواهد ساخت.

واقعیت اینست که ایشان در این اثر خود واقعیت ادبیات را دگرگون ساخته و او را وارد میدان تازه‌ای نموده است. وقتی این اثر را مطالعه نمائی در بسیاری از زمینه‌ها بخوبی در می‌یابی که ایشان ادبیات

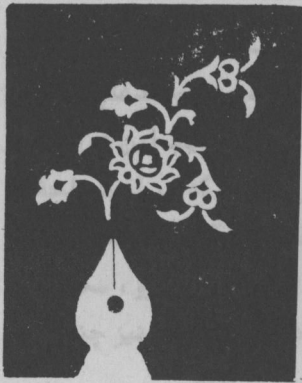
را با منطق و شیوه اصولی بهم آمیخته و گاهی نیز این علم را درداده گاه برهان منطق به منطق کشانده و با شیوه منطقی به تجزیه و تحلیل مسائل پرداخته در حالیکه ادبیات بخصوص علم نحو تنها متکی و استوار بر پایه برهان و قاعده سماع از عرب و استقراء و تتبع در استعمالات عرفی است و ... این همه تعریف ما از ایشان جنبه تعارف ندارد بلکه این یک واقعیت است انکار ناپذیر و نیز تنها بدلیل کتاب "المفصل" نیست که من از نزدیک شاهد نبوغ و استعداد این مرد بودم از حضور ایشان به درس مراجع و ضبط دقیق مسائل این سخن را می گویم. ایشان نمتنها در ادبیات که در فقه و اصول نیز نمونه بود ... وی که در سال ۱۳۵۱ هجری قمری در قریمای بنام "جوکار" واقع در منطقه فولادی از توابع ولایت بامیان افغانستان دنیا آمد پس از تحصیلات مقدماتی، در سال ۱۳۷۵ بمنظور تکمیل مدارج علمیه وارد عراق شد و در نجف اشرف اقامت نمود و در اثر استقامت بر سر تکمیل "المفصل" خود را قربانی ساخت. او در سال ۱۳۴۹ هجری شمسی و در جوار مولا امیرالمؤمنین وفات یافت.

و باید اضافه نماییم که برآستی هم اینک کتاب ژرف و عمیق "المفصل" جای خود را در حوزه های علمیه باز نموده هرچند که ناتمام است ولی مورد استفاده طالبان و مرجع قابل اطمینان استادان و ادیبان است و همواره در محافل و حلقه های درسی ادبی مورد استناد و استشهاد قرار می گیرد ... از استاد آثار و تالیفات زیر به یادگار مانده است:

المفصل فی شرح المطول، شرح حاشیه ملا عبدالله، شرح رسائل، تقریرات فقه آیت الله خوئی، تقریرات اصول آیت الله خوئی ۱.

● ● ●

... و



جاکاہ مقام ادبی علامہ مدرس

سید جواد

" شما، علما، یا شاگردان من هستید
و یا شاگردان شاگردان من."
" علامه مدرس "

... در پی این فاعله عظیم علمی سواران بر "ادب تازی" که
خیزش و جولان شان را در خیزشگاه وسیع تاریخ ما بتماشا نشستیم و تک
تازی شان را در این میدان به باورها گرفتیم و به روشنی تمام دریافتیم که
علمای سرزمین ما بر مبنای اعتقادات عمیق اسلامی شان، در سهم و میزان
بسیار بلند و بزرگی " ادبیات عرب اسلامی " را رشد داده و تدوین
نموده اند...، اینک نیز در خلوتگاه امروز تاریخ مان به تک سوار بلند
پرواز دیگری بر می خوریم که به سلسله ادیبان پیشین، باز هم از کوچم
باغهای خلوت شهر ما سر کشیده با عبور از معبرهای فراموش شده و جاده های
غبار گرفته وطن و تاریخ ما نفس زنان خود را بشاهراه بزرگ تاریخ وصل
زد و با شلاق بلند سخن و تازیانه های نو پردازانهاش، نهیب تازه ای بر
پیکر " ادب کهن تازی " وارد آورد و نفس و دم تازه ای به آن بخشید...

نادره دوران، امیر معاصر قافله "ادب عرب" محمدعلی "مدرس افغانی" بیقین و اتفاق از تکسواران و تکتازان بی رقیب این عرصه بود و از جلوداران و میدان داران بلامنازع این میدان که در لحظه لحظه تنفسش سخن نوپرداخت و طرح نو در انداخت و ره آورد نو تحویل داد و کار گذشتگان خود را به تمام و کمال برد... و از همین رو، سخت با مورد و بجا او را زیور و عنوان "علامه" دادماند و همگان نیز چنین روا خواهند داشت و ما نیز با همین عنوان خطابش می کنیم.

"علامه مدرس" این آفتاب دمیده از "پام دنیا" و طلوع کرده از "مطلع الشمس" ما در کران تا کران آسمان "ادبیات عرب" و در چکاد زمان تا بدانجا بلند و وسیع درخشید که همه گس را تحت الشعاع خود کشیده بود و بر همگان تابیدن داشت و هرکس بقدر ظرفیت وجودی خویش از نورش استفاده می برد و او خود، در این زمینه، دارای اجتهاد فکری و صاحب رای و نظر بود...

"استاد علامه" با وسعت و جامعیت، موقعیت و منزلت که داشت و ما بطور تفصیل از آن سخن خواهیم راند، بطور طبیعی متعلق به حوزه های علمیه و جهان اسلام و از افتخارات کل مسلمین است و در هیچ حصاری نمی گنجد و ما نیز هرگز در فکر محدود کردن آن نمی باشیم. ولی تحریفات تاریخ را، همانند گذشته ها! نیز روا نمی دانیم و بهمین جهت از همین حالا در صدد برآمدیم که تاریخ را آن گونه که هست بنویسیم، استاد را از آنجا که هست معرفی نماییم و مقام علمی - ادبی او را آن چنان که بوده است مشخص سازیم که مردم ما می گویند: "گل در گل بوته خود زیباست". و در این راه و کار، "غرور بلند" و "وجدان ملی" خود استاد در زمان حیاتش، مشوق ما می باشد. هرچند که این روحیه استاد و مشخص ساختن زادگاه و خواستگاهش در جلد جلد "آثار الباقیه" و "باقیات

صالحاتش " خود بخود راه هرگونه سوءاستفاده جوئی و تحریف تاریخ را سخت و محکم سد نموده و برای همیشه و برروی همگان بسته است .

" استاد مدرس " با تخصص و تسلطی که در علوم مختلفه ادبی سخن شناسی ، نقد و بررسی آراء و نظریات اندیشمندان این علوم و وسعت معلومات که داشت ، مجموعه " ادبیات عرب " را سخت زیبا و دل نشین تدریس می نمود و بایبان فصیح و بلیغ ، رسا و مسلط خویش ، و در قالب مثال های با مورد و ارائه شواهد بکر و نفز ، مطلب را به شاگرد خود بسیار آسان تفهیم می کرد که از این لحاظ براستی " مدرس " ، " مدرس " بود .

و بهمین لحاظ جلسات درس " استاد " در همیشه ، با هجوم طلاب مواجه بود و حلقه های بحث شان در تمامی این فنون و ریشه های ادبی چه در عراق ، چه در ایران و چه در افغانستان شکوه و شوکت ویژه و جلالت و جمعیت مخصوصی داشت تا آنجا که یکی از گرفتاری ها و مشکلات دائمی ایشان نبود یک مکان وسیع با ظرفیت گنجایش همه طلاب و شاگردان ایشان بود و " آیت الله فیاض " ، داماد استاد ، از قول " آیت الله خوئی " در نجف نقل کرده است که یک زائر تبریزی بوی گفته بوده است که : " من در حوزه نجف سه حوزه درس را دیدم که بیش از همه ، مورد توجه من قرار گرفت و از دروس دیگر حوزه برتری داشته است یکی حلقه درس آیة الله حکیم ، دوم حلقه درس خود آیة الله خوئی و سوم حلقه درس آقای " مدرس " .

و چه بسیار کسانی که خود در مقام بالای علمی تدریس و تحصیل می کردند ، در پای درس " استاد ادب " مادیانه زانو می زدند تا از نفز سرائی های بلند پردازانه عندلیب " گلستان ادبیات " گل برگی در منقار کشند ، مشام دل تازه کنند و آنگاه آن را تحفه محافل ادبی ای دیگر نمایند ...

و باوجود استاد یسر کسی بلند "ادب"، دیگر نه کسی جرئت و اجازت تدریس و سرایش بخود می‌داد و نه کسی دل و دماغ تحصیل و شنیدن که یک چنین کاری براستی روشن کردن شمع در مقابل آفتاب نیز بود و دعوای نابجای عطاری...!

و در جاهایی هم که خود استاد حضور فیزیکی وعینی نداشت، حضور معنوی بلامنازع داشت و از طریق "فته" و "نوار" در هر حلقه^۱ درسی ای جمعی و هر حجره و خانه^۲ شخصی ای ادبی امروز و فردا حضور دارد و خواهد داشت. و امروزه درس‌های ضبط شده استاد در صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، منطق و نیز فقه و اصول در بیش از "هزاروپنج صد" نوار تا اقصی نقاط عالم پخش گردیده و طنین انداز است. و برای طالبان که دست‌شان بدامن استاد نرسیده است عرضه می‌گردد و او "شمع همیشه جمع ادیبان" و ادب دوستان گردیده است.

با این وصف، عجیب نخواهد بود اگر می‌دیدیم طالبان "ادبیات عرب" از سراسر کشورهای اسلامی، بخصوص خود عرب‌زبانان، از عراق، لبنان، سوریه، بحرین و... بر می‌خواستند و بمنظور فراگیری قواعد و فنون زبان مادری‌شان، مشخما درپای حلقه^۳ درس "مدرس افغانی" فارسی سرا زانو می‌زدند و بیشتر از ماها او را درک می‌کردند، برایش عظمت و احترام قائل بودند و پس از مرگش چارچوبه جنازش را بدوش کشیدند و با احترام بی‌سابقه‌ای بخاک سپردند و در وصفش سخن‌ها گفتند و در سوگ و رثایش سروده‌ها دارند...^۴

استاد با ویژگی‌های منحصر بفرد که داشت در تمامی حوزه‌های علمیه، بخصوص در حوزه^۵ علمیه "نجف" و "قم" که بحیث دو پایگاه

۱- به بخش دیدگاه‌ها مراجعه شود...

و دو کانون ممتاز "علوم اسلامی" در عالم اسلام تجلی نمود فاند، بعنوان شخصیت شاخص و محور و مرجع در "ادبیات" برسمیت شناخته و بعنوان "استاد کل" مطرح و مورد قبول همگان افتاده بود^۱ و هیچ تردیدی از هیچ مقامی در این باره نبود و همگان چونان سیاره برگرد منظومه وجودش می چرخیدند و هر امر مشکل پیچیده ادبی را بدو حواله می دادند و حلش را از او می خواستند که هم از او ساخته بود. و خود استاد این واقعیت را در قالب یک طنز ادیبانه و ادبی خطاب به علما این چنین بیان داشته بود: "شما، علما، یا شاگردان من هستید و یا شاگردان شاگردان من" که حق و انصاف نیز چنین است و برای که علما معاصر یا از شاگردان مستقیم و بلاواسطه استادند و یا از شاگردان با واسطه او که علم "استاد ادب" را از سینه و زبان شاگردان دست پرورده شان تلمذ کرده اند و کمتر کسی است که از این حلقه و مدار خارج باشد...

"استاد مدرس" در زمینه "ادبیات اسلامی" تا بدانجا مقام رفیع و وسیع داشت که شهرت "قاره ای" کسب کرده بود که حتی به گفته ماهنامه "الجواد" "جامع الاظهر" مصر هم به مقام علمی ایشان معترفند.^۲ نیاز به گفتن ندارد که "علامه مدرس" علاوه بر مقام "ادبیات" در دیگر جنبه های "علوم اسلامی" چون فقه، اصول، تفسیر، حدیث و... نیز استاد و صاحب رای و نظر بودند و حلقه های درسی ای پرباری داشت، ولیک ریشه تخصصی ایشان "ادبیات اسلامی" بود که هدف ما نیز در این "مقال" مشخص ساختن مقام استاد در این بعد می باشد.

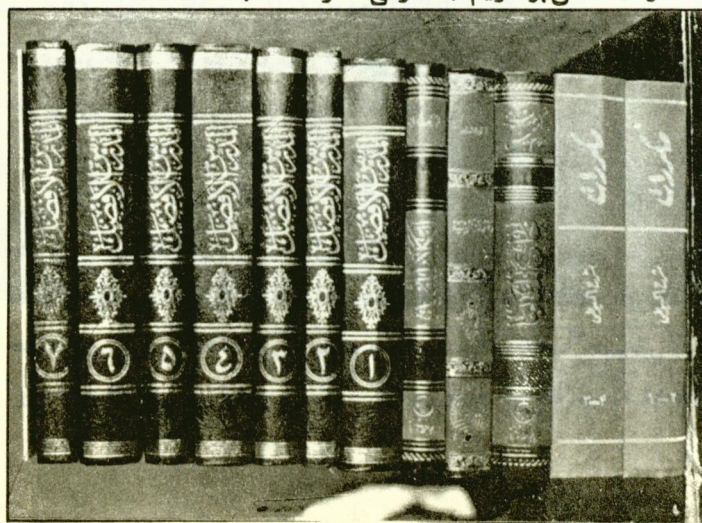
والبته برجستگی های استاد در قدرت "فهم" و جلسات "درس" آن نیز خلاصه نمی شود و مقامش در کرسی تدریس محدود نمی گردد که در

کنار آن، صاحب "قلم" و تالیفات بسیار مهم ادبی نیز می‌باشد و بعلاوه "مدرس"، "مؤلف" نیز بود و از تالیفات خود "کاخ رفیع" برافراشته است. و ما اینک لازم می‌بینیم تا سیر سریع و غوص سطحی‌ای هم در آثار و تالیفات گرانبهای استاد داشته باشیم و نخست مقام و موقعیت کتب ادبی استاد را در حوزه‌های علمیه و عالم "ادبیات" و در بین طالبان و ادیبان مشخص سازیم تا از این طریق "مقام ادبی" خود استاد را کشف و درک نماییم. چه، این آثار و کتابهای خود استاد است که پیشروگویان از هر سخن دیگر می‌توانند، بعنوان سندهای زنده، معرف و مشخص‌کننده جایگاه ادبی - علمی او باشند.

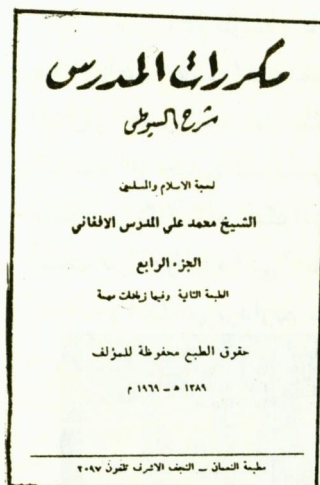
... آثار طریفه و نافعهای که در وصف هریک‌شان چنین سروده‌اند:

صد "شواهد" هست اندر فضل تو	گرچه شاهد نیست حاجت در عیان
افضل از "فضل" نشد حل مشکلی	در بدیعش صد بدیعت از بیان
"غاشیه" از حاشیه شد مرتفع	نکته را گویا بد الا نکته دان
هست در "تکرار" او مسک الزکی	این عیان را نیست حاجت در بیان
نیست در "عرب قرآنی" مفید	جز گلام او مفید ای نکته‌دان

و اینک می‌پردازیم به معرفی آثار استاد:



الف - مکررات المدرس شرح سیوطی



نخستین اثر نفیس و گرانبهای
"استاد علامه که در شرح و حل پیچیدگی‌ها
و معضلات کتاب عمیق و درسی "سیوطی"
برای اولین بار در "نجف اشرف" چاپ
گردیده است، همین کتاب "مکررات -
المدرس" می باشد. و در چهار جزء جمعا
در ۶۴۶ صفحه، کلا در سال ۱۳۸۵ هجری
قمری در ظرف حدود یک سال با عبارات
فارسی و عربی روان و فصیح تالیف گردیده
است. و پس از آن بارها تجدید طبع

گردیده و مورد استفاده واقع شده است. و برای فعلا مرجع قابل اطمینان
افاضل و اساتید "فن" و حلال مشکلات طالبان "علم نحو" می باشد که از
مقام و موقعیت مهمی در حوزه های علمیه برخوردار است بطوریکه "مجله"
حوزه "وی را در عداد شروح مهمه و صاحب نام کتاب "سیوطی" بحساب
آورده پیرامونش می نویسد: "... براین شرح ها نوشته شده است از

جمله "مکررات المدرس" از مدرس افغانی است ^۱.

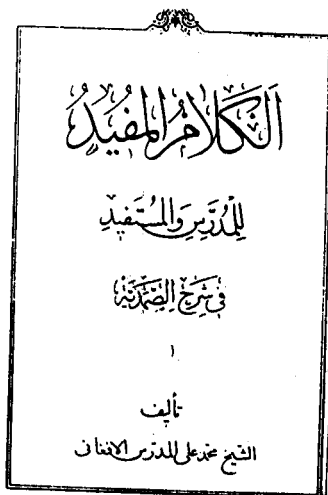
این اثر استاد دارای مزایا و برجستگی‌های مخصوص بخود است که آن را از دیگران ممتاز می‌سازد و برای اهل ادب و فضل نمایدار است...
و خود "استاد علامه" در مقدمه بلند آن راجع به نامگذاری آن به "مکررات" چنین نگاشته است:

"و معلوم برادران مبتدئین از طلاب بوده باشد که چون مقصود اصلی در این تعلیقه تقریب و توضیح است، از عبارت پردازی احتراز شده و عبارت ساده آورده شده امید است که مقبول عندالاکخوان واقع شود. چون روی سخن با ایشان است و نامیدم این تعلیقه را به "مکررات" - المدرس "چون:

غرض نقشی است گز ما باز ماند که هستی را نمی‌بینم بقائی.



ب- الکلام المفید للمدرس والمستفید



دومین اثر استاد که باز نشان از جامعیت و قابلیت تمام و ید طولای ایشان دارد، شرح کتاب مفید و متداول حوزه‌ها، بنام "صمدیه" است. که در یک جلد وزین دارای ۳۲۸ صفحه در تاریخ "رمضان" سال ۱۳۸۸ هجری قمری در "نجف اشرف" تالیف گردیده است.

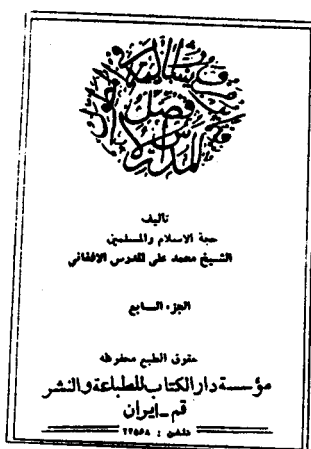
استاد بر اساس عادت همیشگی خود، که در بیوگرافی آن را خواندید، بنا بر مقتضای نیاز دست به انجام کاری

می برده است و با توجه به اهمیت علمی این کتاب، که خود آن را در دیباجه آن شرح می دهد، و نیز با عنایت به ابتلای شاگردان حوزه‌ها، دست به تشریح کتاب "صمدیه" می زند که هم بطور طبیعی آن را استادانه و محققانه شرح و بسط می دهد که بحق "کلامیست مفید" هم برای "مدرس" و هم برای "مستفید". تا آنجا که سخن مفیدتر در این زمینه گفته نیامده است. و امید می رود که در آینده خود کتاب درسی حوزه‌ها گردد

همانگونه که شرح‌های دیگر در درازمدت چنین شده‌اند... و هم‌اکنون نشانه‌های آن پیداست و جایگاه و مقام خود را در حوزه‌های علمیه و در بین "مدرسین" و "مستفیدین" باز نموده و از بین شرح‌ها مقام و مرتبت بلند و یگانه دارد. و "علامه مدرس" خود، دیباچه بلندی بر آن نگاشته است که مطالب و مسائل گوناگون علمی را در آن به بحث و یادآوری کشیده است از جمله می‌نویسد:

"فياخرنى من ذلك عوايق الزمان و نوائب الدهر الخوان فاذا تاکد فى ذلك العزم بما سمعت من لسان حال الطلاب: من ان التاخير اعتساف، و عدم اسعافهم فى مشكلات الكتاب بعيد عن الانصاف و اضاف الى ذلك تاکد جماعه منهم يظنون فى الظن الحسن بان لى فى ذلك - الشان شان من الشان، فتوكلت على الفنى الوهاب و شرعت فيما عزمت متجنباً الاختصار المخل، والتطويل الممل و سميت "بالکلام المفيد للمدرس والمستفيد".

ج - المدرس الافضل في المطول



سومین اثر ذیقیمت و در نوع خود
بی نظیر استاد "المدرس الافضل" در شرح
مطول است که در هفت جلد و مجموعاً در
۲۹۲۳ صفحه در "نجف" و "قم" انتشار
یافته است. تألیف هر ۷ جلد آن در بین
سالهای ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۳ هجری قمری در
ظرف ۶ سال تماماً در "نجف اشرف"
تکمیل گردیده و به پایان رسیده است.
به اقرار اساتید "فن" این شرح

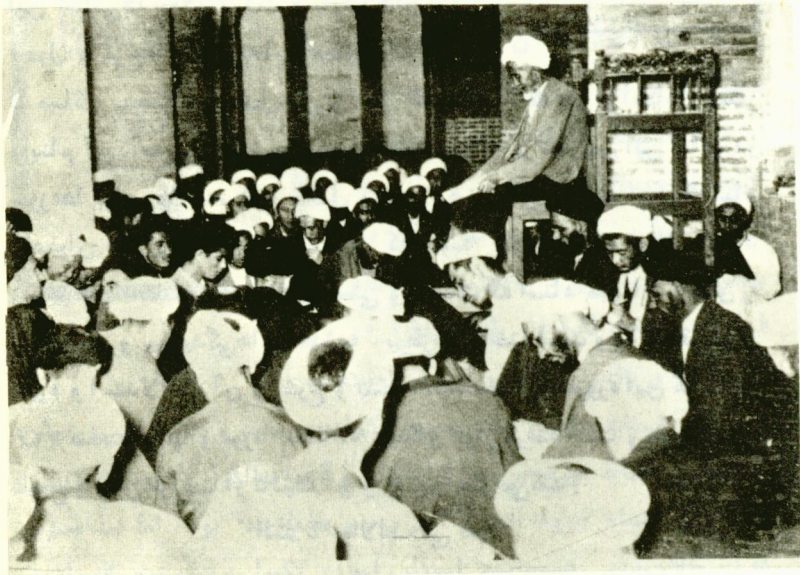
مهمترین، جامعترین، مفیدترین و
مشروحترین شرحی است که با ویژگیهای مخصوص به خود تا به حال در
شرح "مطول" نوشته شده است و با قابلیت و لیاقت تمام غوامض آن
باز گردیده و حلاجی شده است و به طالب علم، روان تفهیم گردیده
است. بگونه که برآستی و انصاف این کتاب، مطابق نام خود، خودآموز
اهل ادب و "برترین مدرس" برای طالبان است که در حقیقت فضل

مدرس" را به اثبات کشیده است.

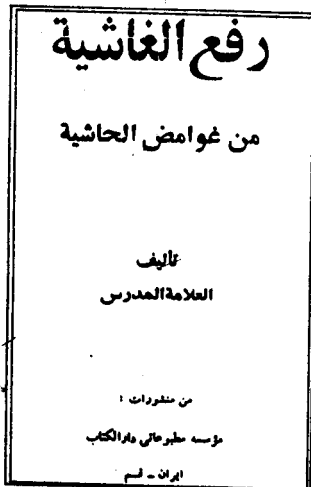
مطالب این کتاب در امروز مورد استناد و استشهادهای جامع ادبی و حلقه‌های درسی استادان می‌باشد که باز مجله حوزه از آن چنین یاد می‌کند: "... مدرس افغانی نیز شرح مفصلی بر آن نگاشته است به نام "المدرس الافضل".

واستاد در مقدمه آن چنین می‌نویسد:

"وانی طالما کان یجول فی خاطری ان اشرح بعض الفاظه و ابین بعض نکاته بمقدار یسرہ اللہ لی بمنہ و فضلہ و کایعوقنی عن ذالکامورا لایمکن لی اظهارها و المثکي الی اللہ..."



د - رفع الغاشیه من غوامض الحاشیه

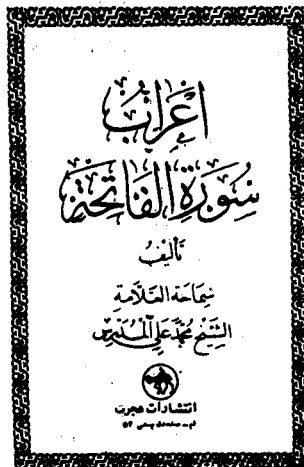


کتاب "حاشیه" در منطق از منطقی‌ترین کتاب‌ها و مهمترین شرح‌هایی است که در "تهذیب المنطق" تفتازانی هروی برشته تحریر در آمده است و طلاب ناچارند در جهت رسیدن به مسائل علمی دیگر، از این پل عبور نمایند و "تهذیب المنطق" را بعنوان وسیله فهم بسیاری مسائل و جلوگیری از "خطا در فکر" عمیقاً فرا بگیرند. و از طرفی هم درک آن نیز به این آسانی‌ها ممکن نیست و باید مردان فحول و شرح‌ها و توضیحات عمیقی باشد

تا مسائل پیچیده و معضل آن را حل نمایند... که باز از استادان ممتاز و بنام آن "مدرس افغانی" بود و استاد علاوه بر تدریس این کتاب در حوزه‌ها برای طلاب، شرح مفصل و مهمی هم بر آن نگاشته است که بنام و عنوان فوق نامگذاری شده است. که بنوبه خود درایت منطقی استاد را نیز شهادت می‌دهد. و بدرستی و انصاف که استاد مبهمات و غش را از غوامض و پیچیدگی‌های "حاشیه" برطرف ساخته است و به منطقی‌ترین شیوه و استدلالات آن را شرح و بسط داده است. و امروزه این کتاب در ۴۲۴ صفحه چاپ و مورد استفاده همگان قرار گرفته است و خود استاد تاریخ و مکان فراغت از تالیف آن را چنین ذکر می‌کند:

"الثلاثاء والالف فی قم"

هـ - اعراب سورة الفاتحه



پس از نزول "قرآن کریم" بر "رسول اعظم" اسلام، این کتاب مقدس آسمانی از جنبه‌های مختلف مورد توجه و تحقیق مسلمانها قرار گرفت و هرکس از زاویه دید خود به آن نگاه کرد و به تحلیل و بررسی آن پرداخت، فیلسوف از دید فلسفه، عارف از دید عرفان، ادیب از جنبه ادبیات و... در زمینه ادبی "قرآن کریم"، همانگونه که در بخش‌های دیگر این "یادنامه" ملاحظه فرمودید اعجاز القرآن، بلاغت القرآن، بدیع القرآن، اعراب القرآن و... نوشتند.

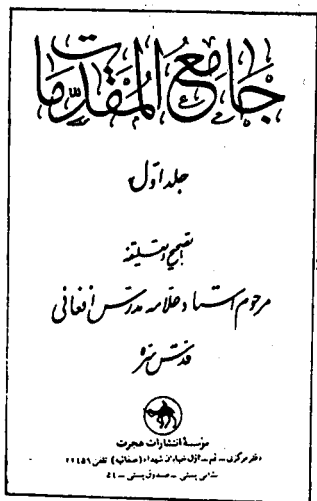
"استاد مدرس" نیز بحیث یک ادیب مفسر و مفسر ادیب، قرآن را از این لحاظ مورد بررسی قرار داد و "اعراب القرآن" نوشت و اولین ثمره این اقدام جزوه ادبی "اعراب سورة الفاتحه" بود. اما صدافسوس که اشتغالات علمی همه‌جانبه استاد، اجازه تکمیل و تمام این کار را بوی نداد و دفترچه زندگی سراسر تلاش استاد بسته گردید!!

و- الشواهد المنتخبة لكتاب السيوطي



این اثر استاد که در شرح و بسط
 "اشعار منتخبه" سیوطی است ، باز همانند
 سایر شرح‌های ایشان مورد استفاده عموم
 طالبان می‌باشد و در ۲۵۰ صفحه حدوداً
 در سال ۱۳۹۷ هجری قمری تألیف
 گردیده است که خود شاهی از شواهد
 درایت استاد می‌باشد .

ز - تصحيح و تعليقه جامع المقدمات



تعلیقہ بر مقدمات استاد کہ از
پرہزمت ترین و ضروری ترین گارہای علمی
— ادبی اخیر عمر ایشان می باشد ، باز
در جایگاہ خود از اہمیت علمی و تاریخی
قابل ملاحظہای برخوردار است . چہ ،
ہمانگونہ کہ ناشر در مقدمہ آن اشارت
دارد ، این کار استاد موجب تحول کمی
و کیفی کتاب پایمای و درسی " جامع —
المقدمات " گردیدہ است کہ ہم این کتاب
را در موقعیت بلندتری قرار دادہ و ہم
حوزہ های علمیہ را در مسیر تکامل کشاندہ

و هم طلاب علوم ادبی را مفید افتاده و از آن استقبال خواهند نمود.

پس از سالها سکوت و جاه افتادن مجموعه "جامع المقدمات" بعنوان کتاب درسی رسمی حوزه‌های علمیه، این اولین بار است که در عصر ما، استاد "مدرس" حاشیه مفید و جامع بر آن می‌نگارد و آن را قابل استفاده بیشتر می‌سازد که بگفته ناشران "جامع المقدمات" را از لحاظ کمی تا حدودی ۶۰۰ صفحه ارتقاء داده و از حیث کیفی علاوه بر تصحیح اغلاط و توضیح مشکلات کمبودها و نواقص بسیار ادبی حوزه‌های علمیه را مرتفع و جبران ساخت.

"بعنوان مثال در کتابهای درسی معمول حوزه در مورد صرف مطالب بسیار محدود است و بجز جامع المقدمات در کتابهای سیوطی و مغنی در اواخر کتاب مطالبی مختصر در زمینه صرف آمده که آنهم گاهی خواننده نمی‌شود که خوشبختانه این نقیصه در جامع المقدمات در کتاب شرح تصریف بوسیله مرحوم مدرس جبران شد."

استاد مدرس خود قبلاً نوید آن را به طالبان و شاگردان خود داده بود اما متأسفانه که شخصاً آن را ندید و دار فانی را وداع گفت و پس از وفات ایشان جلد اول آن در تاریخ زمستان ۱۳۶۵ در ۱۲۶ صفحه از سوی انتشارات پرکار "هجرت" چاپ و پخش گردید و قرار است جلد دوم آن نیز بهمین زودی‌ها منتشر گردد.

کتاب با مقدمه ناشر آن آغاز می‌گردد که در فرازی از آن چنین آمده است:

"... برای انجام این مهم، با مرحوم استاد علامه مدرس افغانی رضوان الله علیه که به اعتراف همگان بیش از همه عمرش را در حوزه‌های علمیه مشهد، نجف و قم به تدریس و تالیف و تعلیم کتب صرف و نحو و بطور عموم ادبیات عرب گذرانده بود و حاصل قریب پنجاه سال تدریس

را به همراه داشت مشورت شد و از ایشان خواسته شد که به تصحیح غلاط و توضیح مشکلات و نواقص پرداخته و مطالبی که احتیاج بشرح و بسط دارند، تکمیل کنند... که خوشبختانه بوسیله مرحوم مدرس جبران شد."

و با دعای استاد اینچنین پایان می‌یابد:

"قد وقع الفراغ من تحریر هذه التعليقات في جوار عتبة ثامن الائمة عليه و على آباءه الطاهرين و ابنائهم الميامين الصلاه والسلام و كان ذلك في يوم ميلاد امام العصر والزمان عجل الله فرجه الشريف سنة الف و اربعمائه وست سنين و انا افقر العباد الى رحمته غنى ابن مراد على محمد على المشتهر بالمدرس الافغانى و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين والصلاه والسلام على محمد و آله الطاهرين".

اینک از پس همه آن گفته‌ها و نکته‌هایی که شرح داده آمدیم و بررسی اجمالی‌ای که از آثار برجای مانده و عرضه شده استاد بعمل آوردیم و نیز با توجه به منزلت و مرتبت استاد در حوزه‌های علمی، امروز که سراغ داشتیم و نقش سازنده و جایگاه برجسته و بلندی که کتابهای ایشان هم اکنون در بین اساتید و علما دارند...، به وضوح هرچه عامتر "جایگاه و مقام ادبی" استاد را در تاریخ ادبیات و در جمع ادیبان گذشته و حال در می‌یابیم که در یک کلام می‌توان آن را این چنین مشخص و نمایدار ساخت:

"علامه مدرس"

"ادیب قرن".





غزنین از ادکار استاد

دکتر احمد نجیب

مقدمه ناظم

بیا تا شاد بگذاریم ما بستان غزنین را
مکن برمن تبه این جشن نوروز خوش آیین را
"فرخی"

در میان شهرهای مهم و قدیمی افغانستان
تاریخی، غزنه یا غزنی و غزنین نام بلند و پراوازه
و شهرت تاریخی و همگانی دارد. چندانکه در
روزگاری پایتخت "خراسان بزرگ"، مهد و مرکز دانش
فرهنگ، هنر، اقتصاد و حاصل تمدن قرن‌های
گذشته افغانستان، کانون رشد و پرورش نبوغ‌ها
و نابغه‌ها و اندیشه‌های برجسته علمی و فرهنگی،
مرجع و ملجا و محل تجمع اندیشمندان، نویسندگان
و شعراء بوده است. بطوریکه: "مکرر گفته اند که در
دربار غزنه ۴۰۰ نفر شاعر زندگی می‌کرد و اگر این
فرض قبول شود می‌توان گفت در آن روزگاران هیچ

پایتختی در جهان مثل پایتخت افغانستان مجمع - الشعراء نبوده است و اشخاص مشهوری مانند: فردوسی و ابوریحان در غزنه زندگی داشتند. شهر غزنه که کانون ادب دری در آسیای وسطی بود شعرابی چون عنصری، فرخی، سنائی، اسدی، مسعود سعد، ابوالفرج و سید حسن می پرورید^۱.

برج و باروی برافراشته غزنین، مساجد و مدارس آباد آن، قصرها و عمارت‌های مجلل و زیبا، با هنر معماری کم‌نظیر و نقوش برجسته‌اش از موارد مثال - زدنی تاریخ تمدن بشری است و زبان زد خاص و عام می‌باشد. "ممرهای حکاکی شده، گچ‌بری‌های قصور، نقاشی‌های لشکری بازار، ظروف فلزی و کاشی‌جلا - دار، چوب‌های کنده‌کاری شده منارهای غزنی، طاق‌بست و غیره، هنوز از ارتقای صنعت و معماری دوره غزنوی حکایت می‌کند. در حالیکه در فرانسه معماری گوتیک، که ظریف‌تر از رومن بود، هنوز به میان نیامده بود و این در پایان قرن دوازده بود که سبک گوتیک پیدا شد. شهر غزنی در این دوره دارای قسمت کهندز "ارگ" در مرکز و شهرستان با دیوار در اطراف مرکز و ربض در بیرون شهرستان دارای دکانها و بازارها و غیره بود. خانها از چوب و آجر ملون آباد می‌شد که با موزائیک مصر شبا هت

۱- افغانستان در مسیر تاریخ ص ۱۱۴ و ۱۷۸.

داشت، قسمت اشراف‌نشین شهر تا نیمه قرن دوازدهم بسیار مزین بود. در عهدسلطان محمود غزنوی کتابخانه‌های بزرگ در غزنه موجود بود و هم او چند بند آب ساخته بود که یکی آن "بندسلطان" بود، این بندها تا دوره بابرشاه تیموری در غزنه آباد بود^۱.

"در ناحیه غزنین ۱۲،۰۰۰ مدرسه و مسجد باشکوه بوده است^۲" و از جمله: "مسجد جامع غزنه بود که در آن سنگ‌های مربع و مسدس همه ملون و منقش و مذهب بکار رفته بود، پیزاره و فرش مسجد از سنگ رخام در مربعات منقسم و با خطوط زرین و لاجوردین مزین بود، در مقصوده مسجد سه هزار غلام درباری می‌گنجید و چندین حفریه دیگر داشت، بعلاوه مدرسمای که با جامع متصل و دارای کتابخانه معظم بود^۳".

"غزنی قصرها، مدرسه‌ها، مسجدها و تمدنی داشت که در آن ایام نظیر نداشت. مناره‌های غزنی که بعد از آن همه خرابی هنوز برجاست عظمت عمارات غزنی را نشان می‌دهد، میان این دو منار بازار گوهرفروشان بود^۴".

۱- افغانستان در مسیر تاریخ ص ۱۱۴.

۲- خراسان بزرگ دکتر احمد رنجبر ص ۱۹۹.

۳- افغانستان در مسیر تاریخ ص ۱۷۹.

۴- شهرهای آریانا، صدقی

مجموعه این هنرها و هنرنمایی‌های زیبای معماری، آبادی‌ها و آبادانی‌های علمی و فرهنگی، شهر تاریخی غزنی را در مرتب بلند و جایگاه ویژه قرار داده بود تا آنجا که او را از حیث قشنگی و زیبایی، "عروس شهرهای آسیا" و از لحاظ علمی و پیشرفتگی "مدینةالثانی" لقب و عنوان داده بودند... و در وصف و موقعیتش چنین گفته‌اند:

"... اصل غزنین است و آنگاه خراسان و دیگر همه فرع است" ۱.

در سرسبزی، خرمی و زیبایی طبیعی این شهر باستانی، سرو ده "فرخی" آن شاعر بلند نام که خود در آن فضا زندگی می‌کرده از هوای دلپذیر و روح نوازش استشمام می‌نموده، با گل غنچه‌های باغستان‌هایش همدم و با بلبلان بستان‌های بسیارش هم‌خوان و هم‌نوا بوده است را به گواهی می‌آوریم:

بیا تا شاد بگذرایم ما بستان غزنین را

مکن بر من تبه این جشن نوروز خوش‌آیین را

و وسعت، جمعیت، قدرت و برکت قدیمش را

این چنین روایت کرده‌اند: "هیچ شهری توانگتر

و پرتجارت‌تر از غزنی نیست" ۲.

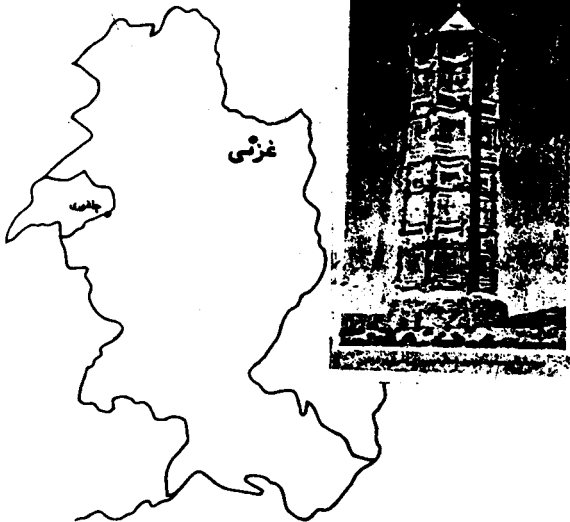
۱- خراسان بزرگ ص ۱۹۷

۲- همان مدرک ص ۳۰۶

آری، شهر قدیمی و باستانی و تمدن خیز و مردپرور غزنین که زادگاه، پرورشگاه و آرامگاه دانشمندان بنام جهان اسلام و تمدن بشری چون شمس و سیدحسن و بیرونی و سنائی و ... است پس از سکوت دیرپای دردناک علمی - فرهنگی خود اینک نیز یکبار دیگر بزاد و داد نشست و از ویرانی‌های خاموش خود شخصیتی دیگری بنام: "محمدعلی مدرس" را در قرن ما به فرهنگ و تمدن اسلامی تحویل داد که در جایگاه خود نمونه بود. و ما اینک در این فرصت و مناسبت و در این "یادنامه" لازم دانستیم که بخش و بحثی را هم به "غزنین" بعنوان زادگاه استاد "مدرس" باز و اختصاص دهیم تا شما خوانندگان عزیز از نزدیک با تاریخ غزنین و غزنین تاریخی آشنا گردید. که در این زمینه کاری را مفیدتر و پخته‌تر از تحقیقات مورخان بلندنام پیشتر از خود نیافتیم، بناءً تصمیم گرفتیم تا در اینجا متن نوشته دکتر "احمد رنجبر" از کتاب "خواسان بزرگ" را عرضه بداریم که مجموع آن، هم ما را به کمال و دوام شهر "غزنین" و هم بازوال آن آگاه می‌سازد و به بعضی دعاوها و ادعاهای تاریخی نیز عجالتا، در این مقال، کاری نداریم و مخصوص خود مؤلف است.

و هم تصمیم داشتیم که در پایان این بخش، بعنوان یک نمونه علمی این شهر بزرگ، تحقیقات

سودمند برادر اندیشمند و گرانمایه مان جناب آقای "هادی مدرس" فرزند ارشد "استاد مدرس" در باره یکی از علماء و شعرای معروف غزنی بنام "ابوالفتوح بستی" که قبلاً در یکی از جریده‌ها در عراق چاپ و منتشر گردیده است را ضمیمه بخش نمایم که متأسفانه تا آخرین دقایق انتظار از دریافت آن محروم ماندیم و موفق بدرج آن نگشتیم. و اشتغالات فعلی آقای "مدرس" هم چندان بود که اجازه یازنویسی آن را نیز برای ایشان نداد تا همگی از آن بهره‌مند می‌گشتیم. ولی بهر ترتیب این شما و این هم غزنین تاریخی:



غزنه

واژه غزنه

غزنه Ghazna — در لغت به معنی وسیع‌ترین و پاکیزه‌ترین جاهاست^۱. ولی در اینجا مقصود یکی از شهرهای خراسان بزرگ است که روزگاران دراز فرمانروایان بزرگ ایران بر آن حکمروایی داشتند. این واژه به گونه‌های مختلف نوشته شده، در بعضی از کتب واژه غزنی Ghazni به چشم می‌خورد، چنانکه بیهقی آورده است: "... محمود بن سبکتکین در غزنی فرمان یافت..."^۲ صاحب برهان نیز واژه غزنی را بکار برده و آن را مخفف غزنین دانسته است^۳. منوچهری دامغانی هم به واژه (غزنی) توجه داشته:

"در دل قیصر بیم و فزع افتاده بود

تا بیارند به غزنی سراو بر خشبی"^۴

۱- آندراج، ماده "غزنی"

۲- بیهقی، ص ۱

۳- برهان، ماده "غزنی".

۴- منوچهری دیوان، ص ۱۶۳، تحت عنوان: "وصف خزان و مدح سلطان مسعود غزنوی".

غزنو Ghaznow — نیز از املاهای این واژه است، یکی از شعرا به نام نورالدین ظهوری گوید:

"بیش از آن گز شاه" غزنو "داشت فردوسی طمع

ریخت گوهر بر ظهوری از شه هندوستان"^۱.

منسوب به "غزنو" را غزنوی Ghaznawy گویند. ولی حکیم سنائی، غزنوی را به شکل غزنیچی Ghanichy نیز بکار برده است:

"تا ترا چرخ شاه غزنین خواند هیچ غزنیچی غریب نماند"^۲.

شکل دیگر این شهر غزنین Ghaznin است، چنانکه گردیزی آورده^۳. شیخ عطار نیز واژه غزنین را بکار برده است: "... شیخ را بگویند که سلطان برای تواز "غزنین" بدینجا آمد"^۴ شمس قیس رازی در دو جا از کتاب خود این واژه را بکار برده در جایی گوید: "... یکی از متقدمان شعرای عجم ... روزی از ایام اعیاد بر سبیل تماشا در بعضی از متنزهات غزنین می‌گشت ..."^۵ جای دیگر گوید: "... در زبان اهل غزنین و بلخ و ماوراءالنهر ذال معجمه نیست و جمله دالات مهمله در لفظ آرند چنانکه گفته‌اند:

از دور چو بینی مرا، بسداری پیش رخ رخشنده دست عمدا
چون رنگ شراب از پیاله گردد رنگ رخت از پشت دست پیدا^۶"

۱- ظهوری، دیوان، ص ۲۱۸.

۲- سنائی، حدیقه الحقیقه، ص ۵۰۴.

۳- گردیزی، ص ۴۹-۵۷.

۴- شیخ عطار، تذکره، ج ۲، ص ۱۷۵.

۵- شمس قیس، المعجم، ص ۱۱۲.

۶- سعدی، کلیات، باب سوم، ص ۲۳۱.

سعدی نیز در قرن هفتم واژه غزنین را بکار برده:

"... یکی خرده بر شاه غزنین گرفت

که حسنی ندارد ایاز، ای شگفت ا".

در زمان غزنویان از باب احترام به این شهر حضرت Hazrat

نیز می گفتند، چنانکه ابوالفرج رونی در باره ورود شاه به شهر غزنین گفته است:

شه باز به حضرت رسید هین یک ران مرا بر نهید زین ۲.

صورت دیگر آن همان "غزنه" است که بحث ما را تشکیل می دهد،

ثعالبی آورده است: "... غزنه در زمان زال وجود داشته است... ۳".

غزنه قبل از اسلام

از نظر تاریخی غزنه قبل از اسلام وجود داشته و از جمله شهرهای

آباد بوده است. غیر از روایت ثعالبی که غزنه را در زمان زال شهری

آبادان دانسته، در شاهنامه فردوسی نیز به این نکته اشاره شده آنجا

که می گوید:

گزین گرد خسرو بسه رستم سپرد

بدو گفت گای نامبردار گردد

ره سیستان گبرو ببع کش بگاه

به هندوستان اندر آور سپاه

۱- سعدی، کلیات، باب سوم، ص ۲۳۱.

۲- ابوالفرج، دیوان، ص ۹۳.

۳- ثعالبی، غرر، ص ۷۳ - ۷۱. نیز رک به برهان، ماده "غزنه".

ز غزنین بسرو تا به راه — برین

چو گردد تورا تاج و تخت و نگین ۱

جای دیگر نیز به این موضوع اشاره می‌کند:

که اوراست تا هست زاولستان - همان بیست و غزنین و گابلستان ۲.

فتح غزنین به دست مسلمین و فرمانروایان اسلامی آن

مسلمانان از نیمه اول قرن یکم هجری در سرزمین ایران نفوذ کردند و به احتمال ضعیف در سال ۲۹ ه. ق. در دوره خلافت عثمان یا در سال ۴۲ ه. ق. در آغاز دولت اموی بر غزنین دست یافتند، اما تعدادی از مورخان برآنند که تاریخ غزنه در سه قرن اول هجری تقریباً نامعلوم است، و در قرن سوم هجری است که عمرولیث صفاری آن را به ممالک اسلامی ملحق ساخت ۳.

بعد از سقوط صفاریان مجدداً در محل غزنه و ... ملوک محلی برقرار شدند، تا اینکه در قرن چهارم ه. ق. البتکین و پس از او سبکتکین از میان سربازان سامانی با فرمانروای خود به نزاع می‌پردازند و از هندوکش عبور کرده و "غزنه" را مسخر و سلطنت سلسله غزنویان را بنا می‌گذارند ۴. در سال ۴۳۲ ه. ق. مسعود به غزنه حمله کرد و آنجا

۱- فردوسی، شاهنامه، ج ۵ ص ۹۲، تحت عنوان: (داستان - دوازده رخ).

۲- پیشین، ج ۶، ص ۲۲۴، تحت عنوان (رستم و اسفندیار).

۳- مستوفی، گزیده، ص ۳۷۲. نیزر. ک بهار تولد، تذکره، ص ۱۲۹.

۴- گردیزی، ص ۴۲. نیزر. ک بهار تولد، تذکره، ص ۱۲۹.

را گشود^۱.

در زمان سلطان مسعود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲ ه.ق.) غزنه پایتخت مملکت وسیع اسلامی (ایران) و یکی از مراکز علوم و صنایع بود، بعد از مسعود فرزندش مودود، نیز در غزنه حکم راند و پادشاهی او ده سال بود^۲. اهمیت غزنین در زمان غزنویان همان بس که بیهقی در وصف آن گوید: "... اصل غزنین است و آنگاه خراسان و دیگر هممفرع است..."^۳ و این شهر تا مدت یک قرن در دوره غزنویان رونق بسیار داشت. قزوینی گوید: در زمان ابومنصور ثعالبی^۴، غزنه شهری زیبا و سبز و خرم بوده است و در وصف این شهر دو بیت زیر صادق است:

تفاح "غزنه" نفاع و نفاع گانه الشهد والريحان والراح
احبه لصفات حازها قمر فی وجهه ابد ورد و تفاح^۵

اما در سال ۵۴۴ ه.ق. این شهر توسط علاءالدین غوری، ویران گردید و از این پس حکومت غزنویان از این سرزمین برجیده شد، و این ناحیه به دست غوریان افتاد، بطوریکه در زمان ابن بطوطه (۷۰۳-۷۷۹ ه.ق.) جهانگرد معروف عرب، این شهر ویران بوده است، وی که آن را دیده می گوید، بسیاری از قسمتهای شهر در این زمان خراب شده و هوای آن سرد است، مردم در زمستان از آنجا به قندهار می روند^۶. بارتولد

۱- الذهبی، العبر، ج ۳ ص ۱۷۶ و ۱۸۰.

۲- پیشین، ج ۳، ص ۱۸۹.

۳- بیهقی، ص ۱۳.

۴- ادیب مشهور ایرانی (۳۵۰-۴۲۹ ه.ق.).

۵- قزوینی، ص ۴۲۹.

۶- ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۵۴. نیز ر.ک به اسفراری ص ۳۶۰-۳۶۱.

گوید: "چنگیزخان در سال ۱۲۲۳ م. این شهر را ویران نمود و مردم آنجا را به استثنای صنعتگران که به اسیری برد، همه را قتل عام کرد" ۱.

در اثنای جنگهای افغانی (۱۸۳۹-۱۸۴۲ م) این شهر به تصرف انگلیسها درآمد ۲. غزنه کنونی که بیش از ۲۵۰۰۰ نفر جمعیت دارد جزو کشور افغانستان است ۳. و خرابه‌های غزنه قدیم که مورد بحث ماست در ۲۵ میلی شمال غزنه کنونی واقع شده است ۴.

آثار باستانی غزنین

با توجه به سابقه تاریخی غزنین می‌توان گفت دارای بناهای معتبر و متعدد تاریخی بوده بخصوص که بیش از یک قرن مورد توجه پادشاهان غزنوی قرار داشته است، بیهقی بنای چندین قصر و کوشک را به غزنین نسبت می‌دهد، از آن جمله: کوشک دشت لنگان که مرکز امیر مسعود بوده است ۵.

بنا به گفته صاحب روضات الجنات، در ناحیه غزنین ۱۲۰۰۰ مدرسه و مسجد باشکوه بوده است ۶ و البته صاحب برهان، فقط تعداد

۱- Barthold, *Turkestan*, p. 446

نیزر. ک به بار تولد، تذکره، ص ۱۲۹.

۲ و ۳- غربال، الموسوعه، ص ۱۲۵۶.

۴- Barthold, *Turkestan*, p. 446

نیزر. ک. به بار تولد، تذکره، ص ۱۲۹.

۵- بیهقی، ص ۴۳۴.

۶- اسفزاری، ص ۳۶۱.

۱۰۰۰ مدرسه در شهر غزنین ذکر می‌کند.^۱ و در اطراف این شهر چند قبر از بزرگان مسلمین وجود دارد که بدین سبب به شهرت آن افزوده است و قبر محمود غزنوی نیز در همانجاست.^۲ قبر سنائی غزنوی شاعر عالیقدر ایرانی در غزنین زیارتگاه صاحب‌دلان است. یکی از جاهای تاریخی غزنین سالن بارعام لشکری بازار است که در آنجا سبک هنری ایران قدیم بر روی دیوارهایش دیده می‌شود، چنانکه نقش سربازان و تیراندازان کتیبه‌های پرسپولیس ایران تقلید شده، همچنین ظروف و اشیای فلزی ساخت شهر غزنه از نقوش دوره ساسانی تقلید شده و در حاشیه آنها خط کوفی است.^۳ این موضوع ثابت می‌کند در محل لشکری بازار در زمان غزنویان، سالن بارعام بسیار زیبایی در غزنین وجود داشته است. و همچنین در "لشکری" رباطی نیز وجود داشته است، چنانکه بیهقی گوید: "... پس به غزنین آوردند و در رباطی که به لشکری ساخته بود در باغش دفن کردند..."^۴.

حدود و وسعت غزنین

غزنه سرزمین وسیعی است که بین خراسان و هند قرار گرفته است^۵ مؤلف حدود العالم آن را در شرق افغانستان و جنوب غربی کابل دانسته

۱- برهان قاطع، ماده "غزنی".

۲- الذهبی، العبر، ج ۳ ص ۱۴۵.

۳- گوستاوی، ص ۱۸۱.

۴- بیهقی، ص ۶۰۰.

۵- قزوینی، ص ۴۲۸، نیز ر. ک به اسفزاری، ص ۳۶۰ و ۳۶۱.

و در زمره سرزمین زابلستان بشمار آورده است^۱. نظر حدودالعالم با گفته فردوسی مطابق است.

که او راست تا هست زابلستان همان بست و غزنین و گابلستان^۲ بعضی از جغرافیایانویسان این ناحیه را جزو بلاد سیستان و عده‌ای جزو پادشاهی بامیان بشمار آورده‌اند، بعضی چون استخری آن را در هردو قسمت ذکر کرده‌اند^۳.

ابن حوقل گوید: "... غزنه از اعمال بامیان است و آن پایگاه بازرگانان، و فاصله آن تا بامیان هشت مرحله راه است"^۴. غزنه بین بامیان و سجستان و زابلستان قرار داشته است و علت اصلی اختلاف جغرافیایانویسان نیز از همین جا ناشی شده است.

در هرحال این شهر هم‌اکنون جزو بلاد افغانستان است^۵ و از شهرهای مرکزی آن بشمار می‌رود که در سرایشی ارتفاعات سفیدکوه که به سوی جنوب امتداد می‌یابد قرار دارد. و در جنوب غربی کابل است، از نظر هوا شهری سرد، اما بسیار زیبا و خرم بوده و تا اندازه‌ای شعر فرخی سیستانی شاعر مشهور دوره غزنویان که می‌گوید:

۱- حدود العالم . ص ۶۴ ، نیز ر . ک به:

Encyclo. of I. V. 2, p. 1048

۲- فردوسی، شاهنامه، ج ۶ ص ۲۲۴، تحت عنوان: (داستان

رستم و اسفندیار بیت ۱۰۶) نیز ر . ک به القلقشندی ج ۴ ص ۳۹۶.

۳- استخری، ص ۲۳۹ و ۲۸۰.

۴- ابن حوقل، صوره، ص ۱۸۹.

۵- ندوی، ص ۳۹.

" بیا تا شاد بگذاریم ما بستان غزنین را
مکن بر من تبه این جشن نوروز خوش یبین را "
دلیل بر سرسبزی و خرمی این شهر می تواند باشد .

علما و دانشمندان غزنین

غزنین در روزگاران گذشته مهد علم و دانش بوده و تعداد زیادی دانشمند و عارف و شاعر را در دامان خود پرورده است ، به گونه ای که احصای نام همه آنان کاری مشکل و درخور حوصله زیاد است و این مقال گنجایش آن را ندارد ، بنابراین در اینجا برای نمونه چند تن از شخصیت های مشهور این شهر را نام می بریم و توصیف و بررسی کامل آن را به فرصتی مناسبتر موکول می سازیم :

مجدود بن آدم سنایی غزنوی یکی از عرفا و شعرای مشهور این سرزمین است که هم اکنون نیز قبر او زیارتگاه خاص و عام است ، وی شاعری عارف و حکیمی دانا بود و دارای کتابهای متعددی است که از آن جمله : دیوان بزرگ او را که درپند و حکمت و موعظا است می توان نام برد ، و همچنین حدیقه الحقیقه او درخور اهمیت است ^۱ . دیگر : طریق التحقيق و کارنامه بلخ و عشقنامه و عقل نامه و تجربه العلم و سیرالعباد که این شش را سته سنایی نیز گویند .

و اینک نمونه ای از اشعار او که در مدح مسعود سعد سلمان گفته است :

ای عمیدی که باز غزنین را	سیرت و صورتت چو بستان گرد
باز عکس جمال گلفامت	حجره دیده را گلستان گردد

۱- قزوینی ، ص ۴۲۹ و ۶۹۱ . نیز ر . ک به اسفزاری ، ص ۳۶۱ .

باز نطق زبان دربارت صدق عقل را درافشان گردد^۱
وی در قرن ششم هجری می زیسته، و حدود سال ۵۲۵ ه. ق به
درود زندگی گفته و در خاک غزنین آرمیده است.

اشرف الدین ابومحمد حسن بن محمد حسینی غزنوی مشهور به
اشرف از فصحای بزرگ اواسط قرن ششم ه. ق. (م ۵۵۶ ه. ق.) و از
مدیحه سرایان مشهور زمان بهرامشاه غزنوی، نیز متعلق به همین سرزمین
است و مدتها در غزنه به سرودن شعر می پرداخته است. وی هنگامی که
یمین الدوله بهرامشاه (۵۱۱ - ۵۴۷) به یاری سنجر، سلطنت را از دست
ارسلان شاه بیرون آورد، و در حضور سنجر به پادشاهی نشست او را ضمن
قصیدهای به مطلع:

منادی برآمد ز هفت آسمان که بهرامشاه است شاه جهان^۲
ستود و همین سبب شد که مورد توجه خاص بهرامشاه قرار گیرد. اشرف در
سال ۵۵۶ ه. ق. بدروود زندگی گفت و قبرش در محله آزادوار "جوین"
است. دیوان وی شامل قصاید و غزلیات و ترجیعات است، نمونه‌ای از
اشعار اوست:

۱- سنایی، دیوان، ص ۶۹۱، خاقانی شروانی در قطعه‌ای سنایی
را ستوده و او را شاعر ساحر غزنین دانسته و مدفن او را نیز در غزنین -
ذکر کرده است:

چون زمان عهد سنایی در نوشت آسمان چون من سخن گستر نژاد
چون به غزنین ساحری شد زیر خاک خاک شروان ساحری دیگر نژاد
بلبلی زین ییضه خاکی گذشت طوطئی نو زین گهن منظر بژاد
(خاقانی، دیوان ص ۶۱۱).

۲- تاریخ فرشته، ص ۵۰.

روی تو به ماه آسمان ماند قد تو، به سرو بوستان ماند
 گر سایه برگ گل فتد بر تو بر عارض نازکت نشان ماند
 وقتی که رخ تو پرده بر گیرد از شرم نه گل نه گلستان ماند^۱

دیگر از هالی بن ابراهیم بن اسماعیل غزنوی ملقب به تاج الشریعه می‌توان نام برد که فقیهی حنفی و مفسر بود (م ۵۸۲ هـ. ق. ۱۱۸۶/۰ م) از کتابهای اوست: تفسیر قرآن در دو جزء^۲.

نامی دیگر روشن‌بخش این صفحات است و آن ابو حرب طبیب غزنوی است که در تاریخ الحکمای قفطی، کنیت او ابو حرث نوشته شده، وی از پزشکان مشهور دوره غزنویان بشمار می‌رود، تحصیلات او در خراسان بوده و در فن پزشکی شهرتی بسزا یافته است، بطوری‌که از پزشکان خاص سلطان مسعود غزنوی شد، ولی در زمان سلطنت فرخ‌زاد بن مسعود به علت سعایت عده‌ای در سال ۴۴۵ هـ. ق. به قتل رسید^۳.

زرکلی شخصی به نام احمد بن محمد بن سعید را نام می‌برد و می‌گوید وی از فقها بود و کتاب روضه اختلاف العلماء والمقدمه المختصره در فقه و روضه المتکلمین را در اصول دین نوشته است، مرگ وی در حلب و به سال ۵۹۳ هـ. ق. ۱۱۹۷/۰ م. اتفاق افتاده است^۴.

در کشف الظنون، شخصی به نام غزنوی آمده و کتاب الننف فی الفتاوی به وی منسوب شده است^۵.

- ۱- حسن غزنوی، دیوان، ص ۵۲.
- ۲- زرکلی، الاعلام، ج ۲ ص ۴۶۱.
- ۳- نامه دانشوران، ج ۵ ص ۱۶۶-۱۶۸.
- ۴- زرکلی، الاعلام، ج ۱ ص ۷۰.
- ۵- حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۲ ص ۱۹۲۵.

از اکابر فقهای حنفی غزنه، سراج‌الدین عمر بن اسحاق ابن احمد هندی صاحب کتابهای: الفتاوی السراجیه که خطی است، والتوشیخ فی شرح الهدایه، الشامل در فقه، زبد الملاحکام فی اختلاف الاثمه این نیز خطی است، و شرح بدیع الاصول، شرح المعنی، المعز المنیفه فی ترجیح مذهب ابی حنیفه و شرح الزیادات را می‌توان نام برد ۶. وفات او در سال ۷۹۳ ه. ق. اتفاق افتاده است.

این مقال را به یاد قاضی محمد بن محمود غزنوی ملقب به معین‌الدین و مکنی به ابوالعلاء، صاحب کتاب سرالسرود که در وصف شعرای زمان خود نگاشته^۲، خاتمه می‌دهیم، و این دلیل بر آن نیست که حق همه بزرگان غزنین را ادا کرده باشیم، آرزوی ما آن است که در جای دیگر به تفصیل سخن از بزرگان این شهر گوئیم.

شهرکها، بخشها و دیه‌های غزنه

با توجه به وسعت و اهمیت غزنه و موقعیت جغرافیایی خاص، دارای قریه‌ها و روستاهای متعدد بوده که آنچه را در کتب معتبر یافته‌ایم، فهرست وار می‌آوریم تا بیشتر به اهمیت این سرزمین آشنا شویم:

باری Bariz - از شهرکهای غزنه بشمار می‌رود^۳.

برون Barvan - شهرکی است از غزنه^۴.

۱- زرکلی، الاعلام، ج ۲ ص ۷۱۱.

۲- حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۴ ص ۹۸۷.

۳- مقدسی، ص ۲۹۶.

۴- پیشین.

بلق Balq - ناحیمای است نزدیک غزنه^۱. نام این قریه در چند جای تاریخ بیهقی به همین شکل ضبط شده است: "... و آخر در این سال فروگرفتندش به بلق، در پل خمار تکین. چون به غزنین آمدیم..."^۲ و "... همچنین با شادی و نشاط می آمدند تا منزل بلق و هر روزی گروهی دیگر از مردم غزنین به خدمت استقبال می رسید..."^۳ در اللباب نیز بلق از نواحی غزنین شمرده شده^۴. و ابوعلی عالی بن ابراهیم بن اسماعیل غزنوی بلقی به این شهرک منسوب است.

بودن Buden - مقدسی شهرکی به این نام را منسوب به غزنین دانسته، ولی هیچ توضیحی در باره آن نداده است^۵.

پروان Parvan - از بخشهای غزنین بوده^۶، بیهقی گوید: "... چون به پروان رسید گذشته شد، ...^۷ و نیز گردیزی آورده است: "... سبکتکین... بر غزنه و گردیز و پروان و کابل و بست و ... مستولی شد...^۸".

تکیناباد akinabad - باید محلی از غزنین باشد، این مطلب

۱- یاقوت، ماده، "بلق"، نیز رک به صنع الدوله (اعتماد - السلطنه)، مرآه، ج ۱ ص ۲۶۶.

۲- بیهقی، ص ۲۴۴.

۳- بیهقی، ص ۲۴۷.

۴- اللباب، ج ۱، ص ۱۴۲. نیز رک به ابوالفداء تقویم البلدان ص ۴۶۷.

۵- مقدسی، ص ۲۹۷.

۶- یاقوت، ماده پروان نیز رک به برهان، ماده "پروان".

۷- بیهقی، ص ۱۹۸.

۸- گردیزی، ص ۴۲.

از گفتار بیهقی نتیجه می شود: "... امیراز غزنین برفت و ... به تکیاناباد رسید و ... پس از آنجا به بست آمد و به کوشک دشت لنگان نزول کرد ... ۱".

- حش Hashsho - از توابع غزنین بشمار می رود ۲.
- خلقانی Khalqani - نام محلی در غزنین است ، بیهقی گوید: "... و پیاده تمام گمارد از پس "خلقانی" تا کوشک ... ۳".
- خواست Khawst - شهرکی است از غزنین ۴.
- دربستیان Darbostian - محله ای معمور و آباد در غزنین است ، و در روزگار بیهقی مدرسهای در آن وجود داشته است: "... و به غزنین فرستاد تا اینجا امان باشد ، اصحاب بوحنیفه را و به دربستیان در آن مکرسه که آنجا درس کردی ... ۵".
- دمراخی Damrakhi - شهری بوده است از غزنین ۶.
- رباط - کرنال Rebat - Kernal - در محدوده غزنین بوده ، بیهقی گوید: "... امیر به غزنین مقام کرد و اشتران سلطان به دیو - لاختهای رباط کرنال بر رسم رفته گسیل کردند ... ۷".
- زاوه Zaveh - شهرکی است در غزنه ۸.
- سرهون Sarhun - نیز در زمره توابع غزنین بشمار آمده است ۹.

۱- بیهقی ، ص ۴۳۳.

۲- مقدسی ص ۲۵۵.

۳- بیهقی ص ۲۵۵.

۴ و ۵- مقدسی ، ص ۲۹۶.

۷- بیهقی ، ص ۳۵۶.

۸ و ۹- مقدسی ، ص ۲۹۷.

سکاوند Sakavand - "و به غزنین رسید و از دره سکاوند بیرون آمد^۱". از سیاق عبارت بیهقی پیداست که سکاوند، ناحیه‌ای در غزنین بوده است، استخری در وصف این ناحیه گوید: "... سکاوند گرمسیر است ولی خرما ندارد...^۲. مقدسی نیز سکاوند را جزو غزنین بشمار آورده است^۳.

شادی‌آباد Shadiabad - از نواحی غزنین بوده است، بیهقی گوید: "... و چون ما به غزنین رسیدیم، مطربان شهر و یوقیان شادی-آباد به مجله با سازها به خدمت آنجا آمدند...^۴".

شجکاو Shajkay - شهرکی بوده در دو منزلی غزنین و هم‌اکنون آن را شش‌گاو گویند، بیهقی این واژه را به همان شکل شجکاو، ضبط کرده است: "... چون رسولان و مهد به شجکاو رسیدند، فرمان چنان بود که آنجا مقام کردند...^۵".

فرمل Farmel - شهرکی است از غزنین^۶.

قصدار Ghosdar=Ghozdar - شهرچهای است نزدیک غزنین و دارای روستاهای متعدد^۷. این واژه به صورت قزدار نیز ضبط شده است.

۱- بیهقی، ص ۵۳۴.

۲- استخری، ص ۲۸۵.

۳- مقدسی، ص ۲۹۶.

۴- بیهقی، ص ۷.

۵- بیهقی، ص ۴۲۵.

۶- مقدسی، ص ۲۹۶.

۷- عتبی، ص ۴۴. نیز ر. ک به یاقوت، ج ۴، ص ۱۰۵، ماده

"قصدار".

رابعه بنت کعب از شاعران مشهور قرن چهارم هجری که سخن او در لطافت و سلاست معروف است، و به گفته عوفی او را مگس رویین می گفتند (چون شعری دارد که در آن مگس رویین^۱ است) از همین ناحیه بوده است.

کاویل Kawil - شهرکی است از غزنین^۲.

گردیز Gardiz=Gardis - در یک منزلی راه غزنه به هندوستان قرار داشته است^۳. مقدسی این واژه را بشکل گردیس نوشته است^۴. این شهر در قرن چهارم هجری قلعمای بس محکم داشته است^۵.

لجرا Lagra - از توابع غزنه بشمار آید^۶.

لامغان Lamghân=Lamaghân (لمغان) - از قریه های غزنه است و تعداد زیادی از علما و دانشمندان منسوب بدانند، لامغان را به صورت لمغان نیز نوشته اند^۷. این روستا در زمان سلطان محمود غزنوی وجود داشته است، و به گفته هندوشاه در زمان همین پادشاه به سبب

۱- خبر دهند که بارید بر سر ایوب

ز آسمان ملخان و سر همه زرین

اگر ببارد زرین ملخ بر آواز صبر

سزد که بارد بر من یکی مگس رویین

(عوفی ج ۲، ص ۶۱-۶۲)

۲- مقدسی ص ۲۹۷.

۳- بارتولد، تذکره، ص ۱۲۹، نیز ک به مقدسی، ص ۲۴۹.

۴- مقدسی، ص ۲۹۶.

۵- گردیزی، ص ۴۵ (وقایع سال ۳۸۷).

۶- مقدسی، ص ۲۹۶. پاورقی ۷ در صفحه بعد -

آفتهایی که بر محصولات این ناحیه وارد آمد، به وساطت احمد حسن میمندی به مدت سه سال اهالی آن از پرداخت مالیات معاف شدند^۱. تعدادی زیاد از فقیهان حنفی منسوب به این شهرند از آن جمله: قاضی عبدالسلام بن اسماعیل بن عبدالرحمن بن عبدالسلام بن حسن لامغانی ابو محمد القاضی الفقیه و...^۲.

لهوکر^۳ Lahukar ونوه Navon - طبق گفته مدرسی از شهرهای غزنین بشمار آیند^۴.

غیر از نواحی مذکور، روستاها و شهرکها و بخشهای متعدد و دمد- کوره‌های فراوانی در ناحیه غزنین وجود داشته که فهرست نام آنها خود به کتابی نیاز دارد، زیرا مقدسی گوید منطقه غزنین دارای ۲۰۰،۲۰۰ قریه بوده است^۵، و وسعت و کثرت قرای آن همان بس که شش مرکز فرمانروایی به نامهای: ابشین، اسبیجه، مستنگ، شال، سکیره، سیوه، داشتماست^۶ و اینکه جغرافیدانی چون استخری می‌گوید: "... هیچ شهری توانگرتر و پرتجارت‌تر از غزنی نیست..." راه گزافه نهیموده است، بنابراین چارهای جز پایان داده به سخن و موکول کردن دیگر مطالب به جای مناسب نداریم.

۷- یاقوت، ج ۴، ص ۳۴۳، ماده "لامغان". نیز ر. کبه ندوی،

ص ۴۹، نیز مقدسی، ص ۲۹۷.

۱- فرشته، ص ۱۱۰-۱۱۱.

۲- یاقوت، ج ۴، ص ۳۴۳، ماده "لامغان".

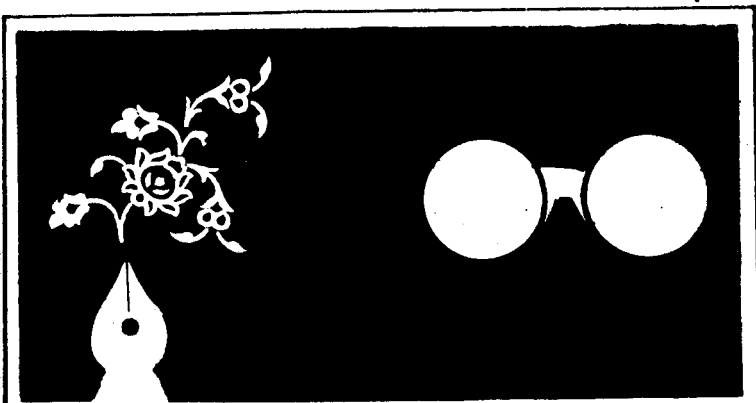
۳ و ۴- مقدسی، ص ۲۹۶-۲۹۷.

۵- مقدسی، ص ۲۹۷.

۶- استخری، سالک، ص ۲۱۹.

و در این میان جاغوری

جاغوری یکی از بزرگترین ولسوالی‌های ولایت غزنی بوده و ضلع غربی غزنی را در برداشته و با ولایت‌های زابل، ارزگان متصل می‌باشد. ولسوالی جاغوری در گذشته دارای ۱۰۰ (یکصد) هزار نفوس بوده و اکنون بدلیل ویرانی در سائر جاها و حسن تدبیر و اداره در جاغوری رقم جمعیت در حدود بیش از ۱۲۰ هزار نفر رسیده است. مرکز ولسوالی "سنگماشه" بوده البته بلحاظ کمیت نفوس جاغوری در ولایت غزنی مقام اول را دارا بوده و اغلب در مقام مقایسه با دیگر ولسوالیها تقریبا دو برابر و کمتر و بیشتر جمعیت دارد. و در عهد دولت ظاهرخانی، تمرکز نفوس گسترده در یک ولسوالی و عکس آن یکی از برنامه‌های الهام یافته از استعمار بوده و خود حدیث مفصل دارد^۱.



علامہ مدرّس دین محمد گھجک

...

علامه مدرّس درین گنج

استاد مدرس در قرن حاضر
در ادبیات عرب صاحب نظر
بود و حتی علمای "جامعه
الازهر" مصر هم به مقام
والای علمی ایشان معترفند.
"ماهنامه الجواد"

همانگونه که در بخشهای پیشین این "یادنامه" گفته آمدیم،
علامه مدرس با مهارت و تخصصی که در علوم "ادبیات عربی" کسب
کرده بود بصورت یک چهره جهانی و قاره‌ای درآمده بود که این واقعیت
را در عبارت فوق مجله "الجواد" هند بخوبی می‌توان مطالعه نمود و ما
بمنظور هرچه روشنتر منعکس ساختن این واقعیت، نمونه‌هایی از گفتارها،
نوشتارها و سروده‌های شخصیت‌ها و مجله‌های کشورهای مختلف را بدست
آورده و انتخاب کرده‌ایم که در پی می‌خوانید.

(ناظم)

بلبل تدریس

استاد بیانی

ز آسمان فضل، خود گشتی نهان
 آیت حق، ای مدرس از غمت
 پر شده مدرس ز اهل علم و فضل
 بلبل تدریس، چرا تو خاموشی
 قهرمان فضل، در گرسی نشین
 هست وقت درس و تو در خواب خوش
 در کلامش بودی از سحر حلال
 جمله دور شمع او پروانه وار
 صد "شواهد" هست اندر فضل تو
 افضل از "افضل" نشد حل مشکلی
 "غاشیه" از غاشیه شد مرتفع
 هست در "تکرار" او مسک الزکی
 نیست در "اعراب قرآنی" مفید
 قدر فضل و علم، داند اهل علم
 نهو، نحوش را ندارد نحوی ای

زین سبب تاریک گردیده جهان
 قلب اهل علم باشد خون چکان
 چشم بردرمانده از جاخیز، هان
 نغمه را آغاز کن، آواز خوان
 از اصول و از فروغش کن بیان
 این نبود از عادتت، ای قهرمان
 هم بیانش بودی از عذب البیان
 از بغاة علم بودی، هر زمان
 گرچه شاهد نیست حاجت در عیان
 در بدیعی صد بدیعیست از بیان
 نکته را کی یابد الا نکته دان
 این عیان را نیست حاجت در بیان
 جز کلام او مفید ای نکته دان
 ننگرد کور آفتاب اندر جهان
 عمر شاید صرف، اندر صرف آن

گاهی در افغان، گاهی اندر نجف
 عمر گردی صرف در ترویج دین
 عالم روحانیت شد غرق غم
 طائر قدسی شکست آخر قفس
 سالها باید که آید، مادری
 ماهها باید که غزنه پرورد
 عالم ار میرد، بمیرد عالمی
 نه غلط گفتم، نمیرد اهل علم
 کل شیء هالک الا وجهه
 عالمان هستند باقی تا ابد
 هرکسی آخر به اصل خود رسد
 جز به آثارش نباشد زنده کس
 مرده آن باشد که میرد نام او
 زنده باشد نام عالم در جهان
 ای "بیانی" گر نباشی اهل فضل
 بارالها! حفظ کن شمس الشموس
 تعزیت گویم، برای اهل علم
 بر "خمینی" حامی اسلام و دین
 قائد اعظم، ملاذالمسلمین

گاهی در مشهد، گاهی قم، هرزمان
 آفرین بر عمر او و صرف آن
 چون به گلزار ادب آمد خزان
 در جوار حق برفت از خاکدان
 آورد همچون "مدرس" در جهان
 چون مدرس یا جمال الدین آن
 عالم بی علم باشد بی روان
 روز مرگ خویش یابد جان جان
 وجه را بینی به عالم بالعیان
 جمله احیاءند نزد لامکان
 جسم سوی جسم، جان هم سوی جان
 از وجود نخل بر، دارد نشان
 مثل جسم او شود نامش پنهان
 هم به آثارش بماند جاودان
 از حسد پنهان مکن فضل گسان
 رهنما و رهبر اسلامیان
 خاصه بر آن قائد مستضعفان
 روح الله، رهبر آزادگان
 فخر عالم، فخر هر پیرو جوان
 ۳۲- ذالحجه ۱۴۰۶ ه. ق

قم المقدسه



فاجعه

استاد محمد باقرا یروانی

و مجمع العلم من عظم الاسی اضطربا	حلت بساحة اهل الدين فاجعه
بموت من هو للطلاب كان ابا	واصبحت حوزة التدريس في كمد
كلا الفريقين اعني العجم والعربا	تمناه نابغه عمت معارفه
وجد في السعي حتى ادرك الطلبا	سعي ليدرك نور العلم مجتهدا
وتلك موهبه تستوجب العجبا	ونال اعجاب اهل الفن قاطبة
صلب العقيدة فيما قال او كتب	ايمانه قد تجلی في ولايته
والصدق قد صار في اسعاده سببا	وحبه لبني الزهراء اسعده
في القبر ان هو عنا غاب واحتجبا	على الشفا اسمه والقلب موطنه
يوم الجزاء وله الفردوس قد وجبا	محمد و علی لیشفعان له
فقد (المدرس) بكي العلم والادبا	ارخت : ناعیه ابدی للملا شخبا



ترجمه اشعار عربی

در دیار اهل علم حادثه بس دردناک پدید آمد
و گانوں دانش از شدت مصیبت در اضطراب شد

و حوزه تدریس در غم و اندوه فـــــرو رفت
 به جهت فقدان کسی که بمنزله پدر برای طلاب بود
 خبر از مرگ نابغه می‌دهم که علوم و معارفش
 هردو قوم "عرب و عجم" را در بر گرفت
 گوشید و گوشش بسیار نمود تا نور علم را بیابد
 و در سعیش تلاش نمود تا اینکه به مطلوب رسید
 و تقدیر و تشویق همه اهل فن را بدست آورد
 که این خود درخور تقدیر و تشویق است
 ایمان و عقیده‌اش در دوستی به اهل بیت آشکار شد
 و در آنچه گفت و نوشت عقیده‌ای بس استوار داشت
 و دوستی و محبتش نسبت به اولاد زهراء (ع) او را نیکبخت ساخت
 و راستی سببی بسود در خوشبختی او
 اسمش بر لب و جاییش در قلوب
 اگرچه او در قبر از ما غایب و پنهان است
 "محمد و علی (ع)" در روز قیامت برای او شفاعت میکنند
 و برای او بهشت تعیین شده است
 تاریخ گذاشتم (وفا تشریح): خبر دهنده مرگش خون آشکار ساخت
 و فقدان "مدرس" علم و ادب را بر گریه انداخت



کتابخانه

کیهان فرهنگی- سال سوم، شماره ۷
مهرماه ۶۵، شماره پیاپی ۳۱

به یاد مرحوم مدرس افغانی مدرس ادبیات عرب



عراقی، مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آیت الله حکیم حضور یافت، و از آن بزرگان و نیز مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی اجازه اجتهاد و روایت گرفت. هنگامی که بر اثر ظلم بعثیان در سال ۱۳۵۴ از عراق به ایران بازگشت، آیت الله شهید محمد باقر صدر نیز، برای آن مرحوم اجازه روایت فرستاد.

آن مرحوم، مدتی در افغانستان از طرف مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی مشغول انجام وظیفه تبلیغ و تأسیس حوزه علمیه بود و به همین خاطر به مدرس افغانی مشهور گردید.

استاد، از مدرسین و متخصصین زبده علوم ادبیات عربی محسوب می شد و با احاطه و تسلطی که در نقد و بررسی آراء و نظریات دانشمندان صرف و نحو و لغت عربی داشت، این درس را بسیار عالی تدریس می نمود.

از میان تالیفات ذیقیمت آن مرحوم که در نجف اشرف و قم به چاپ رسیده است می توان کتب ذیل را نام برد:

- ۱- فضل المدرس فیما یرمز و یشار الیه فی المطول
- ۲- مکررات المدرس (شرح السیوطی)
- ۳- رفع الغاشیه من غوامض العاشیه
- ۴- الکلام المفید للمدرس والمستفید فی شرح الصمدیه
- ۵- الشواهد المنتخبه لکتاب السیوطی

از مرحوم مدرس افغانی بیش از هزار و پانصد نوار درباره دروس مختلف حوزوی نیز باقیمانده است. رحمه الله علیه رحمة واسعة

چهل روز پیش حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدعلی مشهور به مدرس افغانی به سوی باقی شتافت. آن فقید سعید به سال ۱۲۸۴ هجری شمسی

در روستای خاربید واقع در سرزمین کوهستانی جاغوری، اطراف غزنین دیده به جهان گشود. در کودکی به همراه پدرش به ایران آمد و در خراسان ساکن شد. مقدمات و سطوح را در مدرسه عباسقلیخان مشهد مقدس، در محضر اساتیدی همچون مرحوم شیخ علی پناه و ادیب نیشابوری دوم فرا گرفت. حدوداً نوزده ساله بود که عازم نجف اشرف شد و با مشکلات زیاد خود را به آنجا رساند. ابتدا، تحصیلات خود را نزد مرحوم شیخ محمد رشتی و شیخ بادکوبی ادامه داد و سپس در دروس خارج مرحوم میرزای نائینی، مرحوم شیخ محمدعلی کاظمینی خراسانی، مرحوم آقا ضیاء

طريق الثورة

TARIQ AL - THAWRA

العدد ٤٢

(محرم - صفر ١٤٠٧ هـ)

مجلة اسلامية ، سياسية

فكرية جامعة

ناطقة باسم

حركة الجماهير المسلمة -

العراق



المدرس الأفغاني في ذمة التاريخ

فقدت الحوزة العلمية علماً من الاعلام
وادبياً من الادباء المعاصرين .

ففي ليلة ٢١ من شهر ذي الحجة توفي
سماحة العلامة آية الله الشيخ محمد علي
المدرس الأفغاني (رضوان الله عليه) أئمة
نوبة قلبية في إحدى مستشفيات مدينة قم
المقدسة .

وفي اليوم الثاني شيع جنانه الطاهر
وسط جمع غفير من المؤمنين في مقدمتهم
كبار أساتذة حوزة قم العلمية وبعض آيات
الله العظام ، والمأت من تلامذته الى مثواه
الآخر .

موجز عن حياته :

ولد المدرس الأفغاني في أفغانستان بولاية
غزنه ، وبدأ دراسته الابتدائية في أوائل سني
عمره ، ثم هاجر وهو في شبابه الى النجف
الأشرف وتابع دراسته هناك في حوزتها
العلمية رغم بعض المشاكل التي واجهته
كالسكن والفقر .

الى جانب دراسته أخذ بتدريس
الأخريين وأصبح اسم المدرس علماً له من
كثرة ممارسته التدريس وبلغ مرتبة
الاجتهاد ، وحصل عليها من أربعة من كبار
الفقهاء .

تلمذ على يد سماحته آلاف الطلبة من
شقي الأقطار الاسلامية وتشهد بذلك
حوزات النجف - قم - مشهد .
اختطف في بغداد من قبل السلطات
البعثية ، وأدخل السجن وعذب فترة ٣
أشهر .

كما ناضل من أجل الدفاع عن الحرية
وحقوق الشعب المسلم المستضعف في
أفغانستان في عهد ظاهر شاه . وواصل
جهاده فكرياً ومعنوياً في سبيل تحرير
أفغانستان من الغزاة .

مؤلفاته : ألف العديد من الكتب
المطبوعة وغير المطبوعة وفي علوم مختلفة ،
النحو - المنطق - المعاني - البيان - وتفسير
القرآن الكريم ، كالمدرس الأفضل في شرح
المطول ، مكررات المدرس ، شرح
الصمدية ، الكلام المفيد للمدرس
والمستفيد .

الشهيد

اسلامية • سياسية • مستقلة • نصف شهرية

صاحب الامتياز

رئيس التحرير: صادق المهادي

مدير التحرير: مهدي المهادي

المؤلفات العامة: حسن يوسف

المسؤول الفني: محمد الصادق

العدد ١٧٥ - السنة التاسعة، الأربعاء ١٠ / صفر ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٦/١٠م



العلامة الأفغانى فى رحاب الله

■ ناضل ضد الملك (ظاهر شاه) حاكم أفغانستان الأسبق، حيث وضع تحت الإقامة الجبرية ثم هاجر للعراق. اعتقلته سلطات البحث العراقى رغم كبر سنه (٨٠ سنة) في طريق سامراء ولم تعلن عن اعتقاله لمدة ثلاثة أشهر، وتحت ضغط من مراجع النجف الأشرف تم تهجيده الى ايران حيث سكن مدينة قم المقدسة، واستمر يتابع تدريسه في الحوزة على رغم انه قد بلغ الثمانين من عمره. له مجموعة من المؤلفات القيمة المطبوعة في الدراسات اللغوية. وفي المنطق. آخر ما كتبه في (أعراب القرآن) حيث لم تمهله المنية لاكمالها. توفي على أثر النوبة القلبية في إحدى مستشفيات قم وشيع جثمانه الطاهر بحشد كبير من قبل جميع طبقات المجتمع وعلى الخصوص (علماء الدين) وعلى رأسهم مدرسو الجامعة العلمية، حيث ووري جثمانه الطاهر في مقبرة (علي بن جعفر) بقم. فالسلام عليه يوم ولد، ويوم هاجر وهجر. ويوم يبعث حيا

■ هذا الأسبوع تمر نكوى أربعينية وفاة العلامة الحجة الشيخ محمد علي الأفغانى المعروف بـ (المدرس) فخسرت بفقد الحوزة العلمية علما من الأعلام وفخرا من مفاخرها فلقد كان مثال التواضع والإخلاص، محبوبا لدى جميع طلاب الحوزات الدينية التي عرفته مدرسا بارعا لمدة نصف قرن من الزمان في كل من النجف الأشرف ومدينة قم المقدسة. شهدت مدينة (غزنة) العاصمة الصابرة في أفغانستان المحتل ولأنته، ثم هاجر الى مدينة خراسان ثم انتقل الى (النجف الأشرف) بالعراق، ولقد تابع دراسته فيها حتى وصل الى درجة الاجتهاد والفقه، ثم تخصص في «العلوم العربية» وأصبح من أشهر مدرسيها حتى ناع صيته ووثاق جميع المدرسين في هذه المادة التي تضم فروع النحو والصرف والبلاغة. ولم يكن يقتصر على تدريس العربية، بل كان يدرس الأصول (أصول الفقه)، و (علم المنطق) وكذلك. ولقد تربي على يده الوف الطلبة في كل من جامعة النجف وقم.

مدرس افغانی در چکا د تاریخ

مجله "طریق الثورة" (راه انقلاب)
شماره ۴۲ محرم و صفر ۱۴۰۷ ارگان
جنش مردم مسلمان عراق .

حوزه علمیه ، یکی از بزرگان و ادیبان معاصر را از دست داد ، در شب ۲۱ ماه ذی الحجه (۱۴۰۶ هـ) حضرت علامه آیة الله شیخ محمد علی مدرس افغانی رضوان الله علیه در اثر سکتہ قلبی در یکی از بیمارستانهای شهر مقدس قم ، درگذشت و در روز دوم پیکر پاکش در میان انبوهی از مؤمنین و اساتید بزرگ حوزه علمیه قم و بعضی از آیات عظام و صدها نفر از شاگردانش ، بسوی آرامگاهش تشییع گردید .

مختصری از بیوگرافی او :

مدرس افغانی در ولایت (استان) غزنی بدنیا آمد ، در سالهای نخست عمرش ، درس ابتدائی را آغاز کرد و سپس در جوانی بسوی نجف اشرف هجرت نمود و در حوزه علمیه نجف علی رغم مشکلاتی که رویارویش بود همچون مسکن و فقر ، تحصیلاتش را ادامه داد و در کنار درس خواندن

به تدریس پرداخت و بخاطر کثرت تدریس و زیاددرس گفتن، نام مدرس، علم او گشت و بعدهم به مرتبه اجتهاد رسید و از چهارنفر از فقهای بزرگ، این درجه را دریافت نمود. زبردست حضرتش، هزاران طلبه از کشورهای مختلف اسلامی، شاگردی نمودند و حوزات نجف و قم و مشهد گواه این سخن است. در بغداد توسط مقامات رژیم بعث ربوده شده و زندانی گردید و بمدت سه‌ماه شکنجه گشت و همچنین در دوران ظاهرشاه برای دفاع از آزادی و حقوق ملت مسلمان مستضعف افغانستان مبارزه نمود و جهادش را از نظر فکری و معنوی در راه رهائی افغانستان از چنگ مهاجمان و اشغالگران ادامه داد.

تالیفات او:

او کتابهای متعدد چاپ شده و ناچاپ در علوم مختلف نحو- منطق - معانی - بیان و تفسیر قرآن کریم تالیف نموده است، همچون المدرس الافضل فی شرح المطول، مکررات المدرس، شرح صمدیه الکلام- المفید للمدرس والمستفید.

علامه مدرس در محضر خدا

مجله "الشهید" شماره ۱۷۵

سال نهم ۱۰ صفر ۱۴۰۷ هجری

در این هفته ، چهلمین روز درگذشت علامه و حجت شیخ محمد علی افغانی معروف به مدرس ، سپری می شود که حوزه علمیه با فقدان او یکی از بزرگان و مفاخر خود را از دست داد ، او الگوی تواضع و اخلاص و پیش همه طلاب حوزات دینی محبوب بود ، حوزاتی که او را برای بیش از نیم قرن بعنوان یک استاد ماهر در نجف و قم می شناخت . شهر پایدار و مقاوم غزنی در افغانستان اشغالی ، محل ولادت او بود و سپس به خراسان هجرت کرده و از آنجا به نجف اشرف در عراق منتقل شد . تحصیلاتش را در آنجا ادامه داد تا آنجا که بدرجه اجتهاد و فقاہت رسید و سپس در "علوم عربی" تخصص یافت و از مشهورترین مدرسین این رشته گردید و نام و آوازش از همه مدرسین این رشته که نحو و صرف و بلاغت را شامل می شود ، بالا گرفت . البته او تنها به تدریس علوم عربی اکتفا نمی کرد بلکه اصول فقه و علم منطق را نیز تدریس می نمود و بدست او هزاران طلبه در هریک از دو دانشگاه نجف و قم تربیت شده

است .

برضد رژیم ظاهرشاه در افغانستان مبارزه نمود و در وضعیت "اقامت جبری" قرار گرفت و پس از آن به عراق هجرت نمود ، مقامات بعثی عراق نیز علی‌رغم کهنسالی‌اش (۸۰ ساله) در مسیر سامرا وی را بازداشت نمودند و تا سه‌ماه خبر بازداشتش را اعلان نکردند او با اینکه ۸۰ ساله شده بود همچنان تدریس درحوزه را ادامه می‌داد .

ایشان مجموعه‌ای از تالیفات ارزشمند چاپ شده دارد در رشته‌های لغوی و منطقی و آخرین اثرش " اعراب القرآن " است که مرگ مجال اِکمال آنرا نداد و در اثر یک سکنه قلبی در یکی از بیمارستانهای قم درگذشت و پیکر پاکش در میان جمع زیادی از همه طبقات جامعه مخصوصا علما و مدرّسین حوزه علمیه تشییع شده و در مقبره علی بن جعفر در قم ب خاک سپرده شد .

فالسلام علیه یوم ولد و یوم هاجر و یوم یبعث حیا .

۱۵۶ استاد مدرس افغانی

ماهنامه "الجواد" شهر
بنارس هندوستان

... صبح ۲۲ ذی الحجه هنگامی که این خبر غم انگیز و اندوهناک را پخش کردند که معلم شفیق ، استاد الاساتید حضرت حجت الاسلام - والمسلمین شیخ محمد علی مدرس افغانی که هفتاد سال تشنگان علوم اهل البیت را در حوزه های علمیه نجف ، قم و مشهد سیراب کرد به لقاء الله پیوست ، هرچشمی گریان و گویا بر هر زبانی این انشاء امام زمان (ع) که حضرتش در مرگ مرحوم شیخ مفید ایراد فرمودند جاری بود :

لا صوت الناعی بفقدک انه یوم علی آل الرسول عظیم

رحلت اسفناک استاد مدرس افغانی منتهی به یک فرد نیست بلکه منجر به یک عهد و یک قرن می باشد و از زندگی پربار ایشان بود که خیلی از مسائل پیچیده حل و وباز می گشت .

ایشان یک شخصیت کثیرالمطالعه ، وسیع النظر ، فقیه ، مجتهد و مستنبط بود . زحمتهای زیاد و بسیار سخت ایشان در میدان علمی ، خیلی از مسائل دقیق و پیچیده را حل و آسان کرده بود . در این عصر قحط -

الرجال، حوزه علمیه مقدسه قم دارای این چنین اساتیدیست که شجر علمی‌شان برای کسی پوشیده نیست. اما باوجود آن اساتید برجسته، هیچ کس برای تدریس "قوانین‌الاصول" مرحوم قمی در خودش باسانی جرات بخرج نمی‌داد و بقول استاد عظیم‌القدر شیخ علی پناه اشتهاردی الان برای قوانین نگوینده داریم و نه شنونده اما با وجود این، استاد مدرس افغانی تنها مردی بود که رموز و نکته‌های بسیار دقیق قوانین را واضح بیان می‌فرمود که جای هیچ‌گونه ابهامی باقی نمی‌ماند.

مرحوم مدرس در رابطه با تدریس، شخصیت تک و منفرد بود. ایشان در درس‌شان همیشه براین امر متعهد بودند که درس را بگونه‌ای بیان نمایند که طلبه کم‌استعداد هم بتواند مطلب را خوب درک کند، لذا ایشان بحث را بطرق مختلف طرح می‌کرد. و عموماً در حوزه‌های علمیه استادان درجه یک برای حفظ مقام علمی‌شان کتابهای ابتدائی را تدریس نمی‌کنند اما مرحوم مدرس بدون هیچ‌گونه توجه به این‌گونه مسائل همه کتابها را تدریس می‌کرد. همین پارسال بود که ایشان هم "امثله" را می‌گفت و هم "مغنی" و هم "قوانین" را.

اگرچه مرحوم مدرس در اکثر علوم دست‌رسی کافی داشت اما در نحو و صرف و معانی و بیان متخصص بودند.

استاد مدرس در قرن حاضر در ادبیات عرب صاحب‌نظر بود و حتی علمای "جامع‌الازهر" مصر هم به مقام والای علمی ایشان معترفند.

مرحوم مدرس اعلی‌الله مقام تفسیر ادبی قرآن نوشتند و از حضرت آیة‌الله العظمی گلپایگانی خواهش نمودند که تقریظی برای آن بنویسند که حضرت آیة‌الله از نوشتن آن سرباز زدند و فرمودند که شما خود در این فن امام هستید. و همین یک جمله از یک مرجع تقلید برای بیان برتری علمی ایشان کافی است.

مرحوم مدرس افغانی با مرجع تشیع حضرت آیة الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی دام ظلّه هم درس و هم مباحثه بود. از تصنیفات ایشان مثلاً شرح مغنی، شرح سیوطی و شرح صمدیه در بین هزاران نفر طالب مورد استفاده است.

افسوس که آن مهر تابناک و درخشنده علم در سن ۹۲ سالگی در مغرب قبر برای همیشه غروب کرد. مؤسسه "الجواد" این فقدان عظیم را به پیشگاه حضرت بقیه الله الاعظم و شاگرد گرانقدر آن مرحوم حضرت شمیم المله دام ظلّه الشریف تسلیت عرض می‌کند.

ربنا لا نعلم من الاخیرا.

اِنَّا لِلّٰهٖ وَاِنَّا اِلَيْهٖ رَاجِعُونَ

اعلامیه مشترک احزاب
و سازمانهای اسلامی

اِذَا مَا تِلْكَ الْعَالَمِ تِلْكَ فِي الْإِسْلَامِ تِلْكَ لَإِيْسِدْهَا شَيْئِي
با کمال تأسف و تأثر رحلت عالم جلیل‌القدر حضرت آیت‌الله
حاج شیخ محمد علی مدرس معروف به مدرس افغانی طاب ثراه را که بیش
از شصت سال عمر شریف و بابرکتش را در حوزه‌های علمیه نجف اشرف ،
قم و مشهد مقدس و افغانستان در تعلیم و تربیت طلاب سپری کرد ، وبا
تحویل صدها شاگرد فاضل و برجسته خدمت بزرگی به جامعه اسلامی
و حوزه‌های علمیه نمود به اطلاع عموم می‌رساند .

احزاب و سازمانهای اسلامی افغانستان این ضایعه بزرگ را به
پیشگاه ولی‌عصر (عج) و امام امت و مراجع عظام و حوزه‌های علمیه و ملت
شهیدپرور افغانستان مخصوصاً خانواده محترم ایشان تسلیت گفته و بهمین
مناسبت مجلس بزرگداشتی جهت تجلیل از مقام علم و فقاہت برگزار
می‌نمایند .

از مراجع ، علمای اعلام ، مدرسین ، اساتید ، طلاب حوزه علمیه
مشهد مقدس و سایر برادران مسلمان بویژه مهاجرین افغانی تقاضای شود

که با شرکت در این مجلس زحمات دهها سال آن مرحوم را در راه اسلام
ارج نهاده روحش را شاد و تسلی خاطر بازماندگان را فراهم نمایند...

- ۱- سازمان اسلامی رعد.
- ۲- سازمان اسلامی پاسداران جهاد اسلامی
- ۳- سازمان نصر
- ۴- مجمع آموزشی پیروان ولایت فقیه
- ۵- جبهه متحد
- ۶- حزب الله افغانستان
- ۷- حرکت اسلامی افغانستان
- ۸- نیروی اسلامی افغانستان
- ۹- نهضت اسلامی افغانستان.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ونشهد صلواته وتحياته على خير البرية والاولين والآخرين
 محمد وآله الطاهرين واللعنة اللعنة على اعدائهم جميعين ابد الابدين
 فان حجاب العالم الفاضل والمهذب الفاضل الصفي للعلم والدين على
 دهر ما يشهد من صروف عمره في قصير السنين اشرقت به اجافا فاحصا محمدا
 وحضره عند جماعته من العلماء الاعلام حضور نفهم وتبرروا بغير كبر له مرتبة من الله
 وبه الثقة والاعتماد وهو مجاز مجاز في ما جاز ان يصديه المجتهدون وله
 على جميع ما صبح لي روليه فخر في المقررة المنتهية الى ارباب المهتمين
 ولوميه بادعائه به شايخي الكرام وساترته نظام من سلوك طريق الهدى
 والرحاء ان لا ينال في فصح الالح الدعوات ١١ ج ١ ١٢
 لا يخرج على العالم الا اسنان



کتابخانه مجلس شورای ملی
 تهران

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا
 ابي القاسم محمد بن عبد الله خاتم النبيين وعلما وصيانه الامم
 الاثنى عشر المصيرين من الآن الى قيام يوم الدين وبعد
 فان الشيخ الفاضل الكامل ابا المكارم القضاة
 المحقق المدقق والمعلم الاسنان القاضى والمصنف المماثل
 الثقات السيد الصفي الرضى مولانا الشيخ محمد علي المدرّس الانقضى
 النجاشي السابك افاضاته التي يشهد بها ايضا بنفسه في
 شرح السوطي والصدوق والمطول وغيرهما ومع جملة الاجازات
 اسانيد قد استبحر في الرواية عن السادة الاجاويد اعلى
 الاسناد قباصد الاجابة واجرة او يروى جميع ما صحت له
 روايته عن كل من جملة العلماء النوري المتوفى في سنة (١٣٢٠)
 بطريق الخليل مسطوف في خاتمة السند والمستخرج في مواقع الخرم
 فلم يبق عنه بل ذلك الطريق لم يشأ راجع الرجاء منه يذكر
 بالتفصيل واما المسمى الفاضل محمد بن بابا بزرگ الطهراني حرمه
 الميراث فكيفني العانة في الخلف في سنة ٢٥ شعبان ١٣٨٨

بسم الله الرحمن الرحيم
 والمحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سادة الخلق ومصابيح
 الحق محمد وآله الطيبين الطاهرين
 وبعد فان من رواة آثار اهل بيت العصمة والمناقب معلومهم
 جناب العالم الصفي حجة الاسلام والمسلمين الشيخ محمد علي المدرس
 واست بركانه وقد استجازني تبركاً بالدخول في سلسلة الرواة ولم
 يكن لي بدت اجابته تقدير المقامه العلي وجوده التدريسه المستورة
 للطلاب المحققين خلال مدة طويلة فاجزت لدان يدعي عن جيع
 ما صحت روايته عن شيخي في الرواية ابن العم آية الله السيد علي الحسين
 شرف الدين قدس الله سره الشريف عن من يجه بطقهم المتصلة
 الى ارباب جيع الكتب والمصنفات لعلمائ الدار في الحديث و
 الفقه والتفسير والكلام وغيرها ولا سيما الكتب الاربعة التي هي
 في شهرتها وقلعية انتبط الى مؤلفيها كاشي. وادويه
 رامت بركانه بها اوصاف به شاي من سلاسل بين الاحياء الذي
 لا يزل ملكه عن الصدقات وواحدة المجهود في شرح علوم اهل البيت
 عليهم الصلاة والسلام ونقل آثارهم الطاهرة والسلام عليه ورحم الله
 وبركانه

شهر رمضان المبارك ١٣٩٩ هـ محمد باقر الصدر



عالمی
وضع فن

ج-ن

وضع فعلی خوفاهای علمی افغانستان

"افغانستان کهن و تاریخی اشغال شد
و بدینسان قلب آسای گبیر، خونین
و بام بلند دنیا در خون طپید".

با اندک سیری در تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سرزمین کهن و باستانی مان و با مطالعه چهره زیبا و درخشان آن در موزه تاریخ تمدن بشری، بوضوح تمام به اهمیت موقعیت تاریخی و علمی "خراسان بزرگ" پی می‌بریم. که البته این سخن، ادعای میان‌خالی نشات یافته از احساسات خشک و بی‌روح وطن‌پرستانه و ملی‌گرایانه نبوده و نیست که ما بدور از این بینش‌ها، رهیده از این مرزها و آزاد از این قیدها و بندها هستیم و سخت معتقد به "جهان‌وطنی اسلام" می‌باشیم ولی بمنظور روشن‌ساختن بحثی که در پیش داریم ناگزیر از مطرح نمودن این واقعیت تاریخی گردیدیم هرچند که گذشته از این، بررسی گذشته و سوابق تاریخی، حق هرملتی است و هیچ‌گونه خط و ربطی به نژادگرایی و ملی‌گرایی ندارد.

وقتی که ما بدون عصبیت‌های کور و جاهلانه و بدور از افکار و

اندیشه‌های تنگ‌نظرانه ناسیونالیستی و وطن‌گرایی و از دیده‌بانی واقعیت تاریخی و با دیده کاملاً علمی و تحقیقی و به حیث یک محقق آزاد و درست‌اندیش به تحقیق و پژوهش در اوضاع و احوال گذشته و سابقه طولانی تاریخ کشورمان می‌نشینیم و بر روی گنجینه‌های فرهنگی و تمدن انسانی افغانستان تاریخی مطالعه عالمانه و متحققانه به عمل می‌آوریم و سیمای آن را در آئینه تاریخ بتماشا می‌گیریم بخوبی در می‌یابیم که: "جامعه ما جامعه‌ایست تاریخی و باستانی با قدمت و سبقت ۲۲ هزاره ساله که در حدود ۲۵ هزار سال پیش از تاریخ میلاد با تمدن بسیار درخشان آسیائی خود می‌زیسته است و خواستگاه و پرورش‌گاه اندیشه‌ها و نبوغ‌های سرشاری چون زرتشت و بودا و ... و مدنیت‌های همانند اوستائی، بودائی، برهمنی متدائی، مانوی و ... بوده است" ۱ و در دو الی سه هزار سال قبل از میلاد دارای تمدن نسبتاً پیشرفته بوده که در تاریخ از آن بنام یکی از قدیمی‌ترین کانونهای تمدن بشری یاد گردیده و بقول مورخ معروف انگلیسی مستر "تاینبی" "افغانستان کانون تشعشع فرهنگها، مدنیت‌ها و افکار بوده است" ۲.

"در قرن ششم میلاد، همزمان با ظهور و گسترش فرهنگ نوخیز و آزادی بخش اسلامی که از سراسر سواحل دریای مدیترانه تا متن جامعه آسیائی ما خود را پیش کشانده بود، دوران جدیدی از حیات و تمدن ملت ما آغاز گردید، کلیه مدنیت‌ها و دیانت‌های گذشته در مغناطیس و چهارچوب فرهنگ و ایمان نوظهور اسلامی جذب و ذوب گردیدند و مردم ما از آن پس حیات‌شان را در خط هدایت گرایانه دیانت نوین اسلامی به رشد

۱- پیام مستضعفین شماره ۶۲ ص ۳۷.

۲- تاریخ افغانستان بعد از اسلام عبدالحی جیبی ص ۷۲۴.

و تکامل نشستند...

در بستر تفکر و فرهنگ نوین اسلامی انسانهای مسلمان با اندیشه‌های عظیم علمی و فرهنگی تولد و درخششی تازه یافته چونان گل‌های بهاری سرکشیدند بگونه‌ای که کسان بسیاری، مدنیت نو در پرتو معنویت نو را در گستره جامعه تاریخی ما پی‌ریختند و با خلق هزاران اثر علمی - فرهنگی در رشته‌های گوناگون فقه، فلسفه، حدیث، هنر، ادبیات، عرفان، تاریخ، تفسیر، طب، ریاضی، جغرافیا، نجوم و... خراسان را براستی "مطلع الشمس" و کانون داغ اندیشه‌ها ساختند و درخشنده‌ترین تمدن اسلامی را در این بخش از جامعه انسانی آنروز به باروری و رشد پرداختند...

(وشما بخشی از تاریخ ادبیات آن را همراه با ادیبان در مقاله "ما و ادبیات عرب" مطالعه نمودید...).

ملت تاریخی ما که با پشت سرکردن دهها و صدها عوامل تهدید - کننده و بازدارنده تکامل تاریخی همچنان درخشنده و سرافراز گردن کشیده و تا این مرحله از زندگی، موجودیت تمدن و حیات فرهنگی و معنوی خود را حفظ داشته بود، می‌رفت تا در پرتو هدایت فرهنگ پویای اسلام و با طلایه‌داری تمدن اسلامی، خود را ماندگار همیشه روزگار و ملت مثال‌زدنی تاریخ بشری بسازد که به‌ناگهان با آفت مرگبار و فاجعه‌آمیز تجاوز "چنگیز" روبرو گردید.

تجاوز و هجوم وحشیانه چنگیزیان در قرن ۱۳ میلادی (هفتم هجری) که بسان تندباد طوفانی‌ای از مغولستان آغاز و بسوی دیگر سرزمین‌های آسیائی بسرعت گسترش یافت و تا بغداد پیش روی نمود. زیان‌بارترین تهاجم نظامی‌ای بود که تاریخ تمدن بشریت بخصوص در آسیا بخود دیده بود و اثرات ویرانگرانه آن بویژه بر روی فرهنگ با سابقه

افغانستان آنروز سخت زیان‌بار و گران تمام شد. و یکی از تفاوت‌های عمده و اساسی حضور لشکریان چنگیز در جامعه آنروز با دیگر سرزمینهای زیر سلطه ایشان در همین نکته است که اینان علاوه بر قتل عام وحشیانه نفوس و غارت اموال، فرهنگ و منابع فرهنگی مردم ما را بکلی به نابودی کشیده درهم کوبیدند... و دلیل آن هم چنانکه تاریخ‌نویسان گفته‌اند حضور خود چنگیز بحیث فرمانده کل بوده است و لذا با قساوت و بیرحمی تمام عمل نموده و با سرمایه‌های مادی و معنوی ما غارت‌گرانه برخورد نمودند...

و ما می‌توانیم در یک چشم‌انداز کلی زیان‌های فرهنگی این تجاوز را در جامعه آنروز ما این چنین خلاصه ترسیم نمائیم:

- ۱- قتل عام و کشتار اکثریت قریب به اتفاق مردم...
- ۲- تخریب تمامی شهرها همراه با حوزه‌های علمی و فرهنگی از قبیل مدارس و کتابخانه‌ها و ویرانی اماکن باستانی و آثار هنری - اعتقادی...
- ۳- آتش زدن همه کتاب‌ها و مواریث فرهنگی...
- ۴- سربردن علماء و اندیشمندان...
- ۵- فرار نمودن دانشمندی که از این قتل عام زنده بیرون آمده بودند بخارج از مرزها...
- ۶- ...

و بدین ترتیب دست‌آوردها و تمدن درخشان با بیست‌هزار سال سابقه ملت تاریخی‌ای این چنین وحشیانه و جاهلانه یکجا در آتش کین و جهل قوم جاهل دور از تمدن به خاکستر تبدیل گردیده خلاء عظیم فرهنگی بوجود آمد و آینده را بکلی از گذشته جدا ساخت. و از آن پس نه میراث و سندی برجای ماند تا شاهد گذشته افتخارآمیز و نبوغ و سهم

عظیم مردم ما در ساختن تمدن بشری باشد و نه کسی بر جای ماند تا احیاگر و بیادآورنده و مدافع موارث و افتخارات گذشته گردد و اگر در دل دره‌ها و دامنه کوه‌های دوردست و دورافتاده از چشم چنگیزیان نسلی و انسانی باقی ماند و یا انسانهای پنهان شده در زیر خاک‌ها سربرکشیدند بیشتر برای بقا و حفظ حیات فیزیکی خود در تلاش بودند تا در جهت احیای فرهنگ و بازسازی شخصیت تاریخی پامال شده خود در زیر سم اسبان تجاوزگران!

و اگر می‌بینید که ما امروز از قافله بزرگ تمدن بشری عقب افتادیم و ملت ناشناخته و یا انکار شده در تاریخ مانده‌ایم (واز آن همه درخشش و عظمت فرهنگی که ادعا کردیم و بعضا هم در جای جای این "یادنامه" خواندید اثری و خبری نیست) بدلیل همین پیشآمد سیاه تاریخی است و کمترین اثر فرهنگی تجاوز نیز همین است...

دردمندانتر اینکه دیگران هم از این پیشآمد زیان‌بار تاریخی برای ما، سوءاستفاده کرده ناجوانانه بشکل دیگری بر تمدن و هویت تاریخی ما تاختند و آن اینکه علماء و متفکران نامی ما را رندانه بخود چسبانده و با انکار سابقه و اصالت تاریخی ما را ملت عقب مانده و نوظهور زائده تضاد و تفاهم سیاسی دوا بر قدرت نظامی در قرن ۱۹ معرفی کردند که موجودیتمان ارفاق شده از طرف قدرت‌های چپاولگر دنیا و صدقه‌سر روس و انگلیس است!!

پس از این فاجعه و اثرات مرکب فرهنگی آن که هرگونه ارتباط و تماس با گذشته بکلی قطع گردیده بود، مردم ما در حقیقت زندگی را از صفر شروع و تاریخ را از نو آغاز کردند و لنگان، لنگان در بستر تاریخ پیش خزیدند و دیگر هرگز بمانند گذشته‌های خود قامت راست نکردند و طبیعی هم بود که به این آسانی‌ها نتوانند قد اندازند زیرا که پاهایش

را بکلی بریده بودند و این چنین شد که در تاریخ نیز انکار گردید!!
 بخصوص که در همان خیز اول بازهم با تجاوز دیگر از سوی نواده جنگیز
 بنام " تیمور لنگ " روبرو گردیده زخم کاری دیگری بر پیکر نیمه‌جان
 و خون‌آلودشان وارد آمد و بدین وسیله کار ناتمام چنگیز بکلی تمام گردید.
 هرچند که بازهم مردم ما در پرتو ایمان پرتحرک و حیات‌آفرین
 اسلامی و با کمک نبوغ تاریخی خود از پای ننشسته افتان و خیزان به
 بازسازی و حیات دوباره جامعه و فرهنگشان برخاستند و آهسته، آهسته
 سرانجام یک نیم قامتی راست کرده و یک نیم تاریخی ساختند... (که
 در این راستا بحیث نمونه، فعالیت‌های فرهنگی و زحمات علمی " ملا -
 سعدالدین تفتازانی " و " عبدالرحمان جامی " که هردو پس از این تجاوز
 در جامعه ما بوجود آمده بودند، قابل توجه است و هم اینان بودند که
 در سهم و بخش خود اندک مرمت و بازسازی‌ای در بنای خراب گردیده
 فرهنگ و علوم اسلامی جامعه ما بوجود آوردند و با خلق آثارشان بخشی
 از علوم را دوباره احیا ساخته به مردم ما برگرداندند که باز شما بیوگرافی
 و اسامی آثارشان را در مقاله " ما و ادبیات عرب " ملاحظه فرمودید).
 هنوز زخم ضربت شمشیر مهاجمان گذشته التیام نیافته بود که باز
 هم فاجعه جدیدی آغاز گردید و این بار در قرن ۱۹ میلادی انگلیس‌های
 استعمارگر بر موجودیت ما تاختن انداختند و هست و بود مردم ما را مورد
 تهدید جدی قرار دادند که بدلیل مقاومت‌های غازیانه و پیروزمندانانه
 مردم ما و عدم موفقیت و گسترش این تجاوز، دست‌آوردهای جدید مردم
 در سایه استقلال سیاسی‌شان تا حدودی محفوظ ماند ولی اثرات تخریبی
 و منفی آن در جلوگیری از رشد و اعتلای فرهنگ ما تا هنوز نیز قابل انکار
 نیست، زیرا که انگلیسزاده‌های برجای مانده حاکم بر افغانستان با خدمت
 به باداران استعماری خود از طریق گسترش جهل، اشاعه فحشاء، ایجاد

خفقان و سانسور، توسعه فقر عمومی و ... مانع شدید رشد فکری و فرهنگی گردیدند بگونه‌ای که از گذشته‌ها دفاع نگردید و شناسانده نشد و آینده نو هم خلق و ساخت نشد و تمام تلاش‌های مردم ما صرف این گردید که از فلق صبح‌گاهان تا شفق شامگاهان قوت لایموتی بدست بیاورند و سرانجام هم آن شد که می‌بینیم ...^۱.

و این خط سیر ارتجاعی و انحطاط فرهنگی کشور در "ظال السلاطین" جور و جهل و جمود گماشته شده از سوی استعمار همچنان ادامه داشت تا در این اواخر، نوبت غارت و چپاول و تاخت و تاز طاغفه "محمد زائی" ها رسید و آنها نیز بنوبه سهم خود نا مردانه و با تمام قدرت بنیاد فرهنگی کشور ما را درهم کوبیدند و مردم ما را در زنجیر جهالت به اسارت کشیدند و با این عمل خود کارنا تمام اسلاف شان چون چنگیز خان و دیگر قداره‌بندان متجاوز به فرهنگ ما را به تمام و فراجا مرساندند ... این قوم نادان و ظالم بقدری وحشیگری کردند و آن چنان جنایت و خیانت آفریدند و بگوید "علامه بلخی" در حق مردم آنقدر "عناد" ورزیدند که دست کمی از وحشیان گذشته نداشت و شرح و بسط همگی آنها مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود و ما از تشریح و توضیح آنها در این "مقال" معذوریم و فقط همین مقدار می‌توانیم بگوئیم که ارمغان و رفاه آورد دوران حاکمیت سیاه و تقریباً طولانی‌ای محمد زائی‌ها برای ملت ما ستم بود و تباهی، فقر بود و نادانی و تنهایی چیزی که در عهد آنان رونق نداشت بازار علم، فرهنگ، هنر و اندیشه بود و همه اینها در چهارمیخ کشیده شده بودند و دارندگان آنان در چهار دیوار به بند رفته بودند ... و اینان یکبار دیگر تاریخ و مردم ما را به قهقرا و عقب نگه داشتند!

وجه غیر منصفانه است مداحی‌های چاپلوسانه جیره‌خواران خانم

زاد و کج فه‌مان متملق-که سمبل-جنایت این-خاندان را!-حضرت دانش دوست و علم‌گستر "خطاب می‌کرده‌اند!!

در این پسانا و اواخر حکومت "ظاهرشاه" در اثر تب و تلاش‌ها و رشد و گسترش مبارزات ضد استبدادی آزادیخواهانه، بچه‌های مسلمان، فضای محیط و جو تنفس تا حدودی باز و آزاد گشته بود و مردم ما پس از تحمل و گذراندن دوران طولانی و کشنده، زمستان ستم و سکوت، جهل و اختناق و سپری نمودن زمان بیداد و خودکامگی خودکامان می‌رفت تا بار دیگر بر چکاد تاریخ تمدن بشری بدرخشند و هویت تاریخی و فرهنگی گذشته و پایمال‌شده‌شان را باز یابند و نام و حیثیت فراموش شده "خراسان" را اعاده سازند...

حرکت‌های فکری و فرهنگی نرمک، نرمک آغاز گردیده و کم‌کم دامنه آن گسترش می‌یافت و آثاری هم در زمینه خلق گردیده بود و در این میان مدارس قدیمه و علوم دینی در پرتو و فروغ اسلام جایگاه ویژه و نقشی برجسته داشت که بخاطر روح و معنویت پویای اسلامی‌شان ارتباط عمیق و تنگاتنگ‌شان با فرهنگ و علوم و تاریخ اسلامی جامعه ما زمینه و موجب امید حیات دوباره تاریخ و فرهنگ گردیده بودند و هم در این راه شخصیت‌های برجسته و ممتاز علمی‌ای را نیز تقدیم داشته بودند که با کل هویت و موجودیت فرهنگی‌شان در این حوزه ساخته شده بود و با اساس و خمیرمایه آن در این جاه شکل گرفته، پخته گردیده بود بطوریکه این بخش در مقیاس با مکتب‌های علوم جدید و تازه تاسیس از بازدهی خوبی برخوردار بودند چه، مدارس جدید و مکتب‌ها بدلیل ناب‌نبودن-شان و نفوذ فوق‌العاده زیاد و وسیع استعمار در حیات‌شان اولاً بازدهی چندانی نداشتند ثانیاً زمینه‌های فعالیت و فراگیری‌شان محدود بود و ثالثاً همان عده کمی هم که بیرون می‌آمدند بدلیلی که اشاره کردیم با روح

حاکم بر جامعه و مردم، عنعنات و کلتور، فرهنگ و تاریخ ما بکلی بریده و بیگانه بودند و در نتیجه و نهایت نه برای جامعه و مردم و تاریخ ما که در خدمت استعمار بودند و جاده صاف کن امپریالیسم می گشتند و موجب و عامل نابودی و تخریب بیشتر از پیش وطن می شدند! چنانکه در عمل نیز دیدیم و داریم تجربه می کنیم...!!

و لذا بود که از نظر روانشناسی و جامعه شناسی مردم و جامعه ما، حوزه های علوم دینیّه پایگاه های قابل اطمینانی بحساب می آمدند و بجهه های خود را برای فراگیری دانش، بیشتر و از روی میل به این مراکز اعزام می داشتند که براستی هم اینان در عمل نشان دادماند که پاسدار و سنگردار مرزهای ایدئولوژیک، تاریخ، علوم، جغرافیا و وطن هستند و هم در مقیاس با جامعه خود ما از رونق و گرمی برخوردار بودند... در اکثر شهرها و نیز در بسیاری مناطق و قصبات، حوزه و مدارس دینی بصورت زنده و فعال وجود داشت که طالبان علم بسیاری در آنان مشغول و سرگرم تحصیل بودند. و اینک که گردوغبار غربت و مظلومیت بر قامت استوار و بلند مساجد و مدارس ما نشسته و محصلین آنان چونان پرستوهای مهاجر یا در آشیان سنگر رزم و جهاد خزیدماند، یا در قفس ظلم، در بند کشیده شده اند و یا در آسمان شهادت و هجرت پراکنده اند جا داشت که یاد و نام بلند تمامی شان را بطور وسیع و جامع بیادها و دیدها می کشاندیم ولی افسوس که اطلاعات و امکانات اندک ما اجازه چنین کاری را عجالتا بما نداد تا در آینده چه پیش آید.

"بهر ترتیب مردم ضربت خورده ما از تجاوز تجاوزگران قدیم و استعمارچیان عصر جدید و در زیر فشارهای سخت شکننده و بازدارنده نوکران آنان، تنها دل خوش به گذشته تاریخی و امیدوار به آینده آباد و درخشان شان، افتان و خیزان همچنان به پیش می راندند که به ناگهان

فاجعه تازه و هجوم جدیدی بر هست و بودشان تاختن انداخت و این بار چنگیززادگان وحشی سرکشیده از مسکو و تربیت یافته‌گان مکتب کشتار و خفقان مارکسیسم - لنینیسم در شبانگاه " ۶ جدی " ۱۳۵۸ مرزهای میهن ما را در نورددیده و با تکنیک‌های پیشرفته باصطلاح تمدن عصر جدید! و درسایه ایدئولوژی باصطلاح مترقی طبقه کارگر! در جنگ با مردم و تمدن کهن ما باز پیش خزیدند با این تفاوت با تجاوزگران گذشته که این بار این تهاجم صرفا یک تجاوز ساده نظامی نبوده و نیست بلکه یک تهاجم وسیع فرهنگی بمنظور استقرار مارکسیسم - لنینیسم نیزمی باشد... و در مقابل این تجاوز و تهاجم وسیع و همه‌جانبه روسها ، ملت جنگاور و بلندآوازه ما چونان نی‌قامت انداختند و با درخشش هشت - ساله‌شان در میدانهای رزم و ستیز بی‌امان شکست سختی به ملتتاریسم - مارکسیسم روس وارد آورده مانع اجرای پلان‌های استعماری روسیه در جامعه ما گشته نگذاشتند که تزارهای نوچرخ و بدنام به رو یاهای همیشگی‌شان رسیده و زندانی بر زندان بزرگ ملت‌ها افزوده نمایند و بدین ترتیب تاریخ بگونه دیگر رقم خورد ولی باوجود همه شکست‌هایی که بر مهاجمان روسی وارد آمده و پیروزی‌هایی که به ملت ما دست داده است (و دشمن خود به این شکست‌ها و پیروزی‌ها اعتراف دارد) به یقین که این تهاجم سنگین روسها زبان‌های سنگین و جبران‌ناپذیری را در زمینه‌های مختلف انسانی و مادی و معنوی کشور ما وارد آورده است که از جمله آنها همین زبان‌های فرهنگی است که بر فرهنگ و مسائل فرهنگی ما وارد ساختماست که حال ما را با گذشته و امروز ما را از فردای ما جدا می‌سازد و ما می‌توانیم در یک نگرش کلی اثرات فعلی این تجاوز را بر روی فرهنگ و مسائل فرهنگی جامعه ما این چنین خلاصه‌گیری نمائیم:

۱- بسته گردیدن درهای تمامی مراکز تحقیقاتی و علمی و تعلیماتی

از جمله مدارس علوم دینی در شهرها که اساتید و طلبه‌های محصل در آن
یا در سنگر خزیدماند و یا آواره هستند...

۲- تعطیل گردیدن عملی مکاتب علوم جدید و توقف هرگونه
تدریس و تحصیل مثبت در آنان و تبعید گردیدن اکثریت اساتید و محصلین
معارف در خارج از کشور و محرومیت‌شان از تحصیل...
۳- به بند کشیده شدن و بشهادت رسیدن بسیاری از اندیشمندان
و متفکران نامی و نخبه‌های آینده جامعه ما و در معرض خطر قرار گرفتن
باقی مانده‌شان...

۴- ممنوعیت هرگونه تفکر و اندیشه و جلوگیری از تحقیقات
فرهنگی - تاریخی در گذشته و خلق کار نو برای آینده...

۵- دست برد به کتابخانه‌ها و محو بسیاری از اسناد تاریخی و آثار
هنری موجود در آنان یا در معرض خطر قرار گرفتن کامل‌شان...

۶- تخریب اماکن مقدسه اسلامی و ابنیه تاریخی و باستانی از
جمله ویرانی قسمت عمده‌ای از مسجد تاریخی جامع هرات، به‌توپ بستن
منارهای کهن این شهر و خرابی منارهای معروف غزنین و...

۷- رواج و تدریس فرهنگ روسی - مارکسیستی در بین دانشجویان
و مامورین ادارات دولتی و پخش وسیعی از کتاب‌های الحادی همراه با
حمله شدید به اعتقادات اسلامی مردم مسلمان ما...

۸- ...

در همه این زمینه‌های گفته شده گزارش یک محقق و گزارش‌بیطرف
در کتاب "گذرگاه افغانستان" را بگوای می‌گیریم:

"بدنبال ده سال حکومت ترور و اختناق
کمونیستها، تقریباً کار اهل ادب و قلم به نابودی
کشیده شده است. بیشتر نویسندگان از دم تیغ

داود و تره‌کی و امین‌گذشتند حتی ادا‌های آزاد-
منشانه ببرک کارمل هم در ابتدای زمامداری
نتوانست زمینه‌ای برای همکاری با روح‌های منتقد
فراهم آورد... عبارت دیگر ببرک کارمل نتوانست
آنها را در کنار خود تحمل کند. البته مشاورین
روسی وی در کار به بند کشیدن مغزها، تجربیات
و سوابق زیادی دارند^۱."

و گزارش‌گر دیگر خارجی بنام "سارا سلیم" چاپ شده به زبان
انگلیسی در لندن بازهم با وضع دل‌خراش و تاسف‌آوری این چنین گزارش
می‌دهد:

"در این اواخر، مزار شریف مانند قندهار،
هرات و سایر شهرهای افغانستان از جنگ شدیداً
متاثر شده است و تنها در همین چند شهر است که
نیروهای مشترک روسی - افغانی کنترل دارند و سایر
نقاط و نواحی کشور بر علیه آنها قیام نموده و آزادند
و حتی در داخل همین شهرها نیز روسها به مقاومت
متداوم مجاهدین و مردم محلی مواجه شده‌اند. به
طور مثال مقاومت پیروزمندانه و قهرمانانه مردم
هرات در این اواخر باعث شد که شهرهای تاریخی
بواسطه روسها تقریباً ب خاک یکسان شود. طی این
حملات وحشیانه مانند لشکرهای مغولی که قبل از
آنها آمدند و رفتند، روسها نیز چاه‌های آب را با

سنگ و سمنت پر نمودند و حتی در وحشی‌گری یک قدم از مغولها سبقت گرفته و جویها و مخازن آب را زهرآلود ساختند و حاصلات زراعتی و باغهای میوه را به آتش کشیدند. تنها شهر هرات تاراج نشد بلکه قریه‌های اطراف آن تا فواصل ۱۵۰ کیلومتری ویران گردید و بالاخص هرات توسط قوای روسی اشغال گردید. به همین منوال بالاخصارهای تاریخی غزنی و کابل در اشغال نیروهای مشترک روسی - افغانی‌اند. اگرچه اکثر مردم مناطق می‌خواهند در خانه‌هایشان زندگی کنند مگر به آنها هیچ مجالی داده نمی‌شود. . . . بجز فرار بسوی پاکستان و ایران. یگانه فرق روسها و مغولهای تجاوزگر اینست که تحمیل خسارات و ویرانی‌ها بر کشور از سوی روسها بنام انکشاف اقتصادی و اجتماعی صورت می‌گیرد. خرابی‌ها، تلفات و دردهایی که بر مردم و شهرهای افغانستان تحمیل شده بر اساس هر معیار امروزی، بی‌حد و اندازه است با آن همه این شهرهایی‌اند که چندین بار از سوی روسها ویران و غارت شده‌اند اما باز هم تجدید قوا نموده و از زمین برخاسته‌اند تا مبارزه را از سر گیرند. به همین دلیل مبارزه مجاهدین در داخل ادامه خواهد یافت^۱.

و بدین ترتیب است که تجاوز روسها به کشور اسلامی ما به یک فاجعه جبران‌ناپذیر تاریخ ما تبدیل می‌گردد و با اثرات ویرانگرانه فرهنگی که از آن برشمردیم به عمق فاجعه پی برده در می‌یابیم که یکبار دیگر ضربه وحشت‌ناک و خوردکننده‌ای بر فرهنگ ما وارد آمده و چنانکه گفتیم کمترین اثر آن اینست که "حال ما را با گذشته و امروز ما را از فردای ما جدا می‌سازد".

و البته فکر می‌کنیم که هنوز زود است که ما امروز بتوانیم در این باره قضاوت تمام نموده و خرابی‌ها را آنچنانکه هست برآورد نموده در انتظار کشیم. زیرا که حجم و سنگینی خسارات بسیار سنگین‌تر از آنست که بتوانیم در این کوتاه مقال و در این مرحله از زمان آن را کشف و درک نموده به شکایت ببریم. بررسی و نمایاندن کامل مسئله، کار فردای پس از پیروزی انقلاب است که باید بصورت درست انجام شود و آنگاه است که با تمامیت وجود شاهد یک فرهنگ ویران شده در کنار یک جامعه ویران شده خواهیم بود و این خود بخود کار اهل اندیشه و قلم را سنگین و سنگین‌تر می‌سازد تا برای ساختن ویرانی‌های برجای مانده و اعمار جامعه فرهنگی، از همین حالا خود را آماده سازند زیرا که آینده از همین امروز ساخته می‌شود.

و بنابراین شما ای نسل پرخروش و انقلابی سرکشیده از دریای موج خون، وای فرزندان وطن شناکرده در اقیانوس بیکران اشک‌ها و غم‌ها و ای جوانان فاتح گردن کشیده از کوره آتشین انقلاب، وای شاهدان قساوت‌ها، ویرانی‌ها و ویرانگری‌ها و شما ای وارثان تاریخ فردا! برخیزید تا در کنار مقاومت‌های کوه‌پایه و خیزش‌های بلند مجاهدین تاریخ‌سازمان از بلندای اندیشه و قلم بر فرق تجاوزگران بتازیم و بر ویرانی‌های برجای مانده و در فروغ انقلاب مبارک اسلامی، یکبار دیگر عصر طلائی رودکی

سمرقندی، مولانای بلخی، سنائی و البیرونی غزنوی، جامی هراتی و...
را در افغانستان امروز به تکرار بنشینیم و تاریخ را از نو بسازیم...^۱

وا ینگ سخنی باروحانیت مهاجرو حوزه‌های علمیه؛

پس از هجوم بربرمنشانه روسهای وحشی بسرزمین اسلامی‌مان و تخریب بنیادهای فرهنگی - تاریخی آن و از آن همه قفل و مهر اشغال خوردن مدارس دینی، اینک "وضع و موقعیت فعلی حوزه‌های علمیه در افغانستان" را بتمام و کمال در می‌یابیم که بتک‌گران بر قامت‌شان خورده غبار غربت بر صورت‌شان نشسته، مهر سکوت بر لب‌شان کشیده‌اند چندان که دیگر نه سرایش دارند، نه پذیرش و نه خیزش و بچه‌های محصل در آنان چنانکه گفتیم یا قهرمانه بسوی خدا پرکشیده‌اند، یا مظلومانه در زندان ظلم به بند کشیده شده‌اند، یا مردانه در سنگرهای رزم و جهاد صعود کرده‌اند و یا غریبانه راه هجرت در پیش گرفته‌اند... که در رابطه با سه گروه اول هیچ‌گویی نداریم یعنی که حق‌گپ زدن نداریم زیرا که "عنقارا بلند است آشیانه" ولی در ارتباط با "روحانیت مهاجر" و بالتبع با "حوزه‌های علمیه" سخن را در دو محور پی می‌گیریم:

الف - روحانیت مهاجر!

روحانیت دل‌سوخته و مهاجر ما اولاً خود باید وضعیت و شرایط الم‌ناک حاکم بر جامعه، زمان و مردم‌شان را کاملاً و عمیقاً درک نمایند و مطابق درک‌شان از اوضاع جاری و نیاز جامعه موضع عملی اتخاذ کنند

۱- پیام مستضعفین شماره ۶۲ ص ۴۱.

و نسبت به قضایا، پدیده‌ها و تراژدی کشور و آتشی که بر کاشانه‌شان افتاده است بی‌طرف! و بی‌تفاوت! نباشند. زیرا که موضع اسلام و انقلاب اسلامی از روحانیت ما انتظار مسئولیت، تحرک و وارد صحنه شدن را دارند و هم این، حداقل چیزی است که مردم ما از روحانیت متعهد در امروز می‌توانند انتظار داشته باشند و پس از آزمایش همه گروه‌های اجتماعی و سیاسی در طول تاریخ‌شان، اینک دارند امتحان‌شان را از روحانیت انجام می‌دهند و روحانیت آخرین تیری است که از تیرکش مردم در صحنه امروزی انقلاب پرتاب گردیده است و بنابراین ما باید به مردم خود ثابت نماییم که براستی روحانیت اسلام پایگاه قابل اطمینان است برای مردم در مواقع حساس و بحرانی تاریخ که هرگز آنان را تنها نخواهد گذاشت. و با قرار گرفتن‌مان در کنار دیگر برادران هم‌کیش و هم‌کسوت‌مان در سنگرهای خونین جهاد و پا به پای غازیان فاتح و سرکش‌مان بیاری خدای توانا، زنجیرهای استعمار را پاره سازیم و خود را از حصار آتش دشمن بدمسلك روسی نجات دهیم تا از دنیای تلخ هجران به رجعت پیروزمندان و سرافرازانه برسیم. و ثانیاً از وضع و جو نسبتاً خوب حوزه‌های علمیه، بخصوص در ایران اسلامی، حداکثر استفاده را باید ببریم. پس از پیروزی انقلاب مبارک اسلامی در ایران، شرایط تحقیق، زمینه‌های تحقیق، اساتید تحقیق و وسائل تحقیق تا حدودی فراهم آمده است. هر رشت‌های را که در پیش می‌گیریم باید آن را محققانه و استادانه یاد بگیریم و چه بهتر که بر اساس قانون "الاهم فالاهم" علوم مورد نیاز و نافع بحال مردم و انقلاب اسلامی را در درجه اول اهمیت و اولویت قرار دهیم که در همین راستا ضرورت یادگیری دانش تاریخ، سیاست، خطابه، نویسندگی، جامعه‌شناسی، ادبیات فارسی، اقتصاد، تفسیر، آشنائی با مکاتب روز و ... در کنار فقه، فلسفه، کلام، عرفان

اصول، منطق، ادبیات عرب و ... سخت احساس و آشکاری گردد. و روحانی امروز ما باید همانند علمای گذشته که معمولا به حداکثر علوم وارد بودند مجهز باشند تا بتوانند در شرایط پیچیده عصر حاضر از اسلام دفاع نمایند ... و روحانیت ما، بخصوص، باید با داشتن حداکثر این علوم، عقب افتادگی‌های چندین ساله و خرابی‌های فکری فرهنگی که از ناحیه تجاوز و تهاجم روسها وارد آمده است را جبران نماید و در کنار بازوان ستبر و تاریخ‌ساز "غازیان" و "شهیدان" ما پایه فرهنگی انقلاب را بدوش کشند تا بدین وسیله پلی بین هجرت و جهاد برقرار گردد و هریک از ماها در هر رشته‌ای که وارد می‌شود باید از خود یک تفتازانی، جامی و مدرس بسازد و در غیر این صورت بی‌یقین که مغبون خویش، تاریخ، اسلام و مردم خود خواهد بود.

ب - حوزه‌های علمیه!

حوزه‌های علمیه دنیای اسلام و گردانندگان دلسوز آنان دقیقا باید توجه کنند که اسلام و قرآن و فرهنگ اسلامی در افغانستان امروز، در خطر جدی قرار گرفته است. مساجد ویران و مراکز و مدارس علمی و دینی قفل و مهر اشغال خورده‌اند و طلاب علوم اسلامی بعضا جهت پاسداری از مرزهای بخطر افتاده مسئولانه در سنگرهای جهاد و قلم‌های رزم سرکشیده‌اند و بعضا هم جهت حفاظت از مرزهای فرهنگ و آیدئولوژیک بسوی آنها روی آورده و پناهنده شده‌اند و تنها امیدشان هم همین سنگرهاست و بس. با توجه باینکه اینک بسیاری از آنان بدون داشتن جاه و امکانات طلبگی بلا تکلیف و بی سرنوشت بسر می‌برند و قوانین دست و پاگیر کذائی مانع ورود و شمول‌شان در حوزه‌ها گشته‌است لذا باید مسئولیت تاریخی خود را در قبال وضع "فرهنگ اسلامی" در افغانستان درک نموده

بحال فرزندان سرگردان "جامی" و "مدرس" رسیدگی شامل و کامل نمایند
که فرداها دیر است و نوش‌داروی بعد از مرگ سهراب فایده ندارد.

پایان



